يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة

درین زمان برکت نشان بعون خالق کون و مکان این برنامج مصنف به

فهرست ثمار التنکیت

و رسالة ابن سند الغریب

... رافع اعلام کتاب و سنت خافض اعلام ناصبه جدل و بدعت ...

باهتمام راجی رحمت رحمن عبده محمد عبد المجید خان مهتمم مطابع ریاست بهوپال

در مطبع شاهجهانی که بهارستان هفت دلستان ارباب علم ... گردید ۱۲۹۳ھ

فہرس کتاب ثمار التنکیت فی شرح ابیات التثبیت
و ضالۃ الناشد الکئیب فی شرح المنظوم المسمی بتانیس الغریب

يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

درین زمان هدایت نشان هردو کتاب جامع احوال فتنهٔ مقبور حاوی وقائع برزخ و قبور مسمی به

عماد التثبيت في شرح آيات التثبيت

و ضمانة الناشد الغريب من بشرى الكئيب بلقاء الحبيب

... مؤلفه شریف رفیع اعلام کرام کتاب و سنت فائض عوامل ناصبهٔ جدل و بدعت مقتدای جماعهٔ علمای ...

بسعادت مهد علیا حضرت ملکهٔ بالکه نواب شاهجهان بیگم صاحبه ادام الله اقبالها و علیها انعم باهتمام ... محمد عبد المجید خان

در مطبع شاهجهانی ... دار ... اهل سنت ... گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی الجلال والاکرام الذی یبقی وجهه وکل من علیها فان والصلوة والسلام الاتمان
الاکملان علی عبده ورسوله محمد سید ما فی الوجود والامکان وعلی آله وصحبه ذوی معارج
الاسلام ومدارج الایمان ومناهج الاحسان اما بعد معلوم باد که باخبار متواتره نبویه واحادیث صحیحه
محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیه بصحت رسیده وبثبوت پیوسته که میت بعد موت مفتون می شود وبسؤال ملائکه
وسعید کسی ست که در جواب آنها ثابت ماند قال تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة وشیخ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی طاب الله ثراه وجعل الفردوس منزله ومأواه مضمون
فتنهٔ قبر وما یتعلق بها را در یکصد وهفتاد وسه بیت نظم کرده ونامش التثبیت عند التبییت نهاده وجمعی از اهل علم
قدیماً وحدیثاً بشرح آن ابیات پرداخته وپرده از روی کار برافراشته اند چنانچه شیخ حسام الدین حسین بن ابراهیم
مغلوی بران شرحی وافی نگاشته وشیخ احمد بن خلیل سبکی شافعی متوفی سنه سبع وثلاثین والف فتح المقیت فی شرح
التثبیت تالیف ساخته وشرحی دیگر مسمی بفتح الغفور بشرح منظومة القبور نوشته واین شرح ممزوج ست بعده
سید علامه بدر الملة المنیر محمد بن اسمعیل بن صلاح الیمنی الامیر در سنهٔ یکهزار ویکصد وشصت وهفت شرحی حافل بران
تعلیق فرموده ونامش جمع التشتیت شرح ابیات التثبیت نهاده واین شرح بهترین شروح ابیات مذکوره ست
وچون این ابیات از جنس ترهیب ست در آخرش کتاب دیگر سیوطی را که در باب ترغیب ست مسمی ببشری الکئیب

بلقاء الحبیب ست نظم ساخت ازانجا که درین روزگار پرآشوب که هدوش ساعت کبری ست اعظم زواجر واکبر مواعظ
تنبیه نومان و ایقاظ وسنان بتذکر چیزی از وقائع برزخ و هول مطلع وماجرای قبور ست و اول منها ارتحال ست لاغیر
بنا علی ذلک محرر سطور درین اوراق نظر بافادهٔ اولاد و اخوان تحریر شرح پارسی زبان بر هر دو قسم ابیات مذکوره
اراده کرد و هر چه از اخبار صحیحه وآثار صریحه دربارهٔ احوال مقبور از حضور و شرور ماثور بود بروجه تنقیح وتحقیق ایراد نمود
وتعرض بمباحث لفظیه وتراکیب نحویه که مخل سامع ومخل مقاصد اصلیه ست نکرد بلکه اقتصار بربیان روایات ودرایات
فرمود تا در سر وسائل اصل مقاصد فوت نگردد و در پی مبادی عین غایات از دست نشود و باین گفته شنود برای
خود شد و نزول لحد مونسی بهم رساند چه آنجا جز اعمال دیگری رفیق طریق نباشد وکیف که قبر اول مرحلهٔ آخرت وآخر
روز دنیاست اگر روی آن بیسر و تسامح دست بهم داد مابعدش ایسر و آسان ترست و خدا نکند اگر صعوبت و عسر
همخوابه باشد دنبالهٔ او مشکل تر و سخت و دشوارست چه بیت راز برآمدن از گور وافتادن بصحرای رستخیز چاره نیست
ما غریبان را بزیر خاک هم نگذاشتند صبح محشر میکند فریاد کز منزل برآ • بنابرین درین مختصر آنچه ضروری الثبت بنگاشت
وتذکاری از خود برای نزدیکان و دوران بگذاشت و نامش ثمار التنکیت فی شرح ابیات التثبیت
نهاد وبالله التوفیق وهو المستعان وخیر رفیق قال الناظم رحمه الله تعالی الحمد لله علی الاسلام • والشکر لله علی الانعام
حمد در لغت بمعنی شکر و جزا و رضاست و در اصطلاح ثنا بجمیل بر جمیل اختیاری بروجه تعظیم و الله نام ذات مستحق جمیع
محامد جامع همهٔ اوصاف کمال و نعوت جمال و جلال ست و اسلام در لغت بمعنی مطلق انقیاد ست و در شرع انقیاد برای
اوامر و نواهی الٰهی و تحققش بقبول احکام و اذعان اوست و مفهوم اسلام و ایمان واحد ست یکی از دیگری جدا یافته نمی شود
و در نفس تصدیق زیادت و نقصان راه نمی یابد و ایمان شرعی کم و بیش می شود و در قوت و ضعف و اجمال و تفصیل و باین
تقریر توفیق حاصل شد در میان نصوص صریحهٔ داله بر زیادت و اقاویل مختلفهٔ سلف و همین را نووی پسند کرده
وتفتازانی نسبتش بسوی محققین نموده و تاج سبکی گفته خلاف درین باب لفظی ست و بالجمله اسلام چیزی ست که جز وی
دینی دیگر پذیرا نیست قال تعالی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین
ومراد باسلام درین مقام چیزی ست که رسول خدا صلعم تفسیرش در حدیث جبرئیل علیه السلام فرموده وگفته الاسلام
ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة وتؤتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه
سبیلا اخرجه مسلم و درین حدیث سؤال از ایمان واحسان وجواب از هر دو نیز مذکور ست پس اسلام نام انقیاد احکام
ظاهری ست وایمان علم تصدیق باطنی واحسان اسم تهذیب ظاهر و باطن هر دو و اطلاق تصوف و آنچه بمعنی اوست
بر احسان احداث لفظ و ابتداع عبارت ست سنت مطهره و کتاب عزیز بدان وارد نشده و این تغییر ظاهر لفظ سبب
تبدیل معانی او گشته و چیزها در آن از طرف پیران و مریدان در آمده که مستند باصلی از اصول اسلام و دین نیست

و در ادعیهٔ نبویه آمده اللهم توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزایا ولا مفتونین اخرجه احمد و البخاری فی الادب و النسائی
والحاکم وصححه عن رفاعة الزرقی و قال تعالی ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر
والفسوق والعصیان و از ینجا شناخته باشی که هیچ نعمت در عظمت و کرامت بنعمت اسلام نمیرسد ابراهیم خلیل الله
علیه السلام سوال او امت بر اسلام برای خود و ذریت خویش کرده و گفته ربنا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا
امة مسلمة لک باز اولاد خود را بدان وصیت فرموده و گفته یابنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن
الا وانتم مسلمون و کدام نعمت بالا تر از اسلام خواهد بود و حالانکه ملت ابراهیم علیه السلام ست و حق تعالی
این امت را بدان مسمی ساخته قبل از انکه بوجود آید سفیان در قوله تعالی هو سماکم المسلمین من قبل فرموده
ای فی التوراة والانجیل و فی هذا قال فی القرآن و این اسلام چیزی ست که اهل ایمان از قوم موسی علیه السلام سوالش
از خدا کرده اند و گفته ربنا افرغ علینا صبرا و توفنا مسلمین و آن انبیا علیهم السلام یوسف صدیق و محمد رسول
الله صلعم خواستگار آن شده اند یوسف گفته توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و دعای آنحضرت درین باره
گذشته و کدام منت اعظم تر از اسلام خواهد بود حالانکه خدا تعالی نامش دین نهاده و فرموده ان الدین عند الله
الاسلام و کدام هبه اشرف تر ازین هبه باشد حال آنکه جز اسلام دینی دیگر مقبول نیست کما تقدم و کدام عطیه اسنی تر
از عطیهٔ اسلام خواهد بود حال انکه او تعالی آنرا برای ما پسند فرموده و گفته و رضیت لکم الاسلام دینا و کدام منحه
اجل تر ازین منحه باشد و همه آنچه در آسمان و زمین ست متصف باوست قال تعالی و له اسلم من فی السموات
والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون و کدام حله فاخرتر از اسلام باشد و حال آنکه پیمبران و حق تعالی ست
که خلیل خود و سائر مرسلین و مهمین را بپوشانیده و فرموده ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان
حنیفا مسلما وماکان من المشرکین و کدام بخشش بهتر از اسلام خواهد بود و حال آنکه او تعالی خیر خلق و افضل
رسل خود را علیهم الصلوات والتسلیمات امر فرمود بگفتن انا اول المسلمین و این قول را ورد و ذکر اشرف طاعات
مومنین گردانیده و مفتاح اکرم عبادات مسلمین ساخته تا آنکه قائلش در یک روز چند نوبت آنرا مکرر میگوید و چه قسم این
اسلام عظیم العطایا و اسنی الهدایا نباشد با آنکه نجات از اهوال یوم قیامت و عنا و مقاسات شدائد مواقف عرصهٔ
ساعت و تبییض وجوه مسلمین نزد تسوید وجوه معرضین از وی منوط بدامن اوست و همین اسلام شرب از حوض
سید ولد عدنان نزد ذود اهل عصیان از کوثر دست بهم خواهد داد و بسبب وی جواز بر صراط نزد تهافت اشقیاء
از ان در نیران صورت خواهد گرفت و همین اسلام ست که بطفیلش مسلم از جحیم ممتاز خواهد گردید و همین اسلام ست
که بدولت او حق تعالی بندهٔ مومن را در جواب سوال ملائکه منکر و نکیر زیر خاک ثابت خواهد داشت عن جابر قال
قال رسول الله صلعم اذا وضع المؤمن فی قبره اتاه ملکان فانتهراه فقام یهب کما یهب النائم فیقال من ربک

فیقول الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی فینادی منادٍ ان صدق عبدی فافرشوه من الجنة اخرجه البیهقی وابن مردویه
وابن ابی عاصم فی السنة و در شرح ابیات آینده در همین معنی چند حدیث بیاید و همین اسلام ست که نزول روح القدس
برای بشارت بدان بوده قل نزله روح القدس من ربك لیثبت الذین امنوا وهدی وبشری
للمسلمین و از برای همین اسلام او تعالی بندگان خود را نعمتهای بیشمار ارزانی داشته چنانکه کریمهٔ والله جعل
لکم من بیوتکم سکنا الی قوله کذلك یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون بدان ناطق ست و این هر دو آیهٔ
شریفه مشتمل بر تعداد نعمتهای ست که زبان خلق وفا بتعبیرش نمی تواند کرد بلکه اگر تکلم بر یکی ازین هر دو علی انفرادهما
کرده آید مستغرق اوقات و ازمان گردد فالحمد لله الذی منّ علینا بالاسلام وهدانا له بفضله والانعام وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله کلمة صادقة یقولها المسلمون فی دار السلام و وجه اطالت کلام در بیان نعمت اسلام آنست که غالب
اهل اسلام را دیده می شود که قدر این نعمت عظمی نمی شناسند و شکر این منت کبری بجا نمی آرند بلکه نظر ایشان بر حطام متاع
دنیا و ریاست وجاه این هیچی سراست و این چنین کس جاهل حقیقت وگمراه از صراط مستقیم طریقت ست و وجه اختیار
ناظم لفظ اسلام را بر لفظ ایمان درین مقام باآنکه محل اسلام ارکان ست و موضع ایمان قلب وجنان آنست که تعریف
ایمان در قول رسول انس وجان علیه وعلی آله الصلوة والسلام چنین آمده ان تؤمن بالله وملائکته وکتبه ورسله
والیوم الآخر وتؤمن بالقدر خیره وشره واین طرفی از حدیث مسلم ست که در جواب سوال جبرئیل از ایمان وارد شده وعن
انس عن النبی صلعم قال الاسلام علانیة والایمان فی القلب ثم یشیر بیده الی صدره ثلاث مرات ویقول التقوی ههنا التقوی
ههنا اخرجه احمد والبزار وابو یعلی وابن مردویه بسند صحیح واین دلیل ست بر آنکه اسلام نام عمل بجوارح ست و اثرش برای عیون واضح
و استقرار حقن دماء واطابت ثنا بر عبد و وصف بعدالت ونیل رضا وقبول شهادت و اعتماد بر روایت وابسته بذیل
اوست وایمان خفی المکان از ابصار ست بلکه اگر دل را بشگافند ومحل او را بنگرند خود برای وی اثری ونشانی بچشم شناخته نشود
لاجرم اسلام را درین مقام محمود علیه ساخت اگرچه نزد تحقیق اسلام وایمان متلازم یکدیگر اند ورجا نجات از نیران وحلول
در غرف جنان بمجموع هر دو ست و در قرآن کریم در مواضع بسیار آمده ان الذین امنوا وعملوا الصالحات پس
کسیکه تصدیق بقلب دارد و چیزی از مامور به بجا نمی آرد مثل ابطال به راجح و تصدیق با اعراض از فعل مامور به ناجی
نیست و هر که عامل خصال اسلام ست و مصدق چیزی از احکام نیست همچو منافقین وی در درك اسفل از نار ست کما
نطق به القرآن وصحیح الاخبار و باخبار متواتره ثابت شده که هر که در دلش برابر ذرهٔ از ایمان باشد وی نجات یابد اگرچه
چیزی از ارکان بجا نیاورده ست بخلاف فاعل خصال اسلام خالی القلب از تصدیق که وی در سقر نیران باشد فرق
خواهد بود و چون ایمان سر ست و اسلام علانیه لهذا آنحضرت صلعم در جواب سعد بن ابی وقاص انی لاراه مومنا ارشاد
فرمود او مسلماً حافظ ابن حجر گفته درینجا اشارت ست بسوی توقف از ثنا بامر باطن و باآنکه ثنا بامر ظاهر ست انتهی وگاهی

مراد باسلام نزد اطلاق ایمان باشد واین در آیات قرآنیه واحادیث نبویه بسیارست پس محتمل که مراد ناظم باسلام
در ینجا ایمان باشد وعلماء اصول را در فرق میان اسلام وایمان مباحث طویله ست واختلاف کرده اند در آنکه اعمال
شطری از ایمان ست یا شرط است دران وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر تحقیقش در درایه حاشیهٔ غایه بر وجه نهایه فرموده
مرید اطلاع را از مراجعهٔ آن چاره نه وآیراد ظاهر در مقام مضمر بنا بر تلذذ باسم شریف وتشرف بنام الهی ست من باب قوله
بالله یا ظبیات القاع قلن لنا + الیلای منکن ام لیلی من البشر + وعطف شکر بر حمد از باب عطف عام بر خاص
نظر باسلام وانعام ست چه اسلام راس هر انعام باشد وانعام داخل ست زیر حقیقت اسلام اگرچه اول محمود علیه
وثانی مشکور وهمه ثناست وانعام جمع نعمت ست بکسر نون بمعنی انعام بمعنی منعم به وبفتح نون بمعنی تنعم ست و
بضم نون بمعنی مسرت وچون هر خیر دین ودنیا که از طرف او تعالی بامت محمدیه رسیده بواسطهٔ جناب رسالت مآب ست

صلی الله علیه وآله وسلم ومکافات احسان واجب لهذا ناظم میگوید وافضل الصلوة والثناء + علی النبی
خاتم الانبیاء + اهل علم را در معنی صلوة کلامی واسع ست وهمچنین در حکم صلوة بروی صلعم بر ده مذهب اختلاف
کرده اند چنانکه در هدایة السائل الی ادلة المسائل بتحقیق وتفصیلش پرداخته ایم وادله وجوبش ذکر ساخته وفضل تسلیمش
را نشان داده وفضل تصلیه بیان نموده ولفظ ثناء وصف مدح یا ذم یا خاص بمدح ست کما فی القاموس وغیره
واولی عموم ست چه در حدیث آمده مر علی رسول الله صلعم بجنازة فاثنی علیها خیرا فقال وجبت ومر باخری فاثنی
علیها شرا فقال وجبت پس دریافت شد که استعمال ثنا در هر یکی از خیر وشر صحیح ست بنا بر تجانس ومشاکلت
کلام کقوله تعالی وجزاء سیئة سیئة مثلها ومکروا ومکر الله بغوی گفته هر که مردوا و تعالی الهام ثنای
خیرش در دل مردم کرد این دلیل ست بر آنکه وی از اهل جنت باشد خواه افعالش مقتضی آن بود یا نبود چه اعمال
داخل اند زیر مشیت وباین الهام استدلال بر تعیین آن عنوان کرده وبهذا تظهر فائدة الثناء انتهی وآین در جانب خیر
ظاهرست ومؤید اوست روایت انس مرفوعا ما من مسلم یموت فیشهد له اربعة من جیرانه الادنین انهم لا یعلمون
منه الا خیرا الا قال الله قد قبلت قولکم وغفرت له ما لا تعلمون اخرجه احمد وابن حبان والحاکم من طریق حماد بن سلمة عن
ثابت عن انس واما جانب شر پس ظاهر احادیث آنست که آن نیز همچنین ست ولیکن وقوعش در حق کسی ست
که شرش غالب بر خیر اوست وقوله صلعم انتم شهداء الله فی الارض اگرچه مخاطب بدان صحابهٔ کرام اند اما حکم آن
مقصور بر ایشان نیست بلکه هر که بصفت ایشان ست از ایمان شهادت او نافع ست ان شاء الله تعالی وهذا
هو الصواب وآین حدیث اصل ست در جواز شهادت باستفاضه وقبل استشهاد وقبول شهادت قبل استفصال
ونبی کسی ست که خبر میدهد از جانب حق تعالی وترک همزه دران مختارست وتعریف برای عهد خارجی ست که معهود
در السنهٔ علماء محمد صلعم ست ونبی اعم ست از رسول چه در رسول شرط ست که شرع مستجد آرد بخلاف نبی پس هر رسول

نبی هست و هر نبی رسول نیست و لفظ نبا بضم نون و موحده مهموزه جمع نبی ست و در قاموس گفته ان النبی یجمع علی انبیاء
و نباء و خاتم آخر قوم را گویند پس مراد آخر انبیاست چه او تعالی بر رسالت وی صلعم هر رسالت را ختم نموده و به نبوتش
هر نبوت را بانجام رسانیده قال تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین اکنون تا قیام قیامت و نهوض ساعت
رسولی و نبیی مبعوث شدنی نیست بحسب وعدهٔ الهی نه بنا بر عدم قدرت و عجز از اتیان بمثل وی و اختیار لفظ نبی
بر لفظ رسول سه نکته دارد اول اقتباس از حدیث الا انه لا نبی بعدی دوم جناس اشتقاقی میان نبی و نبا سوم آنکه
چون وی خاتم انبیاست اعم که نبی ست ختم شد و از ان ختم اخص لازم آمد و آن رسول ست و آخر الرسل بودن
مستلزم آخر الانبیاء بودن نیست زیرا که افادهٔ نه آمدن کدام نبی بعد وی نمیکند بجهت آنکه اخصیت رسول معلوم ست
و از نفی خاص نفی عام لازم نمی آید بخلاف عکس او پس عبارت ناظم رح افادهٔ تبیین هر دو امر میکرد و معلوم مجمع علیه
از دین آنست که بعد وی صلعم کدام رسول یا نبی نیست و جناس خطی که در میان نبا و نباست ظاهر ست واله اهل
الوفا و صحبه و جنده اهل التقی و حزبه + در مراد بآل اختلاف ست بر اقوال ذکرها الحافظ ابن حجر فی فتح الباری
والعبد الضعیف فی هدایة السائل و این لفظ مشترک ست تعیین مراد بدان جز بقرینه نمی شود و مختار جمعی از محدثین آنست که
آل درینجا کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام ست و هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و گفته اند علی و فاطمه و نسل ایشان ست و شکی
نیست که ابناء فاطمه و ابناء حسن و حسین ابناء وی صلعم اند و اتیان بآل درین مقال بنا بر امتثال امر وی صلعم در حدیث تعلیم
صلوة ست و عجب از کسانی ست که قائل اند بوجوب صلوة بر آنحضرت صلعم و بندبش بر آل وی در تشهد و جز آن با آنکه وجود
خودش روایت حدیث تعلیم کرده اند و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر برای اصحاب حدیث از اهل صحاح و سنن و جز ایشان
تمهید اعذار صحیحه در ترک لفظ آل نزد صلوة بر خاتم الارسال کرده و گفته ایشان بنا بر غلبهٔ امویه و عباسیه که تقارب با آل بیت
رسالت داشتند اگر خطاً بترک تصلیه پرداختند مضایقه نیست دیگران را بلا عذر ترک آن نمیرسد چه امتثال امر صلوة
بدون اتیان آل صورت نمی بندد و درین باب کلام بسیط در مؤلفات عدیدهٔ خود ایراد کرده و ذکرش درینجا خارج از
مقصود اولی ست و توصیف آل بلفظ اهل الوفا و اطلاقش بر ایشان شامل وفا بحقوق خدا و حقوق عباد هر دو ست
و کدام صفت بالاتر ازین وصف خواهد بود و در بعض نسخ بجای اهل الوفا اهل التقی دیده شده و این ابلغ اوصاف کمال و
اکمل و اجمع اخلاق حسنی ست چه تقوی چیزیست که هیچ مرتبه از مراتب دین بوی نمیرسد و تمام حسنات و صالحات
زیر او داخل اند و او تعالی بدان بندگان خود را وصیت کرده و انبیاء علیهم السلام جمیع امم خود را بدان راه نموده گویا
ملاک همه خیر و جماع جمله بر ست و در قرآن کریم در مواضع بسیار بدان امر واقع شده و عطف صحب بر آل از قبیل عطف
عام بر خاص ست چه بعض آل او از صحب او ست مثل علی و فاطمه و هر دو پسر او علیهم السلام و صاحب لفظی ست که
مضاف میشود بسوی کسیکه ادنی ملابست بچیزی دارد تا آنکه بجمادات نحو صاحب السجن و مثل اصحاب الجنة و اصحاب النار

در اهل علم تعریف کرده اند مشرف بصحبت رسول خدا صلعم را کما قیل الصحابی من لقی النبی صلعم مومنا به ومات علی الاسلام
چنانکه حافظ در نخبة الفکر گفته وشک نیست که همه صحابه عدول اند وافضل امت الی یوم القیام اگرچه باهم ایشان تفاضل
باشد باعتبار قلت وکثرت صحبت و براوت وحضارت وجند بضم جیم وسکون نون بمعنی عسکر واعوان ست کما فی القاموس
وشاید که جند اعم از صاحب ست زیراکه در صاحب لقا شرط ست و در جند شرط نیست پس عطف جند بر صحب از باب
عطف عام بر خاص ست واهل التقی صفت صحب وجند هر دو ست وتقی بر وزن علی ست یقال اتقیت الشی تقی
وتقیة والاسم التقوی وتفسیر تقوی اتیان بواجبات واجتناب از مقبحات ست و در بعض نسخ بجای اهل التقی اهل النهی
دیده شد ونهی جمع نهیه بمعنی عقل ست و وصف جند بعقل بمحل خود ست چه تمام عقل ایثار آخرت بر دنیا واختیار آجل
بر عاجل وتقدیم حق بر باطل ست واین معنی در صحابه وجند نبوی بر وجه کمال موجود بود وتا آنکه مافوقش متصور نیست وعقل
دنیا که ممدوح اهل دنیاست در حقیقت سفاهت وحماقت ست وضررش بعد مرگ زود تر ظاهر میگردد ولهذا در حدیث
آمده میگویند که فلانی چه عاقل ودانشمند وخوش تقریر ست ونیست در دل او برابر ذره از ایمان واین حال درین آخر
زمان بر وجه کمال مشاهد ست وهرکه ادنی حصه از ایمان واحقر بهره از اسلام دارد بر وی مخفی نیست بل الانسان
علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره وحزب بکسر حاء مهمله بمعنی ورد وطائفه وسلاح وجماعت ناس ست کما فی القاموس
وغیره وجمع حزب احزاب ست مراد جماعت وی صلعم ست واین مقارب معنی جند ست چه جند رجال اصحاب رجال اند که بر
رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وجنده واحشرنا معهم تحت لوائه آمین

وهذه ارجوزة مفيدة ضمنتها فوايد اعدية

لفظ هذه اشارت ست بسوی معانی که در ذهن ناظم ست وچون از بروز ووضوح بمحلی ست که گویا مشاهد ست لهذا اشارت
کرد بسوی آن اشارت محسوس ورجز بتحریک نوعی از شعر ست که وزنش مستفعلن باشد شش بار سمی شد بدان بنابر
تقارب اجزا وقلت حروفها وخلیل زعم کرده که رجز شعر نیست بلکه انصاف واثلاث ابیات ست وارجوزه همچو قصیده
از وی ست کذا فی القاموس ومفیده صفت ارجوزه ست ومفید نام چیزی ست که مستفاد می شود از وعلم یا مال وفوائد
جمع فائده ست وعد بمعنی احصا وشمار کردن ست واسم از ان عدد وعدیه ست مراد درینجا معدود ست یعنی
این ارجوزه کثیر الفائده شامل فوائد معدوده ست بعده آنچه درین فوائد ست آن را ذکر کرده وگفته

في فتنة المقبور حين يسأل وما اتى به النبي المرسل

فتنه بمعنی اختبار وامتحان وابتلا ست قال تعالی فی حق موسی علیه السلام وفتناك فتونا ای ابتليناك ابتلاء
وراغب گفته الفتنة ما يبين به حال الانسان من خير وشر ودر قاموس نوشته بالكسر الخبرة ومنه باليكم المفتون ومعانی دیگر
ذکر کرده که مناسب این مقام نیست ومقبور اسم مفعول ست از قبره قال تعالی اماته فاقبره لیس مقبور بمعنی

مدفون شد و قبر واحد قبور ست بمعنی مقبرة و در اصل مصدر قبر است از او فتنه و مقبره محل قبور و مدفن
مقبور را گویند شاعر گوید ع لکل اناس مقبر بفنائهم + وهم ینقصون والقبور تزید + و کافر جاهل
ما و امثال او در دنیا است مقبور ست چون بمرد از قبر بیرون آمدنی از جهالت و این ست معنی حدیث الناس نیام فاذا
ماتوا انتبهوا و باین اشارت ست در قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور منادی گفته ای الذین فی حکم
الاموات و اضافت فتنه بسوی مقبور از وادی اضافت مصدر بسوی مفعول ست ای فتنة الملک المرسل الیه ایاه
بسواله و اختلاف کرده اند در آنکه اول من قبر کدام ست بعضی گفته اند غراب ست وقتیکه قابیل هابیل را بکشت
قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه و بعضی گویند بنی اسرائیل اند
و اول اصح و اولی ست و این سنت در بنی آدم مستمر و دائم و باقی ماند و تحقیق سوال و کیفیت فتنه خواهد آمد چه سوق
کلام و تالیف این نظام از برای همین مرام ست و کلام بر نبی و رسول گذشت و مرسل بمعنی رسول ست و در کلام ناظم
عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غریق و جز آن بیاید و چون قبر مدفن انسان ست چنانکه در قاموس گفته پس
مصلوب و جز آن داخل در مقبور نمی شود مگر آنکه مراد اغلب و اکثر باشد و اگر بجای المقبور المیت می گفت شامل همگنان شدی
و قبر را جدث گویند قال تعالی فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و جدف بفا هم خوانند کذا فی الکشاف
و مثله فی القاموس و رمس هم نامند قال الشاعر ع وما ینفع المرموس عمران قبره + اذا کان فیه جسمه
یتهدم + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در مقام فصلی زیاده کرده و گفته ع و قبل الموت تاتی النذر + للعبد من
مولی الوری تحذر + و قد رایت نقلها الی هنا + عسی عسی یحمها الصنا + و شرح این اجمال آنست که
قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیا علیهم السلام ملک الموت را گفتند ترا رسولی نیست که پیش از خود او را
بفرستی تا مردم از تو بر حذر باشند وی گفت والله رسولان بسیار اند از علل و امراض و شیب و هرم و تغیر سمع و بصر
لیکن چون کسیکه این رسول بوی نزول میکند متذکر نمی شود و از معاصی توبه نمی نماید من او را قبض میکنم و خبر میدهم
که مگر بسوی تو رسولی بعد رسولی نفرستادم و نذیری بعد نذیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد من رسولی نیست و آن
نذیرم که بعد من نذیری نباشد پس هیچ روز نیست که آفتاب برآید و غروب شود مگر آنکه فرشته ندا میکند ای ابن اربعین
یعنی چهل ساله این وقت اخذ زاد ست اذهان شما حاضر اند و اعضای شما قوی و شدید ای ابن خمسین یعنی پنجاه ساله
نزدیک شد اجل و حصاد ای ابن ستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شما عقاب را و غافل شدید از رد جواب نیست
شما را نصیر و مددگار اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر و لنعم ما قیل ع موی سفید از اجل آرد پیام +
پشت خم از مرگ بگوید سلام + ابن الجوزی در کتاب روضة المشتاق و الطریق الی الملک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
و در بخاری از ابوهریره رضی الله عنه مروی ست که فرمود رسول خدا صلعم اعذر الله الی رجل اخر اجله حتی بلغه ستین سنة

نزد اهل علم تعریف کرده اند متصف بصحبت رسول خدا صلعم را آنکه الصحابی من لقی النبی صلعم مومنا به ومات علی الاسلام
چنانکه حافظ در نخبة الفکر گفته وشک نیست که همه صحابه عدول اند وافضل است الی یوم القیام اگرچه باهم ایشان تفاضل
باشد باعتبار قلت وکثرت صحبت وبداوت وحضارت وجند بضم جیم وسکون نون بمعنی عسکر واعوان ست کما فی القاموس
وشاید که جند اعم از صاحب ست زیراکه در صاحب لقا شرط ست ودر جند شرط نیست پس عطف جند بر صحب از باب
عطف عام بر خاص ست واهل التقی صفت صحب وجند هر دو ست وتقی بر وزن علی ست یقال اتقیت الشیء تقی
وتقیة والاسم التقوی وتفسیر تقوی اتیان بواجبات واجتناب از مقبحات ست ودر بعض نسخ بجای اهل التقی اهل النهی
دیده شد ونهی جمع نهیه بمعنی عقل ست ووصف جند بعقل بمحل خود ست چه تمام عقل ایثار آخرت بر دنیا واختیار آجل
بر عاجل وتقدیم حق بر باطل ست واین معنی در صحابه وجند نبوی بروجه کمال موجود بود تا آنکه مافوقش متصور نیست وعقل
دنیا که ممدوح اهل دنیاست در حقیقت سفاهت وحماقت ست وضررش بعد مرگ زود تر ظاهر میگردد ولهذا در حدیث
آمده میگویند که فلانی چه عاقل ودانشمند وخوش تقریر ست ونیست در دل او برابر ذره از ایمان واین حال درین آخر
زمان بروجه کمال مشاهد ست وهر که ادنی حصه از ایمان واحقر بهره از اسلام دارد بروی مخفی نیست بل الانسان
علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره وحزب بکسر حاء مهمله بمعنی ورد وطائفه وسلاح وجماعت ناس ست کما فی القاموس
وغیره وجمع حزب احزاب ست مراد جماعت وی صلعم ست واین مقارب معنی جند ست چه جند رجال اصحاب رجال اند که هم
رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وجنده واحشرنا معهم تحت لوائه آمین

وهذه ارجوزة مفیدة ضمنتها فوایدا عدیدة

لفظ هذه اشارت ست بسوی معانی که در ذهن ناظم ست وچون از بس زود وضوح بمحلی ست که گویا مشاهد ست لهذا اشارت
کرد بسوی آن اشارت محسوس وارجوزه بتحریک نوعی از شعر ست که وزنش مستفعلن باشد شش بار سمی شد بدان بنابر
تقارب اجزا وقلت حروف وخلیل زعم کرده که رجز شعر نیست بلکه انصاف واثلاث ابیات ست وارجوزه هجو قصیده
از وی ست کذا فی القاموس ومفیده صفت ارجوزه ست وناهم چیزی ست که مستفاد می شود از وعلم یا مال وفوائد
جمع فائده ست وعدا بمعنی احصا وشمار کردن ست واسم از آن عدد وعدید ست مراد درینجا معدود ست
این ارجوزه کثیر الفائده شامل فوائد معدوده ست بعده آنچه درین فوائد ست آن را ذکر کرده وگفته

فی فتنة المقبور حین یسأل وما اتی به النبی المرسل

فتنه بمعنی اختبار وامتحان وابتلا ست قال تعالی فی حق موسی علیه السلام وفتناك فتونا ای ابتلیناك ابتلاء
وراغب گفته الفتنة ما یبین به حال الانسان من خیر وشر ودر قاموس نوشته بالکسر الخبرة ومنها کم المفتون ومعانی دیگر
ذکر کرده که مناسب این مقام نیست ومقبور اسم مفعول ست از قبره قال تعالی اماته فاقبره پس مقبور بمعنی

مدفون شده و قبر واحد قبور ست بمعنی مقبریت و در اصل مصدر قبرته ست از دفنته و مقبره محل قبور و مدفن
مقبور را گویند شاعر گوید ع لکل اناس مقبر بفنائهم + وهم ینقصون والقبور تزید + و کافر و جاهل
را و امثال ایشان در دنیا ست مقبور ست چون بمرد از قبر بیرون آمد یعنی از جهالت و این ست معنی حدیث الناس نیام فاذا
ماتوا انتبهوا و باین اشارت ست در قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور مناوی گفته ای الذین فی حکم
الاموات و اضافت فتنه بسوی مقبور از وادی اضافت مصدر بسوی مفعول ست ای فتنة الملک المرسل الیه ایاه
بسواله و اختلاف کرده اند در آنکه اول من قبر کدام ست بعضی گفته اند غراب ست وقتیکه قابیل هابیل را بکشت
قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه و بعضی گویند بنی اسرائیل اند
و اول اصح و اولی ست و این سنت در بنی آدم مستمر و دائم و باقی ماند و تحقیق سوال و کیفیت فتنه خواهد آمد چه سوق
کلام و تالیف این نظام از برای همین مرام ست و کلام در نبی و رسول گذشت و مرسل بمعنی رسول ست و در کلام ناظم
عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غریق و جز آن بیاید و چون قبر مدفن انسان ست چنانکه در قاموس گفته پس
مصلوب و جز آن داخل در مقبور نمی شود مگر آنکه مراد اغلب و اکثر باشد و اگر بجای المقبور المیت می گفت شامل همگنان حتی شد
و قبر را جدث گویند قال تعالی فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و جدف بفا هم خوانند کذا فی الکشاف
و مثله فی القاموس و رمس هم نامند قال الشاعر ع وما ینفع المرموس عمران قبره + اذا کان فیه جسمه
یتهدم + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در مقام تفصیل زیاده کرده و گفته ع و قبل الموت تاتی النذر + للعبد من
مولی الوری تحذر + وقد رایت نقلها الی هنا + عسی عسی یحسنا الهنا + و شرح این اجمال آنست که
قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیا علیهم السلام ملک الموت را گفتند ترا رسولی نیست که پیش از تو و اورا
بفرستی تا مردم از تو بر حذر باشند وی گفت والله رسولان بسیار اند از علل و امراض و شیب و هرم و تغیر سمع و بصر
لیکن چون کسیکه این رسول بوی نزول میکند متذکر نمی شود و از معاصی توبه نمی نماید من ورا قبض میکنم و خبر میدهم
که مگر بسوی تو رسولی بعد رسول نفرستادم و نذیری بعد نذیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد من رسولی نیست و آن
نذیرم که بعد من نذیری نباشد هیچ روز نیست که آفتاب برآید و غروب شود مگر آنکه فرشته ندا میکند ای ابناء اربعین
یعنی چهل ساله این وقت اخذ زاد ست اذهان شما حاضر اند و اعضای شما قوی و شدید ای ابناء خمسین یعنی پنجاه ساله
نزدیک شد اجل و حصاد ای ابناء ستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شما عقاب را و غافل شدید از رد جواب
نیست شما را نصیری و مددگاری اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر و لنعم ما قیل ع موی سفید از اجل آرد پیام +
پشت خم از مرگ بگوید سلام + ابن الجوزی در کتاب روضة المشتاق و الطریق الی الملک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
و در بخاری از ابوهریره رضی الله عنه مروی ست که فرمود رسول خدا صلعم اعذر الله الی رجل اخر اجله حتی بلغه ستین سنة

يقال اعذر في الامر اذا بالغ فيه اي اعذر غاية الاعذار وانه لا عذر بعده و در خبرست که او تعالی نظر میکند در روی
پیر هر روز پنج بار و میفرماید ای ابن آدم کلان شد عمر تو و سست شد استخوان تو و نزدیک گردید مرگ تو شرم نمیداری
از من و من شرم میدارم از آنکه پیری را عذاب کنم و از اینجا گفته اند که حق شرم دارد ز موی سفید + وانشدوا
رایت الشیب من نذر المنایا + لصاحبه وحسبک من نذیر + تقول النفس غیر لون هذا + عساک
تطیب فی عمر قصیر + فقلت لها المشیب نذیر عمری + ولست مسودا وجه النذیر + وابیات عربیه درین باب
بسیارست قرطبی در تذکره ذکرش کرده فلیراجعه اعلم هداک الله للرشاد + موفقا لطرق السداد + اعلم کلمه ایست
که می آرند آنرا اگر وقتیکه بعد آن کدام امر عظیم آینده باشد و مخاطب را باید که گوش هوش خود بران بیندازد و حاضر
دل باشد نحو فاعلم انه لا اله الا الله و فاعلموا انما انزل بعلم الله و فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم پس نتوان گفت
که اعلم ان الذباب یطیر و این کلمه درین موضع بر مجرای خود آمده چه بعدش ذکر سوال الکبیر الی آخره ست و این سوال
امری عظیم ست و ناظم مخاطب را دعای هدایت کرد و مخاطب شخصی معین نیست زیرا که مراد هر صالح خطاب ست چنانکه ائمه
بیان و تفسیر در قوله تعالی ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم الایه و نحو آن گفته اند و هدایت
اشرف چیزی ست که بدان عباد را دعا باید کرد و او تعالی در اشرف کتب و اشرف سور سوال هدایت در اشرف عبادات
تعلیم فرموده و هو قوله اهدنا الصراط المستقیم و اضافت هدایت بسوی خدا و رسول و قرآن آمده و در قرآن انواع
هدایت وارد شده یکی هدایت عامه برای حیوان و جماد مثل قوله تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و مراتب این
هدایت بیشمارست جز خدای تبارک و تعالی دیگری احصا آن نمی تواند کرد دوم هدایت بیان و دلالت و تعریف خیر و شر
و نجات و هلاک و منت این هدایت بر جمیع عباد نهاده پس هر که قبول کرد فائز شد و هر که ممتنع گردید خائب گردید سوم
هدایت الهام و توفیق ست و این مستلزم اهتدا است و همین ست مراد بقوله تعالی انک لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء و این هدایت خاصه ست هر گاه نحو اهدنا بیان نوازش میفرماید چهارم هدایت بسوی
جنت و نار ست و آن غایت و نتیجه قسم دوم و سوم ست و هی المراد من قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم و قوله تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم
و رشاد مصدر رشد ست نحو الدین در قاموس گفته رشد کنصر و فرح رشدا و رشدا و رشادا اهتدی
والرشد الاستقامة علی طریق الحق مع تصلب فیه انتهی و رشد نقیض غی ست و توفیق یعنی تیسیر یسیری برای عبد
و جذب او بسوی خیر ست و غیرهم را درینجا تفاسیر نفیسه ست که حاجت ذکرش نیست و چون توفیق چیزی عزیزست
در قرآن جز در یک موضع مذکور نشده و ما توفیقی الا بالله و طرق جمع طریق ست مذکر و مؤنث هر دو می آید و سداد بفتح
اول بمعنی صواب ست چه قول و چه عمل کما فی القاموس ان الذی علیه اهل السنة + نجم اصطفی من لاسنه

مراد باهل سنت کسی ست که بر طریقهٔ رسول خدا صلی الله علیه وعلی آله وسلم واصحاب او باشد چه سنت قول وفعل وتقریر
رسول را گویند ومتمسک بدان صاحب سنت ست واصحاب رسول خدا اکثرهم بودند در اتباع سنت نبی علیه السلام
پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداع وزیادت ونقص در دین واختراع واحداث در شرع مبین وی سنی ست
وهر که سر موی از طریقهٔ رسول وصحابه مخالفت داشته باشد در وی بعد از سنت ست بقدر آن مخالفت وثابت بمقدار
خلاف سنت وهر طائفه بجای خود مدعی تسنن ست ومیگوید که ما اهل سنت وجماعتیم حالانکه چنین نیست چه عمده درین باب
عمل ست نه دعوی وعلامتش عدم تعقیب بغیر کتاب عزیز وسنت مطهره وخلع ربقهٔ تقلید احبار ورهبان ست لیکن این
امری ست که متمذهبان بسدش پرداخته اند وحکم سهل را محال ممتنع وانموده وانی لهم التناوش من مکان بعید گمان
کرده اند که مدعی معرفت قرآن وحدیث محجوج ست وباب معرفتش مسدود ومثل سد یاجوج وماجوج وانمعنی بر متتبع
اقوال ومعارف مؤلفات رجال مخفی نیست بلکه اظهر من الشمس وابین من الامس ست پس حاجت اطالت مقال بذکر آن
قیل وقال درین مجال نیست ونیست این سخن از من مگر نفثهٔ مصدور ومظهر صدقش روز عرض ویوم نشور ست ع
بوقت صبح شود همچو روز معلومت * که با که باخته عشق در شب دیجور * ومراد ناظم درینجا از لفظ اهل السنه تعریض بمعتزله
ومبتدعه ست کما سیصرح به فی النظم ولکن انچه در کتب معتزله ست اقرار ست بثبوت عذاب قبر وسوال ملکین واحدی
از ایشان دران مخالف نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرار بن عمرو اثبات عذاب قبر نکرده وضرار از
معتزله نیست بلکه از فرق جهمیه ست میگفت که رویت خدا تعالی در آخرت بحاسهٔ ششم خواهد شد وهمه معتزله هرگز منکر
عذاب وسوال نیند ونسبت مذهب ضرار بسوی ایشان از عجائب روزگار ست ودر حقیقت این تقصیر ست از حیث
ورمی خصم ست بحجر ومدر ومسلم را ارتکاب مثل این معنی روا نیست نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله نسبت
کرده چنانکه ناظم درینجا بعمل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود ست وایشان فرسان اسناد وجهابذهٔ
یعنی نووی وسیوطی
نقاد اند پس چرا استثبات در روایت نکردند ودر معرفت مذهب خصم باین همه تقصیر راضی شدند وچیزیرا بایشان نسبت
نمودند که هیچ صغیر وکبیر ایشان بدان قائل نشده بجان آفرین که جنایات بعض بر بعض نسبی بزرگ ست هر طائفه بسوی
طائفهٔ دیگر نسبت هر بلیه میکند وآن دیگر این گروه را باقوالی رمی مینماید که وی از آنها بری ست حال آنکه حق آنست
که هر مومن با ملاحظهٔ صحت نقل بطریق معروف کند واز مولای واحد تنها [?] در نسبت قولی وعملی بسوی هر که باشد
اندیشه نماید وگر گفتیم که ضرار معتزلی ست باری نسبت مقالهٔ یکی بسوی تمام طائفه یعنی چه همبرین قیاس احوال وماجریات
طائفهٔ مبتدعه با جماعهٔ نجدیه ست که چیزها بر ایشان بربسته اند ونشانی از ان در مؤلفات ومقالات این گروه نیست
وحجج جمع حجت ست بمعنی برهان ودلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی واسنه جمع سنان ست وسنان آهنی را
گویند که در رمح آنرا ترکیب دهند برای طعن وحجج وحجت بارا گذرنده تر از سنان از انجهت گفت که چنانکه اسنه

نفوذ وراء بدان میکنند زیاده بران این براهین در انکار دارد بان نافذ و ماضی ست چه معلوم ست که ماضی در غیر محسوس
ابلغ از ماضی در محسوس باشد ابن القیم رحمه الله گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیحه ست همچنان متفق علیه اهل سنت
نیز هست ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق ست انکار نمیکند آنرا مگر ضال مضل و حنبل گفته ابن عبد الله را از عذاب گور پرسیدم
گفت این همه احادیث صحاح اند بدان ایمان می آریم و اقرار میکنیم و هرچه از آنحضرت صلعم باسناد جید آمده بدان مقریم
و اگر مقر نشویم و رد و دفع کنیم امر خدا را بر خدا رد کرده باشیم قال تعالی وما آتاکم الرسول فخذوه و عذاب قبر حق ست
در گور ما معذب می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم بعذاب قبر و منکر و نکیر و بسوال عبد در گور و او
تعالی ثابت میدارد کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قال المروزی

ان سوال الملکین من قبر + حق به الایمان فرض فی شهس + سوال مصدرست
و اضافتش بسوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول به ست و گذشت که سوال
برای میت عام ست مقبور شود یا نه پس اگر چنین میگفت ـه ان سوال الملکین المیت حق به الایمان فرض
ثبتنا الله منهم لبود و حق امر ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دله صحیحه متحقق گشته و ایمان نام تصدیق ست
و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته نزد مرده می آیند و او را می نشانند و سوال میکنند واجب ست
زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و برامت تصدیق رسول واجب ست بنا بر ثبوت او و ثبوت او در آنجا واجبست
قبول چیزی که بدان اخبار کرده ست از امور دارین و احوال کونین و تلقی آن بتصدیق قلب بلا استراء و یقین و حمل آن بر
لغت عربیه بغیر تحریف و تاویل و فتح باب غلو و قیل بلکه تصدیق عین قول واجب ست اگر بفهم در آمد فبها و رنه حواله
آن بقائل و عدم تاویل بکذا و کذا می باید و از خدا سوال فهم باید نمود تا آنچه نمیداند علمش را بوی ارزانی دارد و رب
زدنی علما سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا حافظ ابن القیم رح درینمقام چه خوش مضمونی ارشاد کرده و داد
طریق رشاد و سداد داده و گفته لائق آنست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر غلو و تقصیر و سخن او را بر
آنچه محتاجش نیست فرود نیارند و در بیان و هدی که مقصود و مراد اوست کوتاهی نکنند و از اهمال در آن و عدول از وی
آنچه از ضلال و عدول از صواب حاصل شده چیزی است که جز خدا کسی آنرا نمی تواند دانست بلکه سوء فهم از خدا و رسول اصل هر
بدعت و ضلالت ست که در اسلام ناشی شده بلکه اصل هر خطا در اصول و فروع ست خصوصا اگر باین سوء فهم سوء
قصد هم مضاف گردد قدریه و مرجیه و خوارج و معتزله و جهمیه و رافضیه و سائر طوائف بدع که در ضلال و اضلال افتادند
موقع ایشان دران گمراهی جز سوء فهم از خدا و رسول بوده ست لا غیر تا آنکه دین بیشتر مردم بسبب این افهام
گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند مهجور گشته کسی بسوی آن التفات نمیکند و سری بجانب آن
بر نمیدارد انتهی آری ـه هر چه هم اندر عمر فهم درست ✤ زینکه میگویم بقدر فهم تست ✤

استی به القرآن بالاشارة + ووافقت آیاته الاثاره + اثارة واضاءة ووجه
یعنی نور ست بلکه او تعالی کتاب خود را مسمی بنور ساخته و فرموده قد جاءکم من الله نور
وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ودر جمع الشتیت این لفظ را همچنین تفسیر کرده ودر
دیگر نسخ بجای الاثاره آثاره آمده و این اظهر ست و اوفق بمطالب یعنی عذاب قبر در کتاب عزیز بطریق اشارت
وارد ست نه بطور صراحت و احادیث نبوی صلعم موافق او بتصریح آمده ودرین بیت جواب سوال وارد درین مقام ست
یعنی حکمت در عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بدان وحذر ازان
واتقاء از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما باشارت النص ثابت ست و
علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال را دو جواب دیگر اجمالی و تفصیلی ست تفصیلی در شرح قول ناظم
والآیة السؤال فیها کامن بیاید و اجمالی آنست که او تعالی بر رسول خود دو گونه وحی فرستاد و ایمان بهر دو و عمل بدان
واجب ساخت و آن دو وحی یکی کتاب و دیگر حکمت ست قال تعالی وانزل الله علیک الکتاب والحکمة و فرمود ویعلمهم الکتاب والحکمة و فرمود
من آیات الله والحکمة و حکمت باتفاق سلف امت و ائمه ایشان سنت ست که بر زبان رسول خدا صلعم بدان
اخبار فرموده و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمده واجب ست و این اصل متفق علیه ست میان اهل اسلام احدی
از ایشان انکارش نمیکند وقد قال صلعم الا انی اوتیت الکتاب و مثله معه الحدیث پس کتاب و سنت [illegible]
ودر احتجاج بفتاوی الاقدام و تفصیل این مرام محرر سطور در سلسلة العسجد و منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
نوشته فلیراجعهما تواترت به الاحادیث التی + قد بلغت سبعین عند العدة + تواتر در لغت بمعنی تتابع و پیاپی بودن ست
ودر اصطلاح نقل جماعت از جماعت که تواطؤ آنها بر کذب نزد عقل محال باشد باستواء هر دو طرف و وسط یا اسناد
بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و تواتر مفید علم قطعی یقینی ست و گفته اند افاده علم استدلالی یا ضروری میکند
و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و فقه ست و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیه کریمه ست قال تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و نتوان گفت که این آیه مکی ست و علم بعذاب قبر در
مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخوذ بطریق مفهوم ست در حق غیر متصف بایمان و بطریق منطوق از آیه
النار یعرضون علیها غدوا و عشیا ماخوذ ست و این کریمه در حق آل فرعون فرود آمده و ملحق ست بایشان هر که
حکم او حکم کفار ست و مراد به ثبات ایشان بر کلمه توحید تمکن با وست و عدم تزلزل ازان نزد فتنه دین اگرچه در نار
انداخته شوند و عدم ارتیاب بشبهات کافرین و مبتدعین اگرچه مبتلای آفات النفس و اموال شوند و تثبیت در آخرت
عدم توقف در جواب ست نزد سوال در قبر و در حشر و در موقف و عدم دهشت از اهوال قیامت و بالجمله ثبات هر کس
در قبر و مابعد او بمقدار ثبات او بر توحید در دنیا ست و هر که در ینجا اسرع در اجابت حق ست وی در آنجا اسرع

وتخلص از اهوال خواهد بود و سیوطی در کتاب شرح الصدور بشرح احوال الموتی فی القبور نوشته احادیث درباره فتنه
قبر که عبارت از سوال ملکین است از انس و براء و تمیم داری و بشر و ثوبان و جابر بن عبدالله و عبدالله بن رواحه
و عباده بن صامت و حذیفه و ضمره بن حبیب و ابن عباس و ابن عمر و ابن عمرو و ابن مسعود و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب
و عمرو بن العاص و معاذ بن جبل و ابی امامه و ابی الدرداء و ابی رافع و ابی سعید و ابی قتاده و ابی موسی و اسماء
و عایشه بحد تواتر رسیده تعدد احادیث این جماعه سوق کرده و این بیست و شش کس اند و در در منثور احادیث این
باب را به هفتاد عدد رسانیده و این باعتبار طرق خواهد بود نه باعتبار تعداد رواة از صحابه والله اعلم و در جمع الشتیت
گفته انه ساق المصنف فی الدر المنثور کثیرا طیبا من الاحادیث گوییم بعض احادیث جماعه مذکوره این است اخرج الشیخان من
طریق قتادة عن انس قال قال رسول الله صلعم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه انه لیسمع خفق قرع نعالهم قال یاتیه
ملکان فیقعدانه فیقولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل و عند ابن مردویه الذی کان بین اظهرکم الذی یقال له محمد قال فاما
المؤمن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة قال فیراهما
جمیعا قال قتادة و ذکر لنا انه یفسح له فی قبره سبعون ذراعا و یملأ علیه خضرا و اما المنافق او الکافر فیقال له ما کنت تقول فی
هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقولان لا دریت و لا تلیت و یضرب بمطارق من حدید ضربة
فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین گوییم ملائکه سوال هذا الرجل گفتند نه هذا النبی و غیره از الفاظ تعظیم بقصد امتحان
مسئول تا ذکر تعظیم موجب تلقین وی نشود و لیکن او تعالی مومن را بر قول ثابت قائم و دائم میدارد و کرمانی گفته مطارق
بصیغه جمع موذن است بآنکه هر جزء از اجزاء آن مطرقه مطرقه براسها است مبالغة انتهی و در غیر این حدیث بجای
قول کافر لا ادری هاه هاه آمده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فان المومن
اذا وضع فی قبره اتاه ملک فیسأله ما کنت تعبد فان الله هداه قال کنت اعبد الله و یقال ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول
هو عبد الله و رسوله فما یسأل عن شیء بعدها و ینطلق به الی بیت کان له فی النار فیقال له هذا بیتک کان لک فی النار و لکن الله
عصمک و رحمک فابدلک به بیتا فی الجنة فیقول دعونی حتی اذهب فابشر اهلی فیقال له اسکن و ان الکافر اذا وضع
فی القبر اتاه ملک فینتهره فیقول له ما کنت تعبد فیقول لا ادری فیقول له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول کنت اقول
ما یقول الناس فیضربه بمطراق من حدید بین اذنیه فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین اخرجه احمد و ابو داود و البیهقی
فی عذاب القبر و در اینجا دلیل است بر آنکه سوال ملکین در قبر شامل مومن و کافر هر دو است و ضارب منکر و نکیر اند یا غیر این
هر دو و در حدیث براء خواهد آمد که فرشته کور و کر و گنگ است با گرز آهنین بر وی بگمارند که اگر بر کوه زند خاک گردد
و نعوذ بالله منه و عنه رضی الله عنه یرفعه قال یدخل منکر و نکیر علی المیت فی قبره فیقعدانه فان کان مؤمنا قالا له
من ربک قال الله قالا و من نبیک قال محمد صلی الله علیه و سلم قالا و من امامک قال القرآن فیوسعان علیه قبره و ان کان

کافر ایقولان له من ربک قال لا ادری قالا ومن نبیک قال لا ادری قالا ومن امامک قال لا ادری فیضرب بالعمود ضربة
حتی یلتہب القبر نارا ویضیق علیه حتی تختلف اضلاعه اخرجه الدیلمی و درین حدیث سوال از امام زیاده کرده و این دلیل ست
برآنکه اہل قرآن ثابت القول در جواب خواہند ماند انشاء الله تعالی و ہر که با قرآن سر و کار ندارد خدا حافظ او ست تا چه
جواب بدہد وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صللم فی جنازة رجل من الانصار فانتہینا الی
القبر ولما یلحد فجلس رسول الله صللم وجلسنا حوله کانما علی رؤسنا الطیر وفی یده عود ینکت به الارض فرفع رأسه وقال استعیذوا
بالله من عذاب القبر مرتین او ثلاثا ثم قال ان العبد المومن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة نزل الیه ملائکة
من السماء بیض الوجوه کان وجوههم الشمس معهم اکفان من اکفان الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتی یجلسوا منه مد البصر ویجی ملک
الموت حتی یجلس عند رأسه فیقول ایتها النفس المطمئنة اخرجی الی مغفرة من الله و رضوان فتسل کما تسل القطرة من فی
السقاء وان کنتم ترون غیر ذلک فیاخذها فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط ویخرج منها کاطیب
نفحة مسک وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذه الروح الطیب فیقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه
فی الدنیا حتی ینتہوا بها الی السماء الدنیا فیستفتحون له فیفتح لهم فیشیعه من کل سماء مقربوها الی السماء التی تلیها حتی ینتہی الی السماء السابعة فیقول الله تعالی
اکتبوا کتاب عبدی فی علیین واعیدوه الی الارض فانی منها خلقتهم وفیها اعیدهم ومنها اخرجهم تارة اخری فیعاد روحه
فی جسده فیاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول الله ربی فیقولان له ما دینک فیقول دینی الاسلام فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هو رسول الله صللم فیقولان وما علمک فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت
فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا الی الجنة فیاتیه من روحها و
طیبها ویفسح له فی قبره مد بصره ویاتیه رجل حسن الوجه حسن الثیاب طیب الریح فیقول له ابشر بالذی یسرک هذا یومک الذی
کنت توعد فیقول له من انت فوجهک الوجه الحسن یجی بالخیر فیقول انا عملک الصالح فیقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة حتی ارجع الی اہلی
ومالی قال وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة نزل به ملائکة من السماء سود الوجوه معهم
المسوح فیجلسون منه مد البصر ثم یجی ملک فیجلس عند رأسه فیقول ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله وغضب فتفرق
فی جسده فینتزعها کما ینتزع السفود من الصوف المبلول فیاخذها فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها
فی تلک المسوح ویخرج منها کانتن جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذه
الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتہی به الی السماء الدنیا فیستفتح فلا
یفتح له ثم قرء رسول الله صللم لا تفتح لهم ابواب السماء فیقول الله تعالی اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی فیطرح روحه
طرحا ثم قرء رسول الله صللم ومن یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تہوی به الریح فی مکان سحیق فیعاد روحه فی
جسده و یاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء الدنیا ان کذب عبدی

فافرشوا له من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف اضلاعه ویاتیه رجل
قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه
الذی یجیء بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخرجه الطیالسی وابن ابی شیبة
فی المصنف واحمد بن حنبل وهناد بن السری فی الزهد وعبد بن حمید وابو داود وابن جریر وابن مردویه والحاکم وصححه
ابن ابی حاتم والبیهقی فی کتاب عذاب القبر وعن ابی سعید الخدری قال شهدت مع رسول الله صلعم جنازة فقال ایها
الناس ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فاذا الانسان دفن فتفرق عنه اصحابه جاءه ملک فی یده مطراق فاقعده فقال
ما تقول فی هذا الرجل فان کان مومنا قال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقول صدقت
ثم یفتح له بابا الی النار فیقول هذا کان منزلک لو کفرت بربک واما اذا آمنت فهذا منزلک فیفتح له بابا الی الجنة فیرید
ان ینهض الیه فیقول له اسکن ویفسح له فی قبره وان کان کافرا او منافقا قیل له ما تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری سمعت الناس
یقولون شیئا فیقول لا دریت ولا تلیت ولا اهتدیت ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک لو آمنت بربک فاما اذا
کفرت به فان الله ابدلک به هذا ویفتح له باب الی النار ثم یقمعه قمعة بالمطراق یسمعها خلق الله غیر الثقلین فقال بعض القوم
یا رسول الله ما احد یقوم علیه ملک فی یده مطراق الا هبل عند ذلک فقال رسول الله صلعم یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت اخرجه احمد وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابن ابی عاصم فی السنة والبزار وابن جریر وابن مردویه والبیهقی بسند
صحیح یقال هاله الشیء هولا افزعه کما فی القاموس ومطراق بروزن مفعال بکسر میم از طرق بمعنی ضرب ست ومقمعه
ہیچو مکنسه بمعنی عمود حدید وآحادیث در ثبوت این معنی چنانچه ناظم گفته متواتر اند وہمه افاده علم میکنند وحافظ ابن القیم
آیات دیگر دال بر عذاب قبر ذکر کرده وگفته این آیه خاص درباره سوال ملکین ست پس وگفته ذکر نعیم وعذاب
برزخ در قرآن مجید در چند موضع آمده منها قوله تعالی ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا
ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن
آیاته تستکبرون واین خطاب ست ظالمانرا نزد موت وملائکه راستگو هستند خبر دادند که آنها جزا داده شوند بعذاب
هون اگرچه این عذاب از ایشان تا انقضای دنیا متاخر گردد زیرا که بصحت پیوسته که آنها گفته شود والیوم تجزون گویم
ابن عباس در تفسیر آیه باسطوا ایدیهم گفته ای بالعذاب وحق تعالی فرموده فوقاه الله سیئات ما مکروا وحاق
بآل فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب واین عذاب وارین ست که ذکر صریحش کرده واحتمال غیر آن ندارد وزمخشری گفته ویستدل بهذه الآیة
علی عذاب القبر انتهی گویم شیخین از حدیث ابن عباس روایت کرده اند که ان النبی صلعم مر بقبرین فقال انهما یعذبان وما یعذبان
فی کبیر اما احدهما فکان لا یستنزه من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة الحدیث ومسلم از زید بن ثابت آورده قال

بینا رسول الله صلعم فی حایط لبنی النجار علی بغلة ونحن معه اذ حادت فکادت تلقیه فاذا اقبر خمسة او ستة او اربعة فقال من
یعرف اصحاب هؤلاء القبور فقال رجل انا یا رسول الله قال فمتی مات هؤلاء قال ماتوا فی الاشراک قال ان هذه الامة تبتلی فی
قبورها فلولا ان لا تدافنوا لسالت الله ان یسمعکم عذاب القبر الذی اسمع منه ثم اقبل علینا فقال تعوذوا بالله من عذاب القبر تعوذ
بالله من عذاب القبر تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن الحدیث و در مسلم و سنن از ابی هریره رضی الله عنه مروی ست ان
النبی صلعم قال اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر فلیتعوذ بالله من اربع من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنة المحیا والممات
و من فتنة المسیح الدجال و در صحیح مسلم وغیره از حدیث ابن عباس آمده انه صلعم کان یعلمهم هذا الدعا کما یعلمهم السورة من القرآن
اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المحیا والممات واعوذ بک من فتنة المسیح
الدجال و در صحیح ست از حدیث ابی ایوب قال خرج النبی صلعم وقد وجبت الشمس فسمع صوتا فقال الیهود تعذب فی قبرها
و هم در صحیح ست از عایشه قالت دخلت علی عجوز من عجائز المدینة فقالت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قالت
فکذبتها ولم انعم ان اصدقها قالت فخرجت و دخل علی رسول الله صلعم فقلت یا رسول الله ان عجوزا من عجائز یهود المدینة
دخلت علی فزعمت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قال صدقت انهم یعذبون عذابا تسمعه البهائم کلها فما رایته بعد فی
صلوة الا یتعوذ من عذاب القبر بعض اهل علم گفته اند و بهمین سبب مردم دواب مغله خود را بسوی قبور یهود و نصاری و
قرامطه و نحو ایشان می برند چون خیل مذکور عذاب قبر می شنود با ینها خوفی و فزعی پیدا میگردد و حرارتش مغل را دور میکند
گویم مغل بضم میم و غین معجمه ست و در قاموس گفته مغلت الدابة کمنع و نصر فهی مغلة اکلت التراب مع البقل فاخذها وجع فی بطنها
انتهی حاصل آنکه در شکم چهارپایه رااکه از خوردن خاک و تره بهم میرسد بشنوانیدن عذاب گورکسان مذکور مدا و اوعلاج
میکنند و نعوذ بالله منه قرطبی در تذکره نوشته که ابو محمد بن عبد الحق گفته که حدیث کرد مرا فقیه حکیم ابو الحکم بن مرجان و بود
از اهل علم و عمل که مرده را در قریه که در بلندی اشبیلیه بود دفن کردند چون از دفن او فارغ شدند در گوشه نشسته سخن میکردند
و دواب ایشان میچریدنا گاه آن چاروا ترسناک شده روی بسوی قبر آورده و گوش خود بران نهاد گویا چیزی می شنود
بعده پشت داده بگریخت و باز بسوی گور آمده گوش نهاد گویا چیزی می شنود باز گریخته برگشت و چند بار همچنین کرد گفت
پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلعم را یاد آوردم که انها تعذب فی قبورها عذابا تسمعه الدواب بعده قرطبی
ضغطهٔ قبر را ذکر کرده و گفته ضغطهٔ قبر برای هر یکی می باشد اگرچه صالح و نیکوکار بود و در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه
آمده که فرمود رسول خدا صلعم هذا الذی تحرک له عرش الرحمن و فتحت له ابواب السماء و شهده سبعون الف ملک من الملائکة
لقد ضم ضمة ثم فرج عنه اخرجه النسائی و قال یعنی سعد بن معاذ و عن عایشة قالت قال رسول الله صلعم ان للقبر ضغطة
لو نجا منها احد لنجا منها سعد بن معاذ رواه النسائی و درین باب حدیثها ذکر کرده که دلالت دارند برآنکه هیچ یکی از ضغطهٔ
قبر نجات نمی یابد بعده بابی در ذکر منجی از ضغطهٔ قبر ذکر نموده و حدیثی آورده که فرمود آنحضرت صلعم من قرأ قل هو الله احد

في مرضه الذي يموت فيه لم يفتن في قبره وامن من ضغطة القبر وحملته الملائكة يوم القيامة باكفها حتى تجيزه الصراط الى الجنة
گفته که این حدیث حسن غریب است نصر بن حماد بجلی بدان متفرد بوده و روی ابو هریرة عن النبی صلعم اتدرون فیمن انزلت
هذه الآية فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيامة اعمى اتدرون ما المعيشة الضنك قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب القبر والذي
نفسي بيده انه ليسلط عليه تسعة وتسعون تنينا اتدرون ما التنين تسع وتسعون حية لكل حية تسعة رؤوس ينفخون في جسمه ويلسعونه
في جسمه ويلسعونه ويخدشونه الى يوم القيامة اخرجه البزار وابن ابي حاتم ببعض اختصار واللفظ الذي نقلناه لفظ القرطبي و در تفسیر
معیشه ضنکی چند حدیث آمده و آن عذاب قبر است و ذکر حیات در ان بوجوه کثیره ثابت شده وعن ابي سعيد الخدري مرفوعاً
في قوله معيشة ضنكا قال عذاب القبر اخرجه سعيد بن منصور ومسدد في مسنده وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر وابن ابي
حاتم وصححه وابن مردويه والبيهقي في كتاب عذاب القبر ومثله عن ابي هريرة مرفوعا ولفظ عبد الرزاق قال يضيق عليه قبره حتى
تختلف اضلاعه ولفظ ابن ابي حاتم قال ضمة القبر وعنه قال المعيشة الضنك ان يسلط عليه تسعة وتسعون حية ينهشون لحمه حتى
تقوم الساعة اخرجه البيهقي وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم المؤمن في قبره في روضة خضراء ويرحب له في قبره
سبعين ذراعا ويضيء حتى يكون كالقمر ليلة البدر هل تدرون فيما انزلت فان له معيشة ضنكا قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب
الكافر في قبره يسلط عليه تسعة وتسعون تنينا هل تدرون ما التنين حية سبعة رؤس تخدشونه وتلسعونه وينفخون في
جسمه الى يوم القيامة اخرجه ابن ابي الدنيا في ذكر الموت والحكيم الترمذي وابو يعلى وابن جرير وابن المنذر وابن ابي حاتم وابن
حبان وابن مردويه والبيهقي هذيل بن شرحبيل گفته ارواح آل فرعون در اجواف طیر سود است صبح و شام میکنند بر آتش این است
عرض و ابن مسعود بجای آتش لفظ جهنم گفته و ابو هریره و صراخ میکرد هر بگاه و بیگاه میگفت رفت شب و آمد روز و
عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس احدی آواز او نمی شنید مگر آنکه پناه میخواست از آتش مردی اوزاعی را گفت ای
ابا عمرو پرندگان سیاه را می بینیم که فوج فوج از بحری بر آیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام میشود مثل
آن سفید پر میگردند گفت شما این را در یافتید گفتند آری گفت در حوصل این طیور آل فرعون است که عرض کرده میشوند
بر نار صبح و شام و بر میگردند این طیور بسوی آشیانه های خود و حال آنکه سوخته شده پرهای ایشان و سیاه گشته و روید
بران پر سفید و بر افتاد سیاهی باز معروض میشوند بر نار و بر میگردند بسوی آشیانه این است داب آنها در دنیا و چون روز
قیامت آید حق تعالی فرماید ادخلوا آل فرعون اشد العذاب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل
النار يقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله اليه يوم القيامة اخرجه ابن ابي شيبة والبخاري ومسلم زاد ابن مردويه ثم قرأ النار يعرضون
عليها غدوا وعشيا والآية السوال فيها كما من + يثبت الله الذين آمنوا + مراد بسوال در آیه همان است که تعبیر آن
بتثبیت باشاره گذشته و معنی کون و لبث آنست که او را بست تفسیر این سوال آمده کما یدل له ما اخرجه الطیالسی و ابن

و ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن مردویه والبیهقی فی کتاب
عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله صلعم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلعم
فذلک قوله سبحانه وتعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة وطیبی در شرح مشکوة
گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس چسان آن نازل درباره عذاب قبر گفته اند وجوابش آنست که
شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر نام نهاده اند بطریق تغلیب و فتنه مومن برای ترغیب و ترهیب باشد و قبر مقام
هول و وحشت ست ولقاء ملکین عادةً انسان را سراسیمه و پریشان میکند و کرمانی نیز مانند آن جواب گفته و کلام
در ثبوت عذاب قبر از آیات کریمات و احادیث بینات پیشتر گذشته فلیراجعه و چون زنادقه بر قول بعذاب قبر ایرادها
کرده اند ناظم رح اشارت بسوی آن کرده و گفته ولو اننا اذا کشفنا الموتی + لم نر جسما منهم وصوتا + یعنی موتی
را بعد وضع در قبور بر حال سابق و به ستور می یابیم و اثری از عذاب و تغییری در حالت سابقه نمی بینیم در جمع التشتیت
گفته ۵ فصل وهذا فی عذاب القبر جمیعه اورده فی النکر + لا انه یختص بالسوال + کما یفیده الناظم
الجلال + یعنی عبارت سیوطی رح موهم آنست که انکار منکر مخصوص بسوال ملکین ست با آنکه این انکار عام ست شامل
همه انچه از عذاب قبر و هول جدث واقع شده گویا مرادش آنست که چون انکار سوال کردند و آن اول واقعه در قبر ست
معلوم شد که انکار ما بعدش هم میکنند و عبارت این اشارت آنست که زنادقه ملاحده که انکار عذاب قبر و سعت و ضیق
او میکنند میگویند که نزد کشف قبور ملائکه ضاربین میت بمطارق حدید و حیات و ثعابین و نار متاجج ما را یافته نمی شود
بلکه اگر بر چشم مرده زیبق نهیم یا بر سینه او دانه خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی و تغیری دران محسوس
نمی شود و مسافت قبر نزد مساحت بر حال سابق ست فسحت در بصر و ضیق موضع زائد و کم نمیگردد و این مغاک تنگ کجا
گنجایش مرده و ملائکه و صور موحشه یا مونسه میدارد و آخوان زنادقه از اهل ضلال و بدع میگویند که هر حدیث مخالف
مقتضای حس و عقل مقطوع الخطا ست و تخطیه از ناقل اوست و مصلوب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند و مسئول
و مجیب نمیگردد و جسم او فروخته نمی شود و هر کرا سباع مفترس و طیور نهش کرده اند و اجزا را در بطون سباع و حواصل
طیور و شکمهای ماران و مدارج ریاح متفرق گشته وی چگونه مسئول می تواند شد هرگز مسلط ملکین برای تحریکش مقصود
نیست و با اینهمه قبر چه قسم برای او روضه از ریاض جنت یا حفره از حفر ناری تواند شد و کجا انقدر تنگ می تواند گشت
که اضلاع او ملتئم گردد بلکه این همه اشارت بسوی حالاتی ست که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود و برای اینها
بر موضوع لغت عرب خود هیچ حقائق نیست آین ست انچه قرطبی وابن القیم وغیرهما از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر
کرده اند و ناظم بسوی جواب این ایراد اشارت کرده و گفته   اجاب عنه المالکی المفسر + اعنی ابا بکر
هو ابن العربی + یعنی ابوبکر محمد بن عبدالله اشبیلی ختام علما اندلس و حفاظ او ابن بشکوال در کتاب الصله احوال

و رحلت او بسوی شرق و بغداد و مصر و اسکندریه ذکر کرده و بروی ثنا باکرده و گفته ولادتش شب پنجشنبه بیست و دوم
شعبان سنه چهار صد و شصت و هشت بوده و وفات بماه ربیع الآخر بلده فاس وقت صبح در سنه پنجصد و چهل و سه اتفاق
افتاده و جوابی که جلال بسوی آن اشارت کرده قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی ما جریات مدفونین و مصلوبین را از
چشم مکلفین محجوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محجوب کرده با آنکه انبیاء علیهم السلام ایشان را دیده اند و هر که انکار این معنی
میکند وی را باید که از نزول جبریل علیه السلام منکر شود حالانکه حق تعالی در صفت شیاطین ارشاد کرده هست انه یراکم هو
وقبیله من حیث لا ترونهم انتهی و سیوطی بسوی آن چنین اشارت نموده است بانما الادراک معنی یخلق +
لمن یشاء ومن یشاء یرزق + یعنی ادراک بصر معنی ست که خالق او حق تعالی ست پس گاهی برای زید می آفریند نه برای
عمرو و گاهی رویت کثیر را قلیل و قلیل را کثیر میسازد قال تعالی و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و
یقللکم فی اعینهم ابن مسعود گفته کفار روز بدر آنقدر در چشم ما قلیل گشتند که مردی را که در پهلوی من بود گفتم
ایشان را هفتاد کس می بینم گفت نه بلکه صد کس اند تا آنکه مردی را از انها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما هزار کس
بودیم بلکه شیطان آنروز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان ندیدند قال تعالی و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم
الی قوله انی اری ما لا ترون و درین باب روایات ست و این دلیل ست بر قول ابن العربی که ادراک بصر مخلوق
خداست برای هر که میخواهد میدهد و از هر که میخواهد باز میدارد ولیس بالطبع ولا بالذات + ولا باسباب و لا صفات
درین بیت اشارت ست بسوی خلاف معتزله که چون موانع هشتگانه مرتفع شود رویت واجب گردد و بسط این مسئله
در علم اصول ست و طبع و طباع بالکسر و طبیعت بیک معنی ست مراد بدان سجیه ایست که انسان بران مطبوع شده ست
حاصل آنکه ادراکش از انسان بالطبع یا بالذات یا باسباب و صفات نمی آید بلکه بخلق و مشیت او تعالی می باشد و در بعض
نسخ بجای باسباب لفظ بالافعال آمده و هر دو واقعه یک معنی مراد میکنند بعده ابن العربی استدلال دیگر کرد چنانکه ناظم گفته
الا تری جبریل حین انزله + بالوحی تکلیما کمثل الصلصله + قائل انزاله او تعالی ست و حین بمعنی
وقت ست و درین بیت اشارت ست بحدیث عایشه ان الحرث بن هشام سأل رسول الله صلعم کیف یاتیک الوحی فقال احیانا
یاتینی مثل صلصلة الجرس و هو اشده علی فیفصم عنی و قد وعیت عنه الحدیث اخرجه البخاری وغیره و در فتح الباری نوشته
صلصله بدو صاد مهمله مفتوحه و لام ساکن و اصل آواز افتادن بعض آهن بر بعض ست بعده اطلاقش بر هر آواز که طنین
دار د آمده و صلصله مذکور درینجا صوت فرشته بوحی ست خطابی گفته مراد آنست که صوتی متدارک مسموع ست
اولا آن را می شنود سپس آن را فهم میکند و گویند که آواز پرهای فرشتگان ست انتهی گویم مراد ناظم درینجا معنی اول ست
و وجه شدتش آنست که فهم آن کلام مثل صلصله باشد مشکل تر از فهم سخن مردی است که تخاطب معهود میکنند و معنی
فیفصم یقلع و یتجلی ما یغشانی ست و وعیت بمعنی حفظت ست لیسمعه النبی فیرتفع + وصحبه من حوله لا یسمع +

این بیت تمام استدلال مذکورست یعنی جبرئیل می آمد و حاضران او را نمی دیدند و آنحضرت صلعم میدید و القاء وحی میکرد و آنحضرت صلعم تلقی میفرمود و دیگران آن را نمی شنیدند با آنکه در یکجا نشسته می بودند پس رویت و سماع مخصوص بآنحضرت می بود و از اینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را دران دخل و اختیار نیست بعده ناظم گفته شعر هذا

القول فی المراد + مقالة الامام فی الارشاد + مراد بامام ابو المعالی عبد الملک بن محمد بن عبد الله جوینی معروف بامام الحرمین فقیه شافعی ست ابن خلکان برو ثنا کرده و گفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و امامتش مجمع علیه و غزارت ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذلک متفق علیه بوده و در ذکرش اطالت کرده و مؤلفاتش برشمرده منجمله آن یکی ارشادست یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العربی پاسخ گزارده و برد انکار منکر پرداخته وحجة الاسلام فی الاحیاء + وکم امام راح ذا اکتفاء + یعنی امام حجة الاسلام محمد بن محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام الحرمین جوینی ست در کتاب خود احیاء علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جوینی جواب داده و سید محمد بن اسمعیل الامیر گفته و هو من انفس الکتب و اجلها قدرا گویم این مدح صحیح ست لیکن خالی از بعض مواد فاسده نیست مثل مادهٔ احادیث موضوعه و مادهٔ فلسفه و جز آن اما بعض اهل علم بتطهیر احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و بالجمله حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام ست یکی که اظهر و اصح و اسلم ست آنست که تصدیق بوجودش باید کرد و با آنکه این حیات میت را می گزند لیکن ما اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا صلاح مشاهدهٔ امور ملکوتیه نیست و هرچه تعلق بآخرت دارد از عالم ملکوت ست نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول جبرئیل علیه السلام آورده اند حال آنکه جبرئیل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلعم جبرئیل را مشاهده میفرماید پس اگر ایمان باینمعنی نیست تصحیح ایمان درباره ملائکه و وحی اهم ترباشد و اگر ایمان بمشاهدهٔ نبی صلعم و عدم مشاهدهٔ امت حاصل ست و اینمعنی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشابه آدمیان و حیوانات نیستند همچنین حیات و عقارب که میت را می گزند از جنس حیات و عقارب این جهان ما نیستند بلکه جنس دیگر اند که بحاسهٔ دیگر مدرک می شوند مقام دوم آنست که حال نائم را یاد کنند که در خواب می بیند که مار او را میگزد و او متالم می شود تا آنکه در خواب فریاد می آرد و جبین او عرق می ریزد و از جای خود منزعج میگردد و این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص بیدار بدان متاذی میگردد و وی این حال را مشاهده میکند و تو آنرا در ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجوده را در حق وی و عذابی را که دران گرفتارست نمی یابی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لدغ موجودست پس هیچ فرق درمیان حیهٔ متخیل و مشاهد نیست مقام سوم آنکه این صفات مهلکات منقلب بموذیات و مولمات میگردد نزد موت والمش مثل الم لدغ حیات می باشد بغیر وجود حیات و انقلاب صفت موذی ست چنانکه موذی میگردد عشق نزد موت معشوق انتهی لیکن اول اولی ست و مراد ناظم از مصراع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی [illegible]

کرده اند و در بعض نسخ بجای اکتفا اختفا واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل هر دو لفظ یک معنی ست
و حافظ ابن القیم رح در جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقر بقدرت رب تعالی ست
چه قسم انکار ازین می تواند کرد که وی بعض ابصار خلق را از حوادث مصروف ساخته اند بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان
زیرا که طاقت رویت و سماعش ندارند و بنده در بصر و سمع اضعف از ان ست که برای مشاهدهٔ عذاب قبر ثابت می تواند ماند
چه بسیاری از انها که عذاب قبر را شنیده اند بهوش افتاده و غشی علیه گردیده و اندک زمان متمتع بعیش نشده و بعض کم
از ایشان کشف این قناع کرده فی الفور جان بجان آفرین سپرده پس چه قسم انکار حکمت الهی در اسبال غطای حائل میان
مکلفین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف غطا عیانا مشاهده دست بهم دهد و آنچه معقول ست محسوس گردد
و چون یکی از ما قادر بر ازالهٔ زیبق و خردل از چشم و سینه میت ست و بسرعت آنرا رد می تواند کرد پس ملک چگونه ازان
عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بران قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شیء قادر ست و نیست قیاس امر برزخ بر مشهود جز هم
مگر محض جهل و صرف ضلال و تکذیب اصدق صادقین و تعجیز رب العالمین و سر مسئله آنست که این سعت و ضیق و اضائت
و ظلمت و خضرت و نار از جنس معهود این عالم نیست و بنی آدم مشاهده همان چیز میکنند که از جنس این عالم ست و آنچه از ام
آخرت ست بران پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجیب تر ازین آنست که دو کس
پهلوی یکدیگر مدفون می شوند آن یکی در مغاکی از آتش ست و حرش تا همسایه او نمی رسد و این دیگر در چمن بهشت ست
نعیمش تا جار او نمی رسد و قدرة الرب اوسع و اعجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار ما را از آیات قدرت خویش چیزها
وانموده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفته تکذیب شیء نامعلوم ست الا من وفقه الله و عصمه و اگر همگنان را
بران مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زائل گردد و مردم از دفن موتی باز مانند کما فی الصحیح لولا ان لا تدافنوا
سالت الله ان یسمعکم من عذاب القبر ما اسمع و چون این حکمت در حق بهائم منتفی ست لهذا اینها سماع و ادراک آن می دارند
چنانکه ذکر بغله نبوی گذشته صاحب من محارین و زیر حرانی گفته که از خانه خود بعد عصر بسوی بستان برآمدم و قبیل غروب
شمس میان قبرستان رسیدم گوری را دیدم گویا اخگر آتش ست و مرده میان اوست چشم خود را مالیدم و گفتم مگر در خوابم
و ملتفت بسوی سور بلد شدم و گفتم نائم نیم و بخانه آمدم و من مدهوش اهل خانه طعام آوردند خوردن نتوانستم بشهر اندرون
رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی مکاس ست که امروز وفات یافته غرضکه رویت نار در قبر مثل رویت ملائکه
و جن ست که احیانا برای بعض کسان بمشیت الهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعبی آورده ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم
مررت ببدر فرایت رجلا یخرج من الارض فیضربه رجل بمقمعة حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک فقال ذاک ابو جهل
بن هشام یعذب الی یوم القیامة و از این جنس واقعات و حکایات بسیار ست که این مختصر گنجائش ذکر آن ندارد و اما
رویت منام پس ذکرش خوابان دفاتر ضخیم باشد و هر که بران وقوف خواهد باید که کتاب المنامات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و قصر الآمال و جز آن رجوع فرماید و او تعالی امر آخرت و تفصیل بها را از ادراک مکلفین درین
دار فانی محجوب ساخته و این کمال حکمت بالغه ست تا مومنین بالغیب از غیر خود ممتاز گردند و اول این معامله آنست که ملائکه
بر محتضر فرود آمده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیانا مشاهده میکند و با ایشان اکفان و حنوط از جنت یا نار
می باشد و آمین میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر محتضر و وی جواب سلام ایشان میدهد گاهی بعبارت
و گاهی باشارت و گاهی بقلب نزد عدم تمکن از نطق و اشارت و بعض حاضرین آنرا می شنوند که میگوید مرحبا اهلا
و سهلا بهذه الوجوه و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته محتضری را شنیدم میگفت علیک السلام هاهنا فاجلس و قصه خیر نساج
مشهورست که وی نزد موت خود گفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به یفوت بعده آب خواست
و وضو کرد و نماز گزارد و گفت امض لما امرت و بمرد و ابن ابی الدنیا گفته عمر بن عبد العزیز رح نزد موت خود گفت بنشانید
مرا چون بنشانید گفت انا الذی امرتنی فقصرت و نهیتنی فعصیت و لکن لا اله الا الله بعده سر برداشته نظر تیز کردن
گرفت پرسید ندای امیر المومنین این چیست گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعده مقبوض شد و چون این
اول امر غیر مرئی و مشاهد ما درین وارست الی ما بعدش چه میتوان گفت بعده در کتاب الروح نوشته که او تعالی سه خانه
آفریده ست یکی دنیا دوم برزخ سوم دار القرار و برای هر خانه حکمهای مختصه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس
مرکب ساخته و احکام دار دنیا را بر ابدان مقرر ساخته و ارواح تابع او ست و لهذا احکام شرعیه مرتب بر چیزی ست
که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگرچه نفوس خلاف آن مضمر داشته باشند و احکام برزخ را بر ارواح مقرر نموده
و ابدان تابع او ست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا ارواح تابع ابدان ست و متالم بالمش و متلذذ براحتش میگردد
و همین ارواح مباشر اسباب نعیم و عذاب ست همچنین ابدان تابع ارواح ست در نعیم و عذاب و مباشرش درین حین
همین ارواح ست پس ابدان در دنیا ظاهر و ارواح خفی هستند و ابدان همچو قبور اند برای آنها و آنجا ارواح ظاهر و ابدان
خفی اند در قبور احکام برزخ بر ارواح جاری ست و بسوی ابدان نعیما یا عذابا ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاری ست
و بسوی ارواح نعیما و عذابا ساری فاحط بهذا الموضع علما و اعرفه کما ینبغی یزیل عنک کل اشکال یرد و علیک من داخل
او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم رح فکن بهذا جازم الاعتقاد . تسلک به فی سبل الرشاد
یعنی در اعتقاد بعذاب قبر جزم بوجوب باید کرد تا سلوک شاهراه هدایت دست بهم دهد جمهور گویند سوال روح و جسد
هر دو را مقامی باشد و روح را در جسد یا بعض او اعاده میکنند چنانکه در صحیح آمده و تفرق اجزا میت مانع از آن
نیست چه او تعالی قادرست بر اعاده حیات بسوی جزوی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادرست بر جمع جمله اجزاء
کما فی حدیث الذی اوصی بنیه اذا انامت فحرقوه و اسحقوه و یذروه فی الهوی و هو فی الصحیحین حافظ ابن القیم رح گفته
احادیث مصرح اند باعاده روح ببدن نزد سوال لیکن باین اعاده حیوة معهوده که بدان قیام روح و تدبیر او مر بدن راست

باشند ومحتاج طعام ونحو آن گردد حاصل نمیشود بلکه حیاتی دیگر که بدان امتحان سؤال دست بهم دهد حاصل میگردد چنانکه حیات نائم که زنده ست غیر حیات
مستیقظ است چه نوم برادر موت ست ونفی اطلاق حیات از نائم نتوان کرد وهمچنین حیات میت نزد اعاده غیر حیات حی ست واین حیات نافی
اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت وحیات ست چنانکه نوم متوسط بود میان آن هردو ونیست
دلالت در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر ست بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن ست واین همیشه متعلق می ماند اگرچه
جسد بالی وپوسیده ومتفرق ومتقسم گردد انتهی وشیخ الاسلام ابن تیمیه صح گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کند
روح بسوی بدن وقت سوال وسوال بدن بلا روح قول طائفه ست منهم ابن الزعفرانی وحکی ست از ابن جریر وجمهور
انکارش کرده اند ودیگران در برابر ایشان میگویند که سوال روح را بلا بدن ست قاله ابن حبیره وآخرون منهم ابن عقیل
وابن الجوزی واین غلط فاحش ست ورنه قبر را بدان اختصاص نباشد ودر بعض احادیث مرفوعه آمده من فارق الدنیا
وهو سکران فی القبر وبعث سکران اخرجه الاصبهانی فی الترغیب وابو الفضل الطوسی فی عیون الاخبار عن انس فیها نه لیعاین ملک الموت سکران
ویعاین منکرا ونکیرا سکران قاله القرطبی وچون جثه ملکین بغایت عظیم ست خلق کثیر را در جهت واحده در مدت واحده
بمخاطبت واحد خطاب می توانند کرد وبر وجهی که مخاطب خیال میکند که مخاطب وی ست نه غیر او واو تعالی اورا از سماع جواب بقیه موتی
باز میدارد وانما المنکر للسؤال + ذو ابتداع وذو اعتزال + پیشتر از زمخشری در تفسیر قوله تعالی النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا گذشت که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند ودر سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له
معیشة ضنکا گفته اند عذاب القبر قاله ابو سعید الخدری ابن القیم گفته واما قول اهل بدع پس ابو هذیل ومریسی گفته اند
که هر که خارج شد از سمت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو نفخه ومسئله در قبر واقع می شود وجبائی وپسرش وبلخی
اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مومنین نفی آن نموده وبرای اصحاب تخلید از کفار وفساق بر اصول خود ثابتش
کرده اند صالحی گفته جریان فتنه عذاب قبر بر مومنین بغیر ارواح بسوی اجساد ست وحس وعلم وتألم میت بلا روح
جائز ست واینقول جماعة از کرامیه ست وبعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبور عذاب میکند ودر ایشان احداث
الم میفرماید وموتی آنرا نمی دانند چون بحشر آیند آن آلام را احساس کنند ودریابند وسبیل معذبین از موتی همچو سبیل
سکران ومغشی علیه ست که اگر مضروب شوند وجدان الم نکنند وچون اعاده عقل نمایند احساس الم ضرب کنند وجماعتی
از ایشان راسا انکار عذاب قبور کرده منهم ضرار بن عمرو ویحیی بن کامل انتهی وازینجا شناخته شد که اطلاق قول نفی
عذاب قبر از معتزله جمیعا کما ینبغی نیست وناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسئله خلاف میان علما در عذاب قبر کرده
که بر روح ست یا بر بدن یا بر هر دو ومعا ودر جمع اشتیت درین مقام احقاق کلام کرده وگفته — فصل
واثبات عذاب للمیت + لروحه وجسمه فاستثبت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان
یا بر تن یا بر نفس وبدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن وآیا بدن مشارک نفس ست در نعیم وعذاب

باشد پس شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو ست
و باتفاق اهل سنت و جماعت منعم و معذب می‌شود نفس تنها از بدن و متصل بدان و بدن متصل بنفس پس عذاب و نعیم
بر هر دو درین حال مجتمع ست چنانکه در روح تنها از بدن باشد و در عذاب و نعیم بدن بدون روح دو قول مشهور ست برای
اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله اقوال شاذه ست که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلاسفه منکر معاد ابدان
میگویند که عذاب و نعیم نمی‌باشد مگر بر روح و ابدان غیر متنعم و معذب اند و ایشان کافر اند باجماع مسلمین و قول بسیاری
اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقر بمعاد ابدان اند نیز همین ست لیکن میگویند که این در برزخ نیست بلکه نزد قیام
از قبور خواهد بود و این انکار عذاب بدن فقط در برزخ ست و قول ایشان آنست که منعم و معذب در برزخ تنها
ارواح ست و چون روز قیامت شود روح و بدن هر دو معذب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام
و حدیث و غیر هم گفته اند همین ست مختار ابن حزم و ابن بزه پس این منقول از اقوال ثلثه شاذه نیست بلکه مضاف بسوی
قول مقر بعذاب قبر و مقر بقیامت و مثبت معاد ابدان و ارواح ست لکن ایشان را در عذاب قبر سه قول ست یکی آنکه
تنها بر روح ست دوم آنکه بر هر دو ست و بر بدن بواسطه او ست سوم آنکه بر تنها بدن ست و منضم باین قول ست
قول مثبت عذاب قبر و نفی روح را حیات میگوید و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگردانند و چون اقوال شاذه
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی ست که میگوید تنها روح منعم و معذب نیست بلکه روح همین حیات ست و باین
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقاء روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل ست و مخالف اصحاب او مثل جوینی و غیره بلکه بکتاب و سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی ست
و منعم ست یا معذب و چون این همه اقوال شناخته شد پس باید دانست که مذهب سلف امت و ائمه او آنست که میت
بعد موت در نعیم ست یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می‌شود و روح بعد مفارقت بدن منعم یا معذب
باشد و متصل میگردد بعذاب بدن احیانا و حاصل میشود او را همراه وی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری
آید اعاده ارواح باجساد شود و از گورهای خود برای رب العالمین برخیزند و معاد ابدان متفق علیه مسلمین و یهود
و نصاری ست بعده ناظم رح اشارت بسوی حکمت او تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحلیمی
من الاصحاب ÷ فی حکمة السوال و الجواب ÷ نام حلیمی ابو عبد الله حسین بن حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف
بحلیمی جرجانی منسوب بسوی جد خود حلیم بفتح حا و مهمله ست طلب علم کرد تا آنکه امامی معظم مرجع الیه ما وراء النهر
گردید در مذهب وجوه حسنه دارد افاده ابن خلکان و در قول او من الاصحاب اشعارست بآنکه وی باقی بر تقلید
شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی ست بآنکه وی مجتهد ائمه ست و حجه سنت و کتاب منسوب بسوی
غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویا که ناظم این لفظ را بنا بر او فی ولایت گفته

واگرچه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاده السید العلامه محمد بن اسمعیل الامیر رح و مراد بحکمت درینجا حکمت الهیه
در افعال و اقوال وی ست و سید محمد بن ابراهیم وزیر تفسیر حکمت در ایثار الحق علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت درینجا
علم بافضل اعمال ست و عمل کردن بمقتضای علم مذکور و مثالش علم ست بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور ست
و نیست خلاف درآنکه این حکمت ست در حق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابتغاء آن
اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و لجاج میان آنها و میان مثبت او بطول کشیده و حجت با کسی ست که اثباتش کرده انتهی
حافظ ابن القیم گفته حنابله مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته محال علی احکم الحاکمین و
اعلم العالمین ان تکون افعاله معطلة عن الحکمة والمصالح والغایات الحمیدة والقرآن والسنة والمعقول والنظر والآیات شاهدة
ببطلان ذلک و در کتاب الجواب الشافی نوشته و ما قدر الله حق قدره من نفی حقیقة حکمته التی هی الغایات المحمودة المقصودة
بفعله در جمع التشتیت گفته و قد تقدمه الی نظره هذا القول شیخه ابن تیمیة رح و بالغ فی اثبات الحکمة والرد علی من نفاها و المسئلة
مبسوطة فی ایثار الحق و غیره و قد بسطناها فی کتابنا ایقاظ الفکرة بمراجعة الفطرة و ذکرنا ادلة المثبتین والنفاة اذا عرفت
هذا فما ادری الحافظ جلال الدین یخالف اصحابه الاشعریة فی المسئلة فقد وفق لاصابة شاکلة الصواب او کما قال السید محمد رح
انهم اذا تکلموا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهی گویم خلاف میان اشعریه و حنابله در مسائل اعتقاد قریب بدوازده مسئله ست
منجمله آن یکی این مسئله اثبات حکمت ست و صواب درین مقام همراه حنابله ست نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
حکمت نمی باشد بفعل حکیم علی الاطلاق چه رسد جلت حکمته و عمت نعمته و دامت دولته و عزت عظمته القبر بعد الموت
للانسان + هو الطریق للمقر الثانی + انسان بشر را گویند واحد و انثی ست بکسر و سکون نون و انس بفتحتین
و جمع اناسی و زن را هم انسان گویند نه انسانه و انسان عین مثال مردی در سواد را گویند و تصغیر انسان انیسان آید
و اناس لغتی در انسان ست ابن عباس گفته انما سمی انسانا لانه عهد الیه فنسی در قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق بمعنی
سبیل ست مذکر و مؤنث هر دو آید جمع آن طرق ست و این بیت بیان قول حلیمی ست در جمع التشتیت گفته حق تعالی
بحکمت بالغه خود سه دار مقرر کرده دار دنیا و دار برزخ و دار قرار پس برزخ آنست که مراد بقوله تعالی ست و من
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون در کشاف گفته ای امامهم حائل بینهم و بین الرجعة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
البرزخ الحاجز بین الشیئین و من وقت الموت الی القیامة من مات دخله انتهی گویم معنی برزخ لغة همین حاجز میان دو شی ست
و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی ست و عادت صاحب قاموس همست که حقائق لغویه را با معانی شرعیه مخلوط
میکرداند و این حرکتش منجمله انتقادات اهل علم بروی ست و تمیز دران کار حذاق ست لاغیر مجاهد در آیه موصوفه گفته
حجاب بین المیت و الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس را چهار خانه ست هر یکی از دیگری عظیم تر اول دار شکم مادر ست
و درین خانه ضیق و حصر و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت مشیمه و ظلمت بطن و بهذا فسره ابن عباس و عکرمة و سعید

بن جبیر دوم این دار دنیاست که دران نشو و نما یافته و بدان مالوف گردیده و کسب خیر و شر و اسباب سعادت و
شقاوت نموده و با محبوب و مکروه آشنا و ملاقی گشته سوم دار برزخ ست و آن اوسع و اعظم ازین دار ست بلکه نسبت او
باین دار مثل نسبت این دار بسوی اول دار ست چهارم دار قرار و آن جنت یا نار ست و بعد آن کدام دار نیست و او
تعالی بقدرت و حکمت خویش النفس را ازین دور ثلاثه طبقا بعد طبق نقل میکند تا آنکه منتهی می شوند بسوی داری که جز ای
صالح دیگر وا رسیند و دران استقرار این النفس ست و قبل آن دران دور مسافر بودند و در هر حین قطع مراحل بسوی دار قرار
میکردند و او تعالی را بنا بر حکمت خود در هر داری ازین دارها شانی و حکمی غیر حکم و شان دار دیگر ست فتبارک الله احسن
الخالقین فیه یکون الفحص عن ایمانه + لیعرج الروح الی جنانه + ضمیر فیه درینجا برای قبر ست و این بنا بر
اغلب باشد زیراکه سوال برای میت معلوم ست خواه مقبور باشد یا نه و فحص بمعنی بحث ست و لیعرج علت فحص ست
لیکن مقید ست بقول ناظم رح ~ ان کان معدودا من الابرار + او هوت ان کان فی الفجار یعنی عروج
روح بسوی جنان بعد بحث و تفتیش از ایمان مشروطی ست که از نیکوکاران باشد البر بالفتح من الاسماء الحسنی والصادق والکثیر
البر کالبارج ابرار و بررة یقال بر یبر فهو بار و بر بالکسر بمعنی خیر ست و بشیر اختصاص ابرار بالعباد و زهاد ست قال تعالی ان الابرار لفی علیین
و بر کسی ست که همتش از محقرات امور و حطام این دهور سامی گشته دنیا هیچ علت از دلش نمایان شده و از مساکنت
دنیا عار گرفته زیراکه روح مالوف ست بمحلی که دران مطمئن بود پس هرکه همت بلند و نهمت ارجمند دارد روح او ناظر بسوی
رفیق اعلی ست اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا و هرکه روح او ارضی ست و وی بندهٔ درهم و دینار و خمیصه و لذات فانیه ست سقط او اسفل ست یعنی
در هوه افتاد اگر این مخصوص عن الایمان منجمله بدکاران و فجار ست و فجار جمع فاجر ست و هو المنبعث فی المعاصی و مقابله فجار
با ابرار تلمیع در قرآن ست قال تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و قال کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ان کتاب
الابرار لفی علیین و هرکه روح خود را خالص برای خدا ساخته روحش عرشی ست نازل نمی شود بارض مگر برای نیابت
فقط بحکم او تعالی سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح فرموده این هر دو بیت تمام اشارت ست بسوی مستقر ارواح بعد موت
پس ذکر آن باختلاف مردم دران ناگزیر باشد زیراکه از مهمات ست و حافظ ابن القیم برای وی مسئله مستقل در کتاب الروح فصل
ساخته خلاصه اش این ست که مستقر ارواح ما بین موت تا قیامت کجا ست در آسمان ست یا در زمین در جنت ست
یا نه و در غیر این اجساد که دران متنعم و معذب می شد نهاده می شود یا تنها می باشد و این مسئله عظیمه ست مردم دران کلام
کرده اند و اختلاف نموده و نیست تلقی آن مگر از سمع فقط و اختلاف دران بر چند قول ست اول آنکه قومی گفته ارواح
مومنین نزد خدا در جنت ست شهدا باشند یا غیر شهدا و این وقتی ست که کدام کبیره یا دین حابس ایشان از جنت
نبود و او تعالی ملاقات ایشان با رحمت و عفو فرماید و این مذهب ابو هریره و ابن عمر رضی الله عنهما ست و ثبت این قول

قوله تعالی ست فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم و این آیه را او تعالی عقیب خروج روح
از بدن بموت ذکر فرموده گوییم در حدیث طویل تمیم داری از آنحضرت صلعم آمده ان روحه لتخرج والملائکة حوله یقولون
سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و ذلک قوله تعالی الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم
فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم قال روح من جهة الموت وریحان یتلقی
به عند خروج نفسه وجنة نعیم امامه وفیه ان الله تعالی یقول لملک الموت انطلق بروحه وضعه فی سدر
مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسکوب الحدیث اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابو یعلی
من طریق یزید الرقاشی عن انس عن تمیم الداری عنه صلعم ابن القیم گفته واحتجاج کرده اند بگریه یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و غیر واحد از صحابش گفته اند
که این سخن او را نزد خروج از دنیا میگویند و فرشته این بشارت بوی میرساند گوییم سعید بن جبیر گفته این کریمه نزد آنحضرت
صلعم خوانده شد ابو بکر گفت ان هذا لحسن آنحضرت فرمود اما ان الملک سیقول لک عند الموت اخرجه عبد بن حمید و ابن
جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم فی الحلیة ومثله اخرج الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول من طریق ثابت بن
عجلان عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه یقول قرأت عند رسول الله صلعم هذه الآیة فقلت ما احسن
هذا یا رسول الله قال اما ان الملک سیقولها لک عند الموت و این حدیث دلیل ست بر فضل ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در
در منثور در تفسیر این آیه روایت ها آورده که دلالت دارند بر آنکه این کلام در آخرت گفته شود و حافظ ابن القیم فرموده
این منافی قول نزد موت و نزد بعث نیست و این قول منجمله بشری ست که حق تعالی ارشاد کرده ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم
توعدون و این بشارت نزد موت و در قبر و نزد بعث خواهد بود و یا اول بشارت آخرت ست نزد موت و استدلال
کرده اند بحدیث کعب بن مالک ان رسول الله صلعم قال انما نسمة المؤمن طائر تعلق فی شجر الجنة حتی یرجعه الله الی جسده یوم
یبعثه ابن القیم گفته و هذا من صحاح الاحادیث و ان لم یخرجه صاحبا الصحیح و نسمه درینجا بمعنی روح ست و تعلق بفتح لام هرویست
و هو الاکثر و بعضهم بضم خوانده اند و معنی یکی ست و هو الاکل و الرعی یقول تاکل من ثمار الجنة و ترعی و تسرح بین اشجارها طائفه
من الفقهاء گفته این ادله که مذکور شد معارض او ست سنت صحیحه بلا مدافع و هو قوله صلعم اذا مات احدکم عرض علیه مقعده بالغداة
والعشی فان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان کان من اهل النار فمن اهل النار یقال له هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیامة
قال ابن عبد البر بعد گفته حدیث کعب بن مالک مخصص بشهدا ست که در حق آنها ارشاد شده ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و نحو آن از آیات و
احادیث ابن القیم فرموده نیست تنافی میان این هر دو حدیث مذکور زیرا که این خطاب متناول میت بر فراش او و شهید هر دو ست

چنانکه حدیث کعب متناول شهید وغیره ست پس با وجود عرض مقعد بر وی صبح وشام روح او وارد انهار جنت میشود
واز ثمارش اکل میکند واما مقعد خاص وبیتی که از برای او مهیا ساخته اند دوال ست بران آنکه منازل وقصور ودور شهدا
که او تعالی برای ایشان اعداد ش فرموده نه این قنادیل ست که بسوی آن ارواح ایشان در برزخ می آیند بلکه ایشان
مقاعد ومنازل خود را که در جنت ست می بینند ومستقر ایشان درین قنادیل معلقه بعرش ست چه دخول تام کامل در روز
قیامت خواهد بود ودخول ارواح جنت در برزخ امری کمتر ازین امر ست ونظیرش اهل شقا هستند که ارواح شان بگاه و
بیگاه معروض بر نار می شود وچون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند در آیند پس تنعم ارواح بجنت
در برزخ چیزی دیگر ست وتنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر وغذای روح در برزخ بجنت کمتر از غذای او با بدن
خود روز رستخیز ست ولهذا معلقه اکل میکنند وتمام اکل ولبس وتمتع وقتی باشد که ارواح با جسماد باز گردانیده شوند روز
قیامت وازینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث در هیچ شی تعارض نیست واین قول که حدیث کعب درباره شهدا ست
پس تخصیصی ست که در لفظ دالتی بران نیست بلکه حمل لفظ عام بر یکی از مسمیات او ست چه شهدا بنسبت عموم مومنین
خیلی قلیل اند وآنحضرت صلعم این جزا را معلق بوصف ایمان ساخته وتعلیقش بشهید نفرموده وتخصیص شهدا بذکر در آیات
بنا بر تعظیم امر شهادت وحکم نمودن برخاص بحکم عام ست نه برای تخصیص وقول دوم آنکه ارواح مومنین بفنا جنت بر دراز
بهشت اند روح ونعیم ورزق جنت بایشان میرسد ومی آید واینقول مجاهد ست ودلیل بران حدیث ابن عباس ست
قال قال رسول الله صلعم الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیا اخرجه احمد
واین منافی بودن آنها در جنت نیست زیرا که این نهر از جنت ست پس ایشان در جنت اند اگرچه بمقاعد خود از جنت
نرفته باشند پس مجاهد نفی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم رح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
ابن اسحق روایت مدلس ست وتصریح بتحدیث نکرده بعده گفته وشاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله ست مثل
مطعون ومبطون وغریق وغیر هم که نص بشهدا بودن آنها وارد شده یا سائر مومنین چه اطلاق شهید بر کسی می آید که تحقیق
ایمان کرده وشهادت بصحتش داده چنانکه ابوهریره گفته هر مومن صدیق وشهید ست گفتند چه میگوئی گفت بخوانید
والذین امنوا بالله ورسله اولئك هم الصدیقون والشهداء عند ربهم وگفت براء بن عازب فرمود
رسول خدا صلعم مومنوا امتی شهداء وتلی هذه الآیة وابن القیم گفته عن ام کبشة بنت المعرور قالت دخل علینا رسول الله صلعم
فسألناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابکی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیر خضر ترعی فی الجنة
وتاکل من ثمارها وتشرب من انهارها وتاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فیقولون ربنا الحق بنا اخواننا واتنا ما وعدتنا
وان ارواح الکفار فی حواصل طیر سود تاکل من النار وتشرب من النار وتاوی الی جحر من النار یقولون لا تلحق بنا
اخواننا ولا تؤتنا ما وعدتنا اخرجه ابن منده وعن ضمرة ابن حبیب قال سئل النبی صلعم عن ارواح المومنین فقال فی

طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت قالوا یا رسول الله فارواح الکفار قال محبوسة فی سجین اخرجه الطبرانی قول سوم آنکه
ارواح بر افنیهٔ قبور خود می باشند و این مذهب ابو عمر بن عبد البر ست و دلیلش حدیث ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده
بالغداة والعشی ست و گفت این اصح چیزی ست که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث دال بر همین
ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انه لیسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یری
مقعده من الجنة والنار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواح ست
و ارواح افنیهٔ قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست نصوص کتاب و سنت از وجوه کثیره رد او ست تقدم
منها ما عرفته و یاتی ما تعرفه و اگر مراد این ست که احیانا ارواح بر افنیهٔ قبور می باشند و آنها را اشراف بر قبور خود ست
حال آنکه در مقر خود بوده اند پس این حق ست و لکن نتوان گفت که مستقرش همین افنیهٔ قبور ست پس باطل ست و اگر مراد اول ست
پس این سنت صحیحه و آثار غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه انچه از ادله مذکور گذشته متناول ارواح ست که در جنت و در رفیق
اعلی ست بنص و تحقیق آنست که ارواح بر افنیهٔ قبور دائما نمی باشند بلکه آنها را اشراف و اتصالی بقبر و فنای او ست
و بجهت این اشراف و اتصال عرض مقعد بر آنها می شود و سلام کنندهٔ خود را می شناسد و رد از مسئله آنست که ارواح [illegible]
دیگر ست در رفیق اعلی و در اعلی علیین می باشد و اتصال دارد به بدن بروجهی که اگر مسلمی سلام بر میت کند روحش و سلام
میکند پس و سلام کرده وی در ملاء اعلی ست و غلط اکثر مردم درین موضع از انجاست که روح را از جنس اجسام معهوده
اعتقاد میکنند که چون جسم در مکانی رسید ممکن نیست که فوق سموات و در اعلی علیین باشد و در همین آن بر قبر [illegible] گشته بر سلام [illegible]
وسلم خود را بشناسد و خود در جای خویش همانجا باشد و روح رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رفیق اعلی ست و حق تعالی
او را باز میگرداند تا رد سلام بر مسلم بر قبر وی علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر شهدا احد با آنکه ثابت شده
که ارواح شان در جنت ست می چرد هر جا که میخواهد و می شنود سلام کسی که بر گور آنها سلام میکند پس یا سرعة التحرک
والانتقال ست مثل لمح بصر یا آنکه متصل بقبر و فنای او ست مثل شعاع شمس و جرم او و ثابت شده که روح نائم صعود میکند
تا آنکه می در و هفت طباق را و سجده میکند رو بروی عرش پستر باز گردانیده می شود و بسوی جسد خویش در ایسر زمان همچنین
روح میت را ملائکه بالا می برند تا آنکه متجاوز سبع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجده میکند و مقضی
می شود قضاء او و انچه او تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته ست فرشته آنرا بوی می نماید و مشاهده می کناند پستر فرود
می آید و حاضر می شود غسل و حمل و دفن خود را ابن منده از حدیث طلحه بن عبید الله روایت کرده که گفت اردت مالی بالغابة
فادرکنی اللیل فاویت الی قبر عبد الله بن عمرو بن حزام فسمعت قراءة من القبر ما سمعت احسن منها فجئت رسول الله صلعم فذکرت
له ذلک فقال ذاک عبد الله الم تعلم ان الله قبض ارواحهم فجعلها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسط الجنة فاذا کان
اللیل ردت الیهم ارواحهم فلا تزال کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی مکانها الذی کانت * پس درین حدیث بیان

شرح انتقال ارواح آنها از عرش بسوی ثری ست و از ثری بسوی مکان خود و این روح انسان در منام ست میرود هر جا
که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در نائم ست و ابن منده از بعض اهل علم کلامی حسن ذکر کرده و گفته نفس ممتد می شود از منخر انسان
و اصلش در بدن ست و اگر روح بالکلیه خارج گردد بمیرد مثل سراج که اگر میان او و فتیله تفریق کنند منطفی شود نمی بینی که
ترکیب نار در فتیله باشد و ضوء و شعاع او در خانه همچنین روح از منخر انسان در منام دراز گشته تا آسمان میرسد و در بلدان
میگردد و با ارواح موتی ملتقی می شود پس اگر این منام از کسی ست که عاقل و ذکی [illegible] ست و در یقظه التفات بسوی
اباطیل نمیکند روحش بازگشته سودی صدق بسوی دل او می شود از انچه او تعالی او را نموده و اگر از کسی ست که سخیف
و صاحب باطل ست وی را در خواب انچه از خیر و شر می نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویا هیچ شی را ندیده زیرا که
وقوع روح او بر مخاریق شیطان و باطل بوده چنانکه در یقظه او را اتفاق می افتاد چه وی خلط حق بباطل کرده قول
چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی ست که تادب کرد بالفظ قرآن کریم حیث یقول الله تعالی
احیاء عند ربهم یرزقون و جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرد که این عبارت اسلم و اوفق ست
و ادلهٔ این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن درینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول ست قول پنجم آنکه
ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول ست و آنکه ارواح در بهشت اند و
کلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جابیه اند و ارواح کفار در برهوت و این مقال
از اهل [illegible] ست و این [illegible] از صحابه ابو داود از حدیث [illegible] آورده
که ان ارواح المومنین تجتمع بالجابیة و ارواح الکفار فی سبخة بحضرموت یقال لها برهوت گویم جابیه قریه در دمشق ست
و برهوت چاهی در یمن و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خیر بیر فی الارض زمزم و شر بیر فی الارض بیر برهوت بیر فی
حضرموت و ذکر ان فیه ارواح الکفار و فی روایة عنه ابغض بقعة فی الارض وادی حضرموت فیه بیر یقال لها برهوت
فیه ارواح الکفار و فیه بیر ماءها بالنهار اسود کانه قیح تاوی الیه الهوام اخرجه ابو داود و غیره و ابن منده اسناد خود تا
ابان بن تغلب آورده که مردی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویا در ان اصوات مردم محشور شده میگویند یا دومه
یا دومه پس حدیث کرد مرا مردی از اهل کتاب که این دومه فرشته ایست که ارواح کفار در نظر اوست ابن القیم گفته
اگر مراد ابن عمر بجابیه تمثیل و تشبیه ست یعنی آن ارواح در جای فراخناک مانا بجابیه فراهم میگردند بنا بر سعت و طیب
هوا پس این قریب ست انتهی گویم همچنین در مقابل جابیه می توان فهمید که مراد به برهوت تمثیل بجای تنگنای بد هوا ست
پس این هم قریب باشد ورنه برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خور بنای نیست قول هفتم
آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم در علیین ست و ارواح کفار در سجین در زمین هفتم و این قول جماعه از سلف و
خلف ست و یدل له قوله صلی الله علیه وسلم اللهم الرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز دال بر این قول اند و لکن دلالت بر استقرار ش

وانها در اینجا نماند بلکه صعودش تا آنجا برای عرض برب ست و کتابش در علیین یا سجین نوشته بسوی قبر باز پس
می نمایند برای مسئله بلکه بپستر عود بمقر خود که آنجا ارواح اهل جنت در حواصل طیر خضر مودع اند میکنند کما سلف
قول هشتم آنکه ارواح مومنان در برزخ زمین ست میرود و هر جا که میخواهد و این مروی ست از سلمان فارسی برزخ
حاجز میان دو شی را میگویند گویا مراد سلمان زمینی میان دنیا و آخرت ست که انجا هر جا که میخواهد آمد و شد میکند
و این قول قوی ست زیرا که وی مفارقت دنیا کرده و ولوج در آخرت نموده بلکه در برزخ میان هر دو ست پس
ارواح مومنین در برزخی ست که دران روح و ریحان و نعیم ست و ارواح کفار در برزخ ضیق ست که دران غم و
عذاب و الم بوده ست قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند و ارواح کفار بر دست چپ وی
علیه السلام و هذا یدل له الحدیث الصحیح فی الاسری و فیه انه صلعم رآهم کذلک کما اخرجه البخاری و فیه انه صلعم مر آدم علیه
السلام فی السماء الدنیا فقال له مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح قلت یا جبرئیل من هذا قال هذا آدم و هذه الاسودة عن یمینه و شماله
نسم بنیه فاهل الیمین منهم اهل الجنة والاسودة التی عن شماله اهل النار فاذا انظر عن یمینه ضحک و اذا انظر قبل شماله بکی
پس این حدیث دلیل قول تاسع ست لیکن دران دلالت صریحه بر آنکه یمین و یسار آدم مستقر جمله ارواح ابرار و فجار ست
نیست بلکه دلالتش بر همین قدر ست که اولاد او وگروه اهل جنت و اهل نار را و ز دیدن اول شاد و از دوم باکی میشود
و لهذا استشکال کرده اند بر این حدیث حافظ ابن حجر رح در فتح الباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم از اهل جنت
و نار در آسمان اند و این مشکل ست قاضی عیاض گفته آمده ست که ارواح کفار در سجین و ارواح مومنین منعم در جنت اند
یعنی پس چه قسم در آسمان دنیا مجتمع می توانند شد و جواب داده محتمل که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصادف
مرور نبی صلی الله علیه و آله وسلم شده باشد و محتمل که جنت بیمین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشف آن هر دو
کرده باشند و محتمل که مراد نسم هر بنیه باشد که هنوز در اجساد نه در آمده و مخلوق ست قبل اجساد و مستقرش از یمین و شمال
آدم ست و اخبار بصیر آنها کرده و لهذا انظر بسوی یمین مستبشر و بسوی شمال حزین میگردد و در جای دیگر گفته محتمل
که مراد ارواحی ست که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بر وی نزد خروج نه آنکه مستقر می شود نزد آدم
و از دیدن آدم آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سماء شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء نباشد و این باره
ارواح کفار ست انتهی و بهر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح یمین و شمال آدم ست بعده حافظ
ابن القیم احوال دیگر در بارهٔ استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول اول نیست و همین ست مشار الیه
جلال سیوطی در ابیات مستقر ارواح ابرار مگر آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند در محل واحد نیستند قال ابن القیم رح الارواح
متفاوتة فی مستقرها فی البرزخ اعظم تفاوت فمنها ارواح فی علیین فی الملاء الاعلی و هی ارواح الانبیاء صلوات الله علیهم
و هم متفاوتون فی منازلهم کما رآهم النبی صلعم لیلة الاسراء و منها ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت

وهی ارواح بعض الشهداء لا جمیعهم بل من الشهداء من یحبس وحبس عن دخول الجنة لدین او غیره کما فی المسند عن عبد الله بن
محمد بن جحش ان رجلا جاء الی النبی صلعم فقال یا رسول الله مالی ان قتلت فی سبیل الله قال الجنة ثم ولی فقال الا الدین سارنی
به جبرئیل آنفا ومنهم من یکون محبوسا علی باب الجنة کما فی الحدیث الآخر رایت صاحبکم محبوسا علی باب الجنة ومنهم من یکون
محبوسا فی قبره لحدیث صاحب الشملة التی غلها ثم استشهد فقالوا هنیئا له الجنة فقال النبی صلعم کلا والذی نفسی بیده ان الشملة التی
غلها لتشتعل علیه فی قبره نارا ومنهم من یکون مقره بباب الجنة کما فی حدیث ابن عباس ان الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة
فی قبة خضراء یخرج لهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیة رواه الامام احمد وهذا بخلاف جعفر بن ابی طالب حیث ابدله الله من یدیه
جناحین یطیر بهما فی الجنة حیث شاء فهذا الکلام فی ارواح الابرار واما ارواح کفار پس ناظم رح افاده کرده که آنها در
هوه باشد وگذشت که هوه زمین مغاک را گویند وهرو هم را در مقرار واح کفار بعد موت کلام ست بر حسب احادیث
وارده درین باب یکی آنکه محبوس اند در سجین وکعب حبار سجین را ارض سابعه سفلی تفسیر کرده اخرجه ابن المبارک فی الزهد
وعبد بن حمید وابن المنذر من طریق سمی بن عطیة عن ابن عباس عنه دوم آنکه در حواصل طیر سود اند میخورند ومی آشامند
از نار چنانکه در حدیث متقدم وارد شده سوم آنکه در چاه برهوت یا رض حضر موت اند وبقیه اقوال مردوده وظاهر
والله اعلم آنست که مستقر شان مختلف ست وبر هر تقدیر کلام سیوطی در اشارت بسوی مستقر صحیح ست وبالجملة حکمتی که
حلیمی در سوال وجواب قبر ذکر کرده آن حکمت تمییز خبیث از طیب ورفع طیب بسوی جنات ووضع خبیث در هواة

ارض سابعه سفلی ست بعده ذکر مثلی برای این حکمت کرده وگفته وهو نظیر قف فی الحشر مستعرضا اعماله

فی الجسر یعنی سوال در قبر مثل توقیف مکلف در حشر ست در باب حکمت که آن تمییز خبیث از طیب باشد در حال
عرض اعمالش بروی در جسر وعمل شامل قلب ولسان وارکان همه هاست یعنی آنچه در دنیا از خیر وشر کرده پیش او آید
در فتح الباری گفته جسر بفتح جیم ست وکسر آن جائز گویم این هر دو لغت مشهور اند ابن السکیت وجوهری ونووی وغیرهم
حکایتش کرده اند ودر جسر حشر چنانچه خطی ست وجسر صراط را گویند وآن ممدود ست بر پشت جهنم باریک تر از موی
وتیز تر از تیغ واین جسر محل مرور ومحل حساب ومیزان ست وبر میزان دو کفه منصوب اند ازین جسر جانب بهشت ست
ویسارش جانب نار فضیل بن عیاض گفته بما رسیده ست که صراط پانزده هزار ساله راه ست پنج هزار ساله صعود و
پنج هزار ساله هبوط ست پنج هزار ساله مستوی ونمیگذرد ازین مگر ضامر مهزول لاغر از خوف خدا عز وجل آری
تو را از کثرت اسباب بر خود تنگ میداری سبکبار ونجات چو بوی گل فرو بستند محملها وبرهان حلبی گفته صراط
موی از اجفان مالک خازن نار ست والله اعلم وبالجملة نووی در شرح مسلم گفته قد اجمع السلف علی اثباته وهو جسر
علی متن جهنم علیه الناس کلهم فالمؤمنون ینجون علی حسب اعمالهم والآخرون یسقطون عافانا الله الکریم انتهی گویم در کلام
ناظم تنبیه ست برآنکه گذر نکنند بر صراط مگر موحدین مؤمن باشند یا منافق چنانکه سوال در قبر نیز هم چنین باشد بوجه آنکه

حکمت سوال در قبر و عبور بر جسر یک چیز ست که تمییز خبیث از طیب باشد و همین ست مقتضای احادیث صحیحه
نیز چه در صحیحین ست از ابو هریره مرفوعاً یجمع الله الناس یوم القیامة ثم یقول من کان یعبد شیئا فلیتبعه فیتبع من کان
یعبد الشمس الشمس ومن کان یعبد القمر القمر ویتبع من کان یعبد الطواغیت الطواغیت وتبقی هذه الامة وفیها منافقوها
فیاتیهم الله فی غیر الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون نعوذ بالله منک هذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا اتانا
ربنا عرفناه فیاتیهم فی الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا فیتبعونه ویضرب جسر جهنم قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم وفیه کلالیب مثل شوک السعدان غیر انها لا یعلم قدر عظمها الا الله تعالی فتخطف الناس باعمالهم فمنهم الموبوق
بعمله ومنهم المخردل ثم ینجو الحدیث و مثل این حدیث شیخین و حاکم و دارقطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند
و در ان زیادات ست از انجمله آنکه فرمود الجسر مدحضة مزلة علیها کلالیب و خطاطیف و حسک مفلطحة و از انجمله آنکه یمرون
علیها کالبرق و کالطرف و کالریح و کالطیر و کاجاوید الخیل والرکاب فناج مسلم و مخدوش مرسل و مکدوش فی جهنم
حتی یمر آخرهم فیسحب سحبا سیوطی این را در بدور سافره بطوله سوق کرده و مثله اخرجه الدارقطنی والحاکم وصححه والبیهقی من حدیث
ابن مسعود وفیه انهم یعطون نورهم علی قدر اعمالهم فمنهم من یعطی نوره مثل النخلة بیمینه ومنهم من یعطی دون ذلک بیمینه حتی
یکون آخر ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یضیئ مرة ویطفی مرة فاذا اضاء قدم قدمه واذا طفی قام فیمرون علی الصراط
کحد السیف دحضة مزلة فیقال انجوا علی قدر نورکم فمنهم من یمر کانقضاض الکوکب ومنهم من یمر کالطرف ومنهم من یمر کالریح
ومنهم من یمر کشد الرجل ویرمل رملا فیمرون علی قدر اعمالهم حتی یمر الذی نوره علی ابهام قدمیه فیحبوا علی وجهه ویدیه ورجلیه
یجر یدا ویعلو اخری ویحط رجلا ویعلق رجلا فتصیب جوانبه النار فلا یزال کذلک حتی یخلص فاذا خلص وقف علیها
وقال الحمد لله الذی نجانی منک الحدیث این را نیز سیوطی بطوله در بدور سافره آورده گویم مزلة بر وزن مفعلة از زل
یزل بمعنی زلق ست یعنی لغزش کرد و مدحضة از دحض بر وزن و معنی مزله ست و کلالیب جمع کلوب بتشدید بمعنی آهن کج
باشد و خطاطیف جمع خطاف بمعنی کلوب ست کما فی النهایة و حسک جمع حسکه بمعنی خار سخت و مفلطح خاری را گویند که در وی
عرض و اتساع باشد و خدش خراشیدن جلد ست بچوب و مانند آن و معنی مخردل مرمی مصروع و قیل مقطع یعنی از کلالیب صراط
و مکدوس بسین مهمله بمعنی مدفوع در نار کما فی النهایة و بشین معجمه بمعنی سوق شدید ست حافظ ابن حجر گفته عن سعید بن بلال
قال بلغنا ان الصراط ادق من الشعر لبعض الناس و لبعض الناس مثل الوادی الواسع اخرجه ابن المبارک وابن ابی الدنیا
الا انه مرسل و معضل الا صح و ابو نعیم از سهل بن عبد الله تستری آورده که گفت من دق علیه الصراط فی الدنیا عرض علیه
فی الآخرة ومن عرض علیه الصراط فی الدنیا دق علیه فی الآخرة ناظم این روایت را در بدور سافره ایراد کرده و در جمع التشتیت
نوشته المراد بمن دق علیه فی الدنیا من وفق للاتباع فسلک مسالک الهدی و السنة اتسع له الصراط ومن توسع فیها لا یرضاه
الله دق علیه الصراط فی الآخرة انتهی و میتوان گفت که اعمال اعراض اند و عرض و حشر و تصویر شان بصور اجسام متصور ست

زیراکه اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگرچه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و ارباب
حقائق نص کرده اند برآنکه یکی از انواع کشف وقوف بر حقائق معانی و ادراک تصویرش بصور اجسام است و احادیث
صحیحه شاهد اند بتصور ایام و لیالی و قرآن و اسلام و ارحام و جز آن از آنچه در محل خود مبسوط است و این اخبار بسیار اند
و اقوی آنها حدیث حشر ایام است که هیچ وجه تاویل پذیر نیست و در صحیح آمده لما خلق الله الرحم قامت فقالت هذا مقام
العائذ بک من القطیعة و در اینجا اخبار است بمخلوق و قائم و قائل بودن رحم و این همه از صفات اجسام است و تاویل
دران غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوصی در کتاب التوحید گفته المعانی تتشکل ولا یمتنع ذلک علی قدرة الله تعالی فقد ورد
فی الحدیث الصحیح ان الموت یؤتی به فی صورة کبش املح فیذبح بین الجنة والنار قال واخبرنی فقیر کانت به سعلة فسأل
الله ان یریه تلک السعلة قال فکنت اراها مثل الجرادة تاتی الیّ وتغوص فی کتفی وانا انظر الیها حتی تنتهی الی الرئة فسأل
عند ذلک فاذا خرجت انظر الیها حتی تطیر فیسکن عنی السعال واخبرنی الشیخ عبد الله المنوفی عن فقیر قال لما کان الغلا کنت
لا اشبع فدعوت الله فرایت فی معدتی شیئا کالسرطان کلما نزلت لقمة فتح فاه فالتقمها وانا انظر الیه واخبرنی فقیر
انه کان یری النوم حین یاتیه کانه سحابة او دخان قال واخبرنی فقیر انه کان یری الرحمة لما تنزل عند قراءة القرآن والذکر
کبیاض القطن منتشرة وفی اللطائف الطف منه انتهی و مقاتل و کلبی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش املح آفریده
و او را چهار جناح است جناحی زیر عرش و جناحی تحت ثری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب الخ و فرمود او را موجود
شو پس موجود شد و فرمود ظاهر شو پس ظاهر شد برای عزرائیل علیه السلام غرض که تجسد اعمال و تجسم معانی منصوص
احادیث صحیحه و ثابت بکشفیات و تجربیات جماعه کثیره است انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است والله
علی کل شیء قدیر و قول ناظم که سوال ملکین نظیر وقفه حشر است شاید اشارت بچیزی است که در بعض احادیث متقدمه
و هو فی روایة الحاکم انه قال فیبقی من کان یعبد الله من بر و فاجر و ذلک حین یسقط المشرکون فی النار فیقول الموحدون
فیقولون فارقنا الناس فی الدنیا ونحن کنا الیهم احوج الی ان قال فیکشف لهم عن ساق فیسجد له کل مومن ویبقی من
کان یسجد لله ریاء و سمعة فیذهب لیسجد فیبقی ظهره طبقا واحدا زاد الحاکم کلما اراد ان یسجد خر علی قفاه الحدیث و درین
باب روایات مطول است در تفسیر در منثور در سوره نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود
فلا یستطیعون الآیه باید دید که حکم کشف ساق و مجیء و نزول و ید و جز آن از صفات که در کتاب و سنت صحیحه
رسیده علم آن مفوض بسوی سبحانه و تعالی است و تاویل آن و صرفش از ظاهر کفر یا ضلالت است و نیست تکلیف
مگر با یمان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظاهر مدلول الفاظ بروفق لغت عربیه بدون تمثیل و تعطیل و این مذهب
سلف امت و ائمه اوست و اهل رای و کلام که عادة تاویلش می سپرند و آنرا تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
دفاتر طویله در اثبات مختار خود سیاه کرده اند و اهل حدیث و آثار را بطعن تجسیم با ختفا در حجاب بالکل گرفته اند ضلال

از طریق مستقیم اند و این مذهب مخشوش ست بعقارب و حیات والله الموفق آمدیم برآنکه مراد ما درین جا جز بیان مشار الیه
ناظم در نظم نیست یعنی مراد او بتوقیت شان برای ابتلا همین توقیت ست که قبل عبور جسر باشد و نظم دال ست
بر آنکه سوال نخواهد بود مگر برای مومن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این مذهب جماعهٔ از
اهل علم ست گفته اند که کافر مبطل جاحد را سوال از رب و دین و نبی نکنند بلکه سوال از اهل اسلام رود لیکن قرآن
و سنت دلیل اند بر عموم سوال قال تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
و یضل الله الظالمین در صحیح آمده که نزول این آیه در بارهٔ عذاب قبر ست و در صحیحین ست ان العبد اذا وضع
فی قبره و تولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم و ذکر الحدیث زاد البخاری و اما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی
هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحدیث و در روایت بخاری همچنین بحرف واو ست و اما المنافق والکافر
و احادیث درین باب بسیار ست در فتح الباری سوق آنها کرده و درین احادیث چنانکه دلالت بر سوال منافق و کافر
در قبر ست همچنان دلالت برین معنی ست که ایشان در جواب سوال اظهار تقلید خواهند کرد و اقرار بعدم درایت خود
خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و هلاک ایشان خواهد گشت و نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله و بالجمله در فتح الباری
بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلفت هذه الروایات لفظا و معنی و هی مبنیة مجتمعة علی ان کلا من المنافق والکافر
یسأل و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته المراد منه یقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسه و هم الکفار والمنافق کما یقول
ناسه و هم المنافقون و ناظم افاده کرده که حلیمی گفته حکمت سوال فحص از ایمان عبد و عدم ایمان او ست و لبعدش خبیث
از طیب ممتاز گردد و بسیتر اشارت بسوی حکمتی دیگر کرده و گفته و قال آخرون لما ارسلا + نبینا بالسیف
رحمته الی + یعنی غیر حلیمی در بیان وجه حکمت سوال از مقبور چنین گفته که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مرسل بسوی
ثقلین ست از انس و جن پس علت ارسال که رحمت ست ماخوذ از قوله تعالی ست و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و عطا سیف بعد ارسال با رحمت ست عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم انما انا رحمة مهداة اخرجه
البیهقی فی الدلائل زمخشری در کشاف گفته الا رحمة لانه جاء بما یسعدهم ان اتبعوه و من خالف و لم یتبع فانما اتی من قبل
نفسه حیث ضیع نصیبه منها و قیل کونه رحمة للفجار من حیث ان عقوبتهم اخرت بسببه و امنوا به عذاب الاستیصال انتهی و
ابن عباس در کریمهٔ مذکوره گفته من آمن تمت له الرحمة فی الدنیا والآخرة و من لم یؤمن عوفی مما کان یصیب الامم فی عاجل
الدنیا من العذاب من الخسف والمسخ والقذف و عن عکرمة قال قیل یا رسول الله الا تلعن قریشا بما اتوا الیک
قال لم ابعث لعانا انما بعثت رحمة قال تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین اخرجه عبد بن حمید

الهاهم قوم من عظیم الخوف + ایمانهم خلاف ما فی الجوف + عمدهٔ اجزاء ایمان تصدیق قلب ست و آنانکه
از خوف نفس و اهل و اولاد و اموال خود و اظهار اسلام خلاف آنچه در دل بود کرده اند منافقین اند میگویند بافواه خود

انچه در دلهای شان نیست از ترس قتل زیرا که او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مردم تا آنکه لا اله الا الله گویند
وحساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتانا فی القبر حین یفتن الانسانا لکی یمیز المومن الصادق
من المنافق اذ کان قبل لم یبن یعنی حکمت دیگر در سوال میت تمییز مومن صادق از منافق ست واین حکمت
را حکیم ترمذی ذکر کرده وگفته امم که قبل این امت بودند آنها را رسل خدا می آمدند پس اگر اطاعت رسل کردند فبها واگر
ابا نمودند رسل از ایشان اعتزال میکردند وکناره میگرفتند ومعجل میشدند آنها بعذاب وچون خدا محمد صلعم را فرستاد
عذاب را از ایشان باز داشت ومقبول شد اسلام از کسیکه اظهارش کرد خواه کفر را پنهان دارد یا نه وچون هر وند
برای ایشان فتان در قبر برگماشته شد تا راز دل ایشان بسوال برآرند وممیز شود خبیث از طیب وثابت گشته شود
مومن بقول ثابت وگمراه شوند ظالمان ذکره الحافظ فی فتح الباری گویم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تمام ست
زیرا که در آن وقت نفاق موجود بود وبعد آن عصر نفاق مضمر غیر موجود ست اسلام ست یا کفر بواح ونفاق اگر بعد
نفاق ایمان بود ونفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال ناتمام ست والله اعلم ودر جمع ایشان
گفته تمام این حکمت بر دو امر ست یکی آنکه هیچ نبی از انبیا مبعوث بقتال نشده ودوم آنکه این سوال مختص بامت محمدیست
وکلام بر دوم خواهد آمد واما اول پس او تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده حیث قال ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم الی قوله اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون واین صریح ست ودر آنکه او تعالی ایشان را
امر بقتال فرموده ومعلوم ست که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی ودر حدیث ابو هریره آمده سمعت رسول الله صلعم
یقول ان نبیا من الانبیاء قاتل اهل مدینة حتی اذا کاد ان یفتحها خشی الشمس ان تغرب فقال ایتها الشمس انک مامورة وانا
مامور بحرمتی علیک الا رکدت ساعة من النهار فحبسها الله حتی افتتح المدینة الحدیث اخرجه عبد الرزاق فی المصنف والحاکم وصححه
واین نبی یوشع بن نون بود که با جبارین قتال کرد وارض مقدسه را فتح نمود وقصه آن در کتب تفسیر وجز آن مذکور ست
واین تمییز حضرت ملائکه دیگری را می باشد زیرا که رب عالم عالم ما کان وما یکون ست ورسول صلعم بعض منافقین را نمی
بود وحذیفه بن الیمان را بدان آگاه فرمود وعلم بعض را حق تعالی از وی مطوی ومخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلمهم
نحن نعلمهم ومنافقین که بعد وفات وی صلعم آمدند او را حاجت دانستن آنها نیست بلکه وی صلعم نمیداند که اصحاب
او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از حوض خود دفع کنند وایشان را می شناسد
گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود انک لا تدری ما احدثوا فیقول سحقا الحدیث اخرجه البخاری وغیره پس هیچ فائده این
تمییز باقی نیست مگر برای ملائکه با آنکه ملائکه علیهم السلام نزد قبض روح عبد شقی از عبد تقی می شناسند چه شقی را می گویند
اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون الآیة وتقی را میگویند سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم
تعملون ومیگویند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک الآیة وچون معلوم شد که قول حکیم ترمذی

تا بعض برمدعا نیست و ملاقی کلام حلیمی و معنی ست پس اولی و قفت از تعبیر حکمت ست در سوال و جواب بلکه چنین باید گفت
که این حکمت را او تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم معین نفرموده و عقول ما بادراکش نمیرسد و ما
اوتیتم من العلم الا قلیلا و ما سپاسیم که او تعالی را در جمله افعال و اوامر و نواهی خود حکمت هاست و چون ما آنرا نمیدانیم
لهذا انچه ملائکه گفته میگوییم سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم وقال الجلال الناظم بالفظه
امر النبي صلعم بتعليم الجواب كان يقول للمصطفى تعلموا + حجتكم فانكم تكلموا + حجت بمعنی دلیل و برهان ست و امر
بدان منجمله شفقت نبوی بر است مرحومه ست و بیت اشارت ست بسوی روایت ابن شاهین در سنت قال حدثنا
عبد الله بن سليمان ثنا عمرو بن عثمان ثنا بقية بن صفوان ثنی راشد قال كان النبي صلعم يقول تعلموا حجتكم فانكم تسألون +
فكانت الانصار توصى المحتضر + ومن يميز من غلام ذي بصر + اشارت ست بسوی تمام حدیث ابن شاهین
بلفظ حتى ان كان اهل البيت من الانصار يحضر الرجل منهم الموت فيوصونه والغلام اذا عقل يقولون له اذا سألوك من ربك
فقل الله ربي وما دينك فقل الاسلام ديني ومن نبيك فقل محمد صلى الله عليه وآله وسلم نبيي يعني بنا بر شدت اعتنا وی صلعم
انصار محتضر و غلام ممیز را تعلیم این حجت میکردند و محتضر کسی ست که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن ست
و هر چند او را علم باین حجت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکردند قاضی عیاض گفته اسم غلام بر صبی واقع
می شود از حین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتهی و تمیز صبی آنست که تنها بخورد و بنوشد و استنجا کند و بعض ایمه حد آن
هفت سال گفته اند زیرا که غالب همین ست و ضابطه همان ست که گذشت و مراد بصر تامل و عقل ست و ناظم اشارت بقول
انصار کرده میگوید تقول اذ ما يسألوك فقل + ولا تكن في الحق ذا تزلزل + الله ربي ديني الاسلام +
محمد نبيي الامام + یعنی این ست آن لفظ که بدان وصیت محتضر و غلام میکردند و مناسب او ست روایت سلفی در
طیوریات از سهل بن عمار که گفت یزید بن هارون را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند در قبر من
دو فرشته فظ غلیظ یعنی درشت رو سخت خو و گفتند دین تو چیست و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
گرفتم و گفتم چو مرا این سخن میگویید حالانکه مردم را جواب شما هر دو تا هشتاد سال آموختم پس هر دو برفتند و گفتند از حریز
بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را بخصوص میداشت تو هم او را دشمن گیر گوییم در ینجا دلیل ست بر آنکه در قبر
حساب از بعض عقاید هم میرود از سنت و بدعت استفسار شود و لالکائی در سنت از جویریه بن محمد منقری آورده گفت
یزید بن هارون را در خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پرسیدند که من ربک و ما دینک پس ریش
سفید خود را از خاک افشاندن گرفتم و گفتم مثل من پرسیده می شود من یزید بن هارونم و بوده ام در دنیا شصت سال
می آموختم مردم را پس یکی از ان هر دو گفت صدق نم نومة فلا روعة عليك بعد اليوم و نیز لالکائی در سنت بسند خود
از محمد بن نصر صائغ آورده که گفت پدر من شیفته نماز بر جنازه بود پس هر که می شناخت او را و یا نمی شناخت او را پس گفت

ای پسر که من حاضر شدم روزی جنازه را چون دفنش کردند دو کس در قبر فرود آمدند یکی برآمد و دیگر باقی ماند و مردم خاک
انداختند گفتم ای قوم زنده را با مرده دفن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتم شاید مرا اشتباه رو داد باز رجوع کردم و گفتم
ندیدم مگر دو کس که یکی برآمد و دیگری بماند نروم ازینجا تا آنکه کشف کند خدا تعالی برای من آنچه دیده ام پس نزد قبر آمدم
و ده بار سوره یس و تبارک خواندم و گفتم ای رب کشف کن مرا آنچه دیده ام که من خایفم بر عقل و دین خود پس شگافت قبر
و برآمد ازوی مردی و پشت داده شتاب بگریخت گفتم قسم بمعبود تو که استاده شو تا بپرسم ترا وی التفات نکرد بار دوم و
سوم همچنین گفتم پس التفات کرد و گفت تو ابن الصانع هستی گفتم آری گفت مرا می شناسی گفتم نه گفت ما دو فرشته ایم از فرشتگان
رحمت موکل بوده ایم باهل سنت نزد وضع در قبور فرود آمدیم تا که تلقین حجت کنیم ایشان را و غائب شد از من انتهی
الامر بتلقین المیت بعد دفنه این قسم عبارت را ناظم بجای فصل کتاب می آرد وکما تقدم و تلقین بمعنی تفهیم ست و آن
مشروع ست قبل موت لیکن جلال سیوطی ذکرش دینجا نکرده و آنکه ذکرش کرده بعد موت ست پس برای تکمیل افاده
ذکر اول می پردازیم و میگوییم که قرطبی در تذکره نوشته باب تلقین المیت لا اله الا الله اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلعم لقنوا موتاکم لا اله الا الله و ذکر ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال
رسول الله صلعم اذا حضرتم المیت فلقنوه لا اله الا الله فانه ما من عبد یختم له بها عند موته الا کانت زاده الی الجنة وقال عمر بن
الخطاب احضروا موتاکم ولقنوهم لا اله الا الله فهم یرون ما لا ترون و ذکر ابو نعیم من حدیث واثلة بن الاسقع عن النبی صلعم
احضروا موتاکم ولقنوهم لا اله الا الله و بشروهم بالجنة فان الحلیم من الرجال یتحول عن ذلک وان الشیطان اقرب ما یکون من
ابن آدم عند ذلک المصرع والذی نفسی بیده لمعاینة ملک الموت اشد من الف ضربة بالسیف والذی نفسی بیده لا تخرج
نفس عبد من الدنیا حتی یتألم کل عرق منه علی حیاله قال القرطبی غریب من حدیث مکحول انتهی گوییم بخاری حدیث تلقین
را اخراج نکرده و در فتح الباری گفته شاید تردد وی چیزی در تلقین بر شرط او ثابت نگشته پس اکتفا کرد بچیزی که دال ست بر
مراد قول بخاری در ترجمه ست و من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة زین بن منیر گفته این حدیث بلفظ خود شامل
کسی ست که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و بچیزی جز این کلمه گویا نشده و خارج از مفهوم او ست آنکه تکلم کرد بعد
قول این کلمه لیکن وی مستصحب حکم او ست بغیر تجدید نطق بدان پس اگر عمل سیئه کرده ست در مشیت ست و اگر
عمل صالح نموده ست پس اقتضای رحمت آلهی عدم فرق میان اسلام نطقی و حکمی مستصحب ست انتهی
گوییم و دال ست برای استصحاب روایت مسلم در صحیح وی از حدیث عثمان از وی صلعم من مات وهو
یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة پس اقتصار کرد درینجا بر علم و آن شان مومن ست و مثل آن مسلم از
حدیث ابی ذر آورده انه قال صلعم ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة
و حاکم از عمر از وی صلعم اخراج کرده انی لاعلم کلمة ما یقولها عبد حقا من قلبه فیموت الا حرم علی النار

لا اله الا الله حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله درین حدیث و جز آن هر دو کلمهٔ شهادت ست پس اشکال بترک
ذکر رسالت وارد نشود و زین بن منیر گفته قول لا اله الا الله لقب جری علی النطق بالشهادتین قرطبی گفته علمای ما
گفته اند که تلقین این کلمه بمونی سنت ماثوره ست مسلمین بدان عمل کرده اند و این تلقین از برای آنست که آخر کلامش
لا اله الا الله باشد و خاتمهٔ او بسعادت گردد و داخل شود در زیر عموم قول وی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة
اخرجه ابوداود کما قدمناه و صححه عبدالحق گویم مراد بمیت درین اخبار کسی ست که در سیاق موت باشد و ظاهر اوامر
احادیث وجوب کفائی ست بر حاضرین قرطبی گفته و تا متنبه شود میت بر چیزی که دفع کرده می شود شیطان از وی بدان برکه
وی متعرض محتضر میگردد و عقیدهٔ او را فاسد کردن میخواهد چنانکه بیاید و چون میت ملقن شد و یکبار آنرا بگفت شیطان
بروی عود نمیکند تا بار دگر ضجر کرده نشود ابن المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله بکنید پس اگر آنرا بگوید او را بگذارید
ابومحمد بن عبدالحق گفته این ترک از برای آنست که نزد الحاح بر میت خوف تبرم او از کلمه و ضجر و غلبهٔ شیطان ست و این سبب
سوء خاتمه میگردد و حسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن حرا یعنی کلمهٔ شهادت و عود مکن بر من مگر آنکه کلام دیگر بکنم
مقصود آنست که بمیرد و در دلش جز خدا نبود و چه مدار بر قلب ست و در عمل قلب نظر میکنند و بدان نجات می شود و اما حرکت
لسان بدون آنکه ترجمهٔ ما فی القلب باشد پس دران فائده و نزد وی هیچ خیر و عائده نیست شیخ گفته گاهی تلقین بذکر حدیث
میکنند نه بمرد عالم چنانکه ابونعیم ذکر کرده که ابوزرعه در سوق موت بود و نزد وی ابوحاتم و محمد بن مسلم و منذر بن شاذان
و جماعهٔ از علما بود و حدیث تلقین را یاد کردند و از ابی زرعه حیا نمودند و گفتند ای یاران بیائید تا ذکر حدیث بکنیم محمد بن مسلم
گفته انا الضحاک عن ابی مجلز انا ابوعاصم ثنا عبدالحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عریب و تجاوز نکرد و باقی مردم خاموش بودند
ابوزرعه گفت و وی در سوق ست ثنا ابوعاصم عن عبدالحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة الحضرمی عن معاذ
بن جبل قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و فی روایة حرمه الله علی النار و وفات کرد گویم
این حکایت را نماری هم بغیر اسناد ذکر کرده و بروایتی قال ابوزرعة لا اله الا الله و خرجت روحه مع الهاء قبل ان یقول دخل
الجنة و شعبی بر مردی مریض برای عیادت در آمد دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند و بروی اکثار مینماید گفت شعبی
آن مرد را نرمی کن با او مریض بسخن در آمد و گفت تلقینم کنی یا نکنی من خود این کلمه را نمیگذارم و ترک نمیدهم بعده این آیه
خواند والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها شعبی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا و جنید را
نزد موت گفتند بگو لا اله الا الله گفت فراموشش نکرده ام تا یادش بکنم گویم در ترجمهٔ بعض صالحین دیده ام که چون او را در
سیاق گفتند قل لا اله الا الله هر دو چشم خود بگشاد و این بیت بخواند ؎ و غدا ابن کرنی عهودا بالحمی + ومتی
نسیت العهد حتی اذکر + حافظ شیراز گفته ؎ مهر تو در درونم و عشق تو در سرم + با شیر اندرآمد و با جان بدر شود +
در حدیث ابوهریره آمده قال سمعت رسول الله صلعم یقول حضر ملک الموت رجلا فنظر فی قلبه فلم یجد فیه شیئا ففک لحییه فوجد

طرف لسانه لاصقا بحنکه یقول لا اله الا الله فغفر له بکلمة الاخلاص اخرجه الطبرانی فی کتاب المحتضر و ذکره ابن ابی الدنیا و قرطبی بابی در سوء خاتمه کرده
اعاذنا الله تعالی من ذلک و گفته شیطان نزد میت بصورت پدر می آید و میگوید که یهودی بمیر و شیطانی دیگر در صورت مادر
و دعوت بسوی موت بر نصرانیت می کند و درین باب حدیثی مرفوع ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدم نزد پدر خود
احمد بن حنبل وقت احتضار و دیدم او را که عرقناک می شود و باز افاقه می یابد و اشاره میکند بدست خود لا بعد لا بعد و این اشاره چند بار
کرد پس گفتم او را ای پدر چیست این که ظاهر می شود از تو گفت شیطان پیش من استاده است سر انگشتان می گزد و میگوید ای احمد فوت شدی
تو از من و من میگویم لا بعد حتی اموت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی در ثغر اسکندریه شنیدم که میگفت حاضر شدم بقرب
وقت احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا لا چون بهوش آمد ذکر این معنی کردیم گفت آمدند پیش
من دو شیطان از یمین و یسار من یکی گفت یهودی بمیر که بهترین ادیان دین یهود است و دیگری گفت که نصرانی بمیر که بهترین ادیان دین نصاری است
وکنت اقول لهما لا لا و قد کتبت بیدی فی کتاب الترمذی و النسائی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یاتی احدکم عند
موته فیقول له مت یهودیا مت نصرانیا فکان الجواب لهما لا لکم قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس الله تعالی اعلم است و اما کتاب نسائی پس بعض آنرا شنیدم و پیش
من بسیاری از ان موجود بود مگر برین حدیث واقف نگردیدم و کتاب نسائی چند نسخه است محتمل که این حدیث در بعض نسخ موجود
باشد انتهی و اما تلقینیکه حافظ جلال الدین ناظم اراده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعض گفته اند که وقت وضع میت
در لحد است بعد ریختن خاک بر وی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است در بیت اول اشاره بسوی قول اول کرده و در ثانی
بسوی ثانی و آن قول این است قد امر النبی بالتلقین + من بعد شن الترب للمدفون + وقیل قبل ان یهال
الترب + وان بعد ثلاثة فندب + و مثله جاء عن الاصحاب + وطلب التثبیت لاستحباب + سید محمد بن
اسمعیل امیر رح گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیشتر ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
تلقین بعد ادخال میت در لحد است و بعد چند کردن قبر و انداختن خاک بران و اولکه ذکر کرده دال برین معنی است و همین است
مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان یهال الترب است پس برانی نه ام و احدی را نمی شناسم که قائل این قول شده باشد
اعنی تلقین میت نزد وضع در لحد قبل انداختن خاک بر وی لیکن سیوطی در اطلاع طویل الباع است شاید او واقف شده باشد
بر انچه ما واقف نشده ایم و اما دلیل این تلقین پس حافظ ابن حجر در تلخیص ذکر کرده که انه صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا فرغ من دفن المیت
وقف علیه فقال استغفروا لاخیکم واسألوا له التثبیت فانه الآن یسأل اخرجه ابو داود و الحاکم و البزار عن عثمان قال البزار
لا یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا من هذا الوجه انتهی و این دلیل است برای سؤال تثبیت چنانکه باید و اما مراد بتلقین در ابیات
پس امیر گفته که تلقین میت بعد دفن مستحب است گفته شود یا عبد الله یا ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان البعث حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور

و انک رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن اماما و بالقبلة قبلة و بالمسلمین اخوانا و رد به الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله
و سلم قال الحافظ ابن حجر روی الطبرانی عن ابی امامة اذا انا مت فاصنعوا بی کما امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان نصنع بموتانا
امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اذا مات احد من اخوانکم فسویتم التراب علی قبره فلیقم احدکم علی راس قبره ثم لیقل یا فلان بن فلانة
فانه یسمعه ولا یجیب ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یستوی قاعدا ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یقول ارشدنا یرحمک الله ولکن لا تشعرون
فلیقل اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انک رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما فان منکرا
و نکیرا یاخذ کل واحد منهما بید صاحبه و یقول انطلق بنا ما یقعدنا عند من قد لقن حجته فقال رجل یا رسول الله فان لم یعرف امه قال ینسبه الی
امه حواء یا فلان بن حواء و سناده صالح و قد قواه الضیاء فی الاحکام له و اخرجه عبد العزیز فی الشافی و الراوی عن ابی امامة سعید الازدی
بیض له ابو حاتم و لکن له شواهد منها ما رواه سعید بن منصور من طریق راشد بن سعد و ضمرة بن حبیب و غیرهما قالوا اذا سوی علی المیت قبره و انصرف
الناس کانوا یستحسنون ان یقال للمیت عند قبره یا فلان قل لا اله الا الله قل اشهد ان لا اله الا الله ثلاث مرات قل ربی الله و دینی الاسلام و
نبیی محمد ثم ینصرف و قال الاثرم قلت لاحمد بن حنبل هذا الذی یصنعونه اذا دفن المیت یقف الرجل و یقول یا فلان بن فلانة قال ما رایت احدا
یفعله الا اهل الشام حین مات ابو المغیرة یروی فیه عن ابی بکر بن ابی مریم عن اشیاخهم انهم کانوا یفعلونه انتهی کلام الحافظ و بعد ازین ذکر
چیزی از شواهد کرده ذکرش بنا بر عدم دلالت ترک کردیم زیرا که در خود قبول شهادت نیست بعده گفته دیگران میگویند که اندکی استادن بر
قبر میت بعد دفن او و کردن دعای ثبات برای میت مستقبل وجه او مستحب است بگوید اللهم هذا عبدک و انت اعلم به منا و لا نعلم منه الا
خیرا و قد اجلسته للمسالة اللهم ثبته بالقول الثابت فی الآخرة کما ثبته فی الدنیا اللهم ارحمه و الحقه بنبیه و لا تضلنا بعده و لا تحرمنا اجره و اخرج
سعید بن منصور عن ابی مسعود قال کان رسول الله صلعم یقول علی القبر بعد ما یسوی علیه اللهم انه نزل بک صاحبنا و خلف الدنیا خلف ظهره اللهم
ثبت عند المسالة منطقه و لا تبتلیه فی قبره بما لا طاقة له به و حکیم ترمذی گفته وقوف بر قبر و سوال تثبیت در وقت دفن مددی برای میت
بعد نماز زیرا که نماز با جماعة مومنین همچو لشکر باشد که بر دروازه پادشاه فراهم آمده شفاعتش میکنند و استادن بر گور برای سوال تثبیت
همچو مدد برای لشکر است و این ساعت وقت شغل میت است زیرا که هول مطلع و سوال فتانین پیش او آمده انتهی این ست استدلال
و اقوال فقها درین باب اما اهل حدیث پس انکارش میکنند مقبلی رح و منار گفته که هیچ محدث بلکه عاقل شک نمیکند در آنکه الفاظ این
حدیث یعنی حدیث ابی امامه دلالت دارند بر آنکه حدیث مذکور موضوع ست مثل قول او یا فلان بن فلانة و اگر نامش نمی شناسد یا فلان
بن حوا گوید و همچنین این لفظ فان منکرا و نکیرا یاخذ کل واحد منهما بید صاحبه الخ و حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفته انه حدیث ضعیف
و سئل عنه احمد فاستحسنه و احتج علیه بالعمل انتهی گوییم اگر مراد حافظ همانست که از تلخیص نقل کردیم پس بیان ذکر استحسانش نیست بلکه
اخبار کرد بآنکه احدی آنرا جز اهل شام نمیکند و شمار و اتیانش از ابی بکر بن ابی مریم می کنند و احمد هم نسبتش بسوی ابو بکر مذکور
کرده و این دلیل تضعیف او برای روایت ست زیرا که ابو بکر بن مریم چنانکه حافظ ذهبی در میزان گفته ضعیف است نزد اهل
حدیث قال ابو بکر بن مریم الغسانی الحمصی اسمه بکر و قیل بکیر و قیل عمرو و قیل عامر و قیل عبد السلام ضعیف عندهم لعده سوق

احوالش کرده ودر آخر گفته عن ابی داود انہ سمع احمد یقول لیس بشیٔ انتہی پس قول ابن القیم رح که احمد استحسان تلقین بحدیث ابن ابی مریم
کرده عجیب ست بعد ابن القیم گفته ان حدیث ابی امامة حدیث ضعیف قال لکنہ وان لم یثبت فاتصال العمل بہ فی سائر الامصار والاعصار
من غیر نکیر کاف فی العمل بہ وما اجری اللہ العادة قط بان امة طبقت مشارق الارض ومغاربہا وہی اکمل الامم عقولا واوفرہا معارف
تطبق علی مخاطبة من لا یسمع ولا یعقل وتستحسن ذلک لا ینکره منہا منکر بل سنہ الاول للآخر ویقتدی فیہ الآخر بالاول انتہی گویم این قول ابن القیم
غیر قیم بلکہ در غایت ضعف ست وبجوابش میتوان گفت کہ اولا شما خود شک وانکار نمیکنید در آنکه اعظم امت در اتباع واقتدای رسول
خدا صلعم اصحاب عالیجناب وی علیہ السلام اند ویقین معلوم ست کہ از انہا حرفی واحد نیامده در آنکه آنہا تلقین ابوبکر یا عمر یا عثمان یا علی
رضی اللہ عنہم کرده باشند ونہ احدی از ین خلفاء راشدین مہدیین تلقین میتی بعد دفن او بعمل آورده بلکہ ممکن نیست واللہ کہ روایتی درین باب
از احدی از صحابہ بیاید بانکہ وی بر قبر غیری استاده شده یا فلان بن فلان گفته باشد یا بر قبر کدام صحابی استاده اوراندا کرده باشد پس قسم ابن القیم رح با وجود
چنین جلالت شان وی از امت فرسان این میدان قائل باتصال عمل در سائر امصار واعصار ست وہم آنکہ امام احمد گفته کہ این عمل جز از اہل شام نزد موت ابو المغیرة
از احدی ندیده نشد پس عمل سائر امصار واعصار یعنی چہ حال آنکہ قبل وفات ابو المغیرة از عہد وفات نبوی صلعم اعصار بسیار گذشتہ ونشانی
از ین عمل دران یافتہ نشده واما امصار پس منحصر در شام ست وچون ابن القیم رح درین مسئلہ راه خلاف پیمایید تا استدلالش بر سماع موتی از خطاب
تمام گردد با آنکہ اورا رحمہ اللہ بران اولہ صحیحة ناہضة ست پس بغیر او انحصر وان انصاف بالکلیہ چہ رسد فیا ایکم الاعتبار بغیر اولة الکتاب
والسنة وچون این ماجرا دریافت شد شناختہ باشی کہ مراد جلال سیوطی بامر نبوی صلعم بتلقین تا آخر ہمہ ہمین حدیث ابی امامة مذکور ست
وہو کما تراه ولہذا وی رح در کتاب شرح الصدور جز حدیث مذکور حدیثی دیگر ذکر نکرده گویا عمده درین باب نزد قائلین تلقین ہمین حدیث موضوع
یا ضعیف ست ودر فتح القوی شرح منظومة الہدی النبوی گفته ﷺ والدرس فوق القبر لیس بشرع کلا ولا تلقینہ المیتا
بعده گفته واما التلقین ففیہ خلاف بین العلماء وتناقض کلام ابن القیم رح فیہ فرجح فی الہدی کونہ بدعة وضعف الحدیث الوارد فیہ ورجح فی
کتابہ کتاب الروح کونہ مستحسنا ورجح المحقق المقبلی رحمہ اللہ تعالی الی کون ذلک بدعة وہو الاظہر واطال الکلام فیہ فی کتابہ المنار وفی الابحاث المسددة
وقال اما الحدیث المروی فیہ فلا یشک اہل المعرفة بالحدیث فی وضعہ ورواه سعید بن منصور عن راشد بن ضمرة عن اشیاخ لہم من اہل حمص فالمسئلة
حمصیة واما جعل حدیث اسألوا لہ التثبیت فانہ الآن یسأل شاہدا لہذا فلا شہادة فیہ للحکم العدل انتہی وآما ما ذکره ابن القیم من اطباق الناس
علی العمل بہ بلا نکیر فممنوع فروایة عن احمد بن حنبل انہ لم یر احدا فعلہ غیر اہل الشام ظاہر فی عدم اطباق المدعی وکذلک نفیہ للانکار فان الجماہیر
من العلماء ینکرون ذلک فی کتبہم ویصرحون بکونہ بدعة وکل ذلک ظاہر فی دفوعہ منہم عند من فعلہ واللہ اعلم انتہی وشوکانی رح در نیل الاوطار
اگرچہ ذکر حدیث تلقین وکلام اہل علم بران کرده لیکن بتصریح بجواز یا بدعت بودنش نمود گویا در اشتباه عقل تردد داشتہ ست لیکن شک نیست
کہ اولہ شرعیہ قاضی بعمل تلقین بر وجہی کہ تلج صدر شود نیست وعمل بعض بلاد وقول جمعی از فقہاء شافعیہ وغیره ودر چنین مقام درخور استناد
نباشد پس اولی عدم جواز اوست وہر کہ در علم الہی مقتضی بہ ثبات قول ست محتاج تلقین نیست وہر کہ خلاف اوست اگر تلقین یابد القول
گردد باید کہ احدی ہالک نشود واین مشکل ست آری اگر حدیث وارد درین معنی بصحت رسد قول بدان واجب گردد ونہ خبط القیاس

اختصاص السؤال بهذه الامة درین مسئله سه قول ست یکی اختصاصش باین امت دوم عموم در سایر امم سوم وقف چنانکه تفصیلش بیاید و اعلم
توقف ست زیراکه دلیل مسئله توقیفی ست اجتهاد را دران مدخل نیست و دلیلی ظاهر بر سوال غیر این امت وارد نشده و معتمد خصوص ست
کما رجحه الناظم تبعا للحافظ ابن حجر رحمهما الله تعالی خص نبی الله فیما قد ذکر + بانه یسأل عنه من قبر + ولو یکن ذا النبی قبله
ابان رب العرش فیه فضله + ولو یکن لامة من الامم + من قبلنا قط سؤال ملتزم + نص علی ذاک کبیر القدر
الترمذی وابن عبد البر + واخرون عموه فی الامم + وبعض اهل العلم نحو الوقف ام + در جمیع التثبیت بیت سوم را ازین ابیات
ذکر نکرده شاید در بعض نسخ نبوده باشد مردم درین مسئله بر سه قول مختلف اند کما تقدم اول آنکه سوال میت خاص باین امت ست حافظ ابن القیم رحمه الله در
کتاب الروح گفته که قول باختصاص را حکیم ترمذی گفته ست و حکمتش تمییز خبیث از طیب قرار داده و همین قول را ناظم نسبت بسوی ترمذی
وابن عبد البر کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب سنن ست ناواقفان فن حدیث نام ترمذی شنیده واحادیث واهیه
ضعیفه منکره شاذه را منسوب باو یافته گمان کنند که در سنن ترمذی ست واین خطای فاحش و جهل قبیح ست که راه بسیاری از مدعیان علم
زده فلیعلم قول دوم که عبد الحق اشبیلی و قرطبی گفته اند عموم سوال ست برای این امت و دیگر امم وابن القیم برای ایشان استدلال بچیزی نکرده
مگر انچه جواب ادلهٔ مدعی اختصاص افاده اش میکند قول سوم توقف در تعمیم و تخصیص ست حافظ ابن القیم فرموده توقف کرده اند دران دیگران منهم
ابو عمر بن عبد البر فقال فی حدیث زید بن ثابت عن النبی صلعم انه قال یا زید ان هذه الامة تبتلی فی قبورها منهم من یروی تسال وعلی هذا اللفظ یحتمل انه یقال
ان یکون هذه الامة خصت بذلک و هذا امر لا یقطع علیه انتهی گویم این نقل مخالف کلام ناظم ست چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عبد البر
کرده مثل ترمذی وابن القیم گفته که وی قائل بتوقف ست لیکن کلام ابن القیم اقوم ست زیراکه وی لفظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته هر که
این را خاص باین امت میگوید وی احتجاج میکند بقوله صلعم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها و بقوله صلعم اوحی الی انکم تفتنون فی قبورکم واین
ظاهر ست در اختصاص باین امت و دال ست بران قول ملکین ما کنت تقول فی هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول المومن اشهد انه عبد الله و رسوله
واین خاص ست بنبی صلعم و قوله صلعم فی الحدیث الآخر انکم فی تمتحنون و عنی تسألون تا آنکه قائلین بتعمیم اند در جواب این ادله گفته اند که دلالتش
بر اختصاص نیست چه مراد بامت در قول وی صلعم ان هذه الامة جماعت مردم ست کما قال تعالی وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم و هر جنسی از اجناس حیوان مسمی بامت ست و در حدیث آمده لولا ان الکلاب امة من الامم لامرت بقتلها و در حدیث احراق نمله ست
احرقت امة من الامم تسبح و اگر مراد امتی ست که دران مبعوث شده پس حدیث انچه نفی سوال غیر این امت از امم کند موجود نیست بلکه فرق اخبار ست
بمسئول بودن ایشان بآنکه این سوال مختص بمن قبلهم نیست بنابر فضل و شرف این امت بر امم و همچنین قوله صلعم اوحی الی الخ و قول ملکین اخبار ست
امت را بامتحانش در قبور و ظاهر آنست که حال هر نبی با امت خود همچنین ست و امم آنها معذب می شوند در قبور بعد سوال و اقامت حجت
بر آنها چنانکه معذب شوند در آخرت بعد سوال و اقامت حجت انتهی بعده ناظم گفته سؤال من لم یدفن فی المصلوب + ومن تفرقت اجزاؤه
واکله السبع ومن تقتل والغرق + ویشمل المطروح والصادف + والحی عنه ویته محجوب + اذ لو رایناه مقعدا مقعدا
لذا هو الاصل الذی قد عقدا + من فرض ایمان علی الانام + بالغیب فافهم من احکام + سوال عام ست هر یکی را که بر وی صفت

که بمیرد بطرح یا غرق یا القا در نار یا اکل سباع یا خطف طیر بنا بر عموم او له سوال وَ اما حجاب می از رویت پس تعالی
امور برزخ را بر سگنان مخفی داشته احیا از ان هیچ شی را از احوال موتی مشاهده نمیکنند پس اگر میت را قائم و بعد یا قاعد
در قبر ببینیم اصل اصیل که طی علم برزخ و احوال موتی از ماست باطل گردد و چه مقتضای حکمت الهی آنست که این همه حجبات
از ابصار ما مطوی باشد بجهت آنکه از احوال آخرت ست و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان مبنی سائر اعمال
لهذا نامش اصل کرده و آن دو گونه ست غیب و شهادت و ایمان بغیب افضل ست قال تعالی مادحا للمؤمنین
الذین یؤمنون بالغیب و معنی عقد اصل آنست که عهد بدان در عالم ذر گرفته شد و فرض و واجب خدا را گویند یعنی به
لانه معالم و حدود و انام بمعنی خلق ست واحدی گفته قال اللیث الانام علی ظهر الارض من جمیع الخلق و در کریمه والارض وضعها
للانام ابن عباس گفته هم الناس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفته اند هم الخلق و عطا گفته جمیع الخلق واحدی گفته هذه الاقوال
تدل علی ان المراد کل ذی روح و هو قول الشعبی و قال الحسن الجن و الانس و این قول مناسب کلام ناظم ست زیرا که محل
تکلیف ست و بالجمله ناظم در شرح صدور و غیر او و غیر آن از قاضی ابو بکر بن العربی آورده ان من لم یدفن من الاموات تلحقه
السوال و العذاب و تحجب الله تعالی ابصار المکلفین عن ذلک کما حجبها عن رویة الملائکة و الشیاطین و ترد الحیاة الی المصلوب
و نحن لا نشعر به کما انا نحسب المغمی علیه میتا کذلک یضیق علیه الجو کضیقة القبر و الیه تنکر شیئا من ذلک من خالط الایمان قلبه انتهی
و امام الحرمین گفته و لیس هذا با بعد من الذر الذی اخرجه الله تعالی من صلب آدم و اشهدهم علی انفسهم و کذا کل من تفرقت
اجزاؤه یعید الله الحیاة فی بعض اجزائه او جمیعها و قد اشار النبی صلعم الی وجه حکمة اخفاء عذاب القبور و احوالها بقوله لولا
ان لا تدافنوا لاسمعتکم او نحوه انتهی و قد تواترت المنامات الصادقة الکثیرة بشیء من احوال الموتی ذکرها ابن القیم فی کتاب
الروح و غیره فی غیره قال فی جمع الشتیت اعلم ان الله تعالی لما طوی امور سکان القبور عن المشاهدة للمغایرة بینهم و المنعم
جعل لبعض عباده اطلاعا علی احوالهم فی المنام و مشاهدتهم لامور صادقة عند الانام بحیث انه قد یخص تعالی رجلا او امرأة
بذلک و تصیر معروفة باتیان الموتی فی منامها و تاتی عنه باخبار یصیب فیها قرابته و من کان یلابسه و قد یرسل بعض قرابة
المیت من الاحیاء الی من یریده من الاموات من عرف باتیانه باخبار الموتی و یبلغ عنه ما یوصی به الیه و یاتی بجوابه و قد
اخبرنا امة بعد امة من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یقینا بکثرة وقوعه و یسمون من یاتی الموتی بالمسفل و المسفلة
و کانهم اشتقوه من یاتی الارض السفلی التی یدفن فیها الاموات انتهی و چون حیات میت و سوال او در قبر متقرر شد
اهل علم اختلاف کرده اند در آنکه عود حیات در جمیع بدن می شود یا در بعض آن و این در حق کسی ست که اجزا او متفرق
شده لا غیر پس ناظم رح اشارت کرد بسوی این خلاف در قول خود و یخلق الله الحیاة فی الذی + تفرقت
اجزاؤه او بعض ذی + ثم توجه السوال من غیر مین + نص علی ذاک امام الحرمین + و قد حکی
فی شرح الجزولی + فی ذاک خلفا من ذوی النقول + فقیل ان کل جزء یحیی + و قیل یحیی منه جزء

يسمع + او جزء قلب او دماغ حلا + وقيل بل في كل عضو حلا + روح له حينئذ على حدة + فهذه

من اهب معدودة + یعنی خلق حیات در هر جزو و عضو میت متفرق الاجزای شود یا در بعض اجزا و اعضای او

و بر ثانی اختلاف ست که عود حیات در کدام جزء می باشد در دل یا در دماغ یا در هر عضو که محل روح بود علی توحده وانفراده

و چون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند در قبر بنا بر قیام دلیل بران چه وی بعد عود روح برخاسته در قبر می نشیند

کما نصت به الاحادیث النبویة وتواترت الاخبار النبویة بذلک و تعداد روات این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی

علیهم نزدیک بهفتاد کس میرسد کما تقدم و احادیث جمیع صحابه که ذکر شان پیشتر گذشته متفق اند بر زنده شدن مرده

در قبر و نشستن او دران تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله صلعم انه اذا دخل المیت قبره مثلت له الشمس

عند غروبها فیجلس یمسح عینیه یقول دعونی اصلی اخرجه ابن ماجة و ابن ابی الدنیا و این احادیث را سیوطی در شرح الصدور

سوق کرده و در بعض روایت مقعد جنت برای مومن و مقعد نار برای غیر مومن مذکور ست و مومن میگوید بگذارید مرا

تا بروم بسوی اهل خود و بشارت دهم ایشان را و شکی نیست که این حال کسی ست که حیات حقیقیه و روح اصلیه بسوی

او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این اعاده بعض روح یا همه روح ست که در بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب کافر

و منافق بمطراق یا مرزبه حدید معلوم ست و این عذاب جز بر بدنی نمی باشد که دران روح ست و ناظم در شرح الصدور

از حافظ ابن حجر صریح نقل کرده که ان الروح تحل فی النصف الاعلی من المیت انتهی اما دلیل چنانکه ذکر کردیم دلیل اند بر حلولش

در همه بدن و حدیث براء بن عازب جامع احادیث احوال موتی ست و دران تصریح ست بآنکه ملائکه منکر و نکیر میت را می نشانند

و سوال میکنند و این ظاهر در حیات اوست چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین ست که این خلاف در حق کسی ست که

اجزایش متفرق گردیده نه در باره کسی که بر حال خود باقی ست و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات غیر متفرق

الاجزا ست لیکن غیر مخفی ست که باب اخبار از احوال موتی امری ست که نیست راه بسوی معرفتش مگر از سمع چه عقل

را مجالی دران نباشد پس کسیکه قائل ست بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر دو از میت متفرق الاجزا وی دلیلی بیاورد

که در خور این تقسیم باشد لاجرم ادخالش زیر عموم احادیث حیات میت اولی ست زیرا که تخصیصی در میان نیست یا اولی

وقف ست و سپردن علمش بخدا عز و جل بعده ناظم از موتی متفرق الاجزا بعض اموات را خاص کرده و گفته

من تاکل السباع والاطیار + یسأل حین یحصل القرار + فی جوفها من غیر ما مجاز + نص علیه هکذا

البزاز + یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت ست زیرا که او تعالی قادر ست بر هر ممکن و عدول بسوی مجاز جز نزد تعذر

حقیقت نباشد و نیست تعذر درینجا بلکه ممکن ست و هر کرا در ایمان ملکه باشد وی هرگز در چیزی از ینها شک نکند و بزاز

درین بیت یکی از علما حنفیه ست در فتاوای خود گفته السوال فیما یستقر فیه المیت حتی لو اکله السبع فالسوال فی بطنه انتهی

و این تخصیص ست برای بعض متفرق الاجزا که ماکول طیور و سباع باشد سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته و لا اوری

ما خصص ہذا من بین ما تفرقت اجزاؤہ ثم یتبال اجزاؤہ قد تفرقت فی حواصل الطیر و بطون السباع فہل المراد انہ فی کل جزء حیث
یستقر فہذا یؤدی الی انہ یسأل کل عضو او بعضہ وہو خلاف ما اقام الدلیل علیہ وان اراد انہ اذا اکلہ طائر واحد او سبع واحد
وان ہذا وان تفرقت اجزاؤہ فی کل ما اکلہ لکنہ لما اجتمع فی بطنہ صار لہ قبرا فہذا الاتیم لانہ انما یاکلہ دفعات ویخرج الدفعۃ الاولی
من بطنہ ثم یاکل غیرہ فلا تستقر اجزاؤہ فی البطن جمیعا فالاظہر ان ہذا القسم من جملۃ ما تفرقت اجزاؤہ حکمہ ویمکن ان یرید
ہذا القائل بان الذی تفرقت اجزاؤہ یسأل الجزء الذی قیل انہ یسأل منہ من دماغ او قلب بعد استقرارہ فی بطون الطیور
والسباع ومن بتابوت وشبہ جعلا + مدۃ ایام لکیما ینقلا + فذاک لا یسئل ما لم یدفن + کذاک ابداہ
بنص بین + یعنی بزاز حنفی ذکر کردہ کہ ان من بقی فی نحو تابوت ایاما وان طالت لاجل ان ینقل الی موضع یدفن فیہ فانہ لا یسئل
ما لم یدفن ابدا نقلہ الناظم عنہ فی شرح العمدۃ و پس مراد بقول او بنص بین نہ آنست کہ بزاز نصی از کتاب و سنت درین حکم آوردہ
بلکہ معنی او آنست کہ وی برین حکم از کلام خود نص کردہ و اما دلیلش پس گویا ظواہر احادیث ست بلفظ اذا دفن المیت یعنی شاید
تعلیق حکم بر دفن کردہ مگر آنکہ قول او ویسال الغریق فی البحار + حین یغیب نصہ نیکسا دیب + مخصص وست
و گویا کہ تخصیص از برای آن کردہ کہ وی مدفون نیست بخلاف کسی کہ در ہیچ تابوت باشد و رجع التثبیت افادہ کردہ ولا یخفی
ان الوقف فی ہذہ الاشیاء اقرب وارجاع تفاصیلہا الی عالم الغیب والشہادۃ اصوب انتہی من خص لبعدہم السوال
ابو القاسم سعودی در کتاب الروح گفتہ ورد فی الاخبار الصحاح ان بعض الموتی لا تنالہم فتنۃ القبر ولا یاتیہم الفتانان فذلک
علی اوجہ مضاف الی عمل ومضاف الی حال ومضاف الی حال بلاء نزل بالموت ومضاف الی زمان انتہی قلت ہم سبعۃ
وفی التذکرۃ للقرطبی خمسۃ قال الناظم واستثن جمعا مالہم سوال + خصیصۃ من بہا المفضال + مفضال
بروزن مفعال از افضال ست و سمع باین لفظ وارد نشدہ بلکہ بلفظ ذی الفضل آمدہ و اشعریہ و اہل سنت اطلاق چیزی
کہ سمع بدان وارد نشدہ بر وی عز و جل جائز ندارند کما ہو معروف فی اصولہم الاول الشہید ای من یقتل
نص النبی انہ لا یسئل + نسائی از راشد بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ کہ
گفت ان رجلا قال یا رسول اللہ ما بال المومنین یفتنون فی قبورہم الا الشہید قال کفی ببارقۃ السیوف علی راسہ فتنۃ من
لقی العدو فصبر حتی یقتل او یغلب لم یفتن فی قبرہ قرطبی در تذکرہ
گفتہ یعنی اگر درین مقتولین نفاق می بود نزد التقاء زحفین و برق سیوف فرار میکرد زیرا چہ شان منافق گریختن و جبن
کردن نزد قتال ست و شان مومن بذل نفس و تسلیم او بخدا و حمیت و تعصب بر کلمۂ وی ست و این مظہر صدق ما فی الضمیر
اوست چہ برای حرب و قتل بازگشتہ و داد دلاوری در راہ خدا دادہ پس اعادہ سوال بہ وی در قبر چہ باشد قال الحکیم
الترمذی وعن المقدام بن معدیکرب قال قال رسول اللہ صلعم للشہید عند اللہ ست خصال یغفر لہ فی اول دفعۃ ویری
مقعدہ من الجنۃ ویجار من عذاب القبر ویامن من الفزع الاکبر ویوضع علی راسہ تاج الوقار والیاقوتۃ منہ خیر من الدنیا

ویا فیها ویزوج اثنتین وسبعین زوجة من الحور العین ویشفع فی سبعین من اقاربه اخرجه ابن ماجة والترمذی وغیرهما وقال الترمذی حدیث حسن غریب وقال ابن ماجة یغفر له من اول دفعة من دمه ویحلی حلیة الایمان بدل قوله ویوضع علی راسه تاج الوقار قرطبی گفته واقع در جمیع نسخ ترمذی وابن ماجه ست خصال ست حال آنکه در متن سبع خصال آمده وبرلفظ ابن ماجه ویحلی حلیة الایمان هشت خصلت می شود وابوبکر احمد بن سلیمان بسند خود از مقدام همچنین روایت کرده قال قال رسول الله صلعم للشهید عند الله ثمان خصال انتهی وقول ناظم ای من یقتل اشارت ست بآنکه این فضیلت مختص کسی ست که کشته شد در راه خدا نه غیر او اگرچه پاک کس باشد واگرچه قتال جائز بود مثل قتال بغاة ونیست فرق درآنکه مقتول مذکور مرد باشد یا زن آزاد بود یا رقیق مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب بوند یا اهل ردت یا ذمه یا قطاع الطریق ونحو آن وخواه کافری او را بکشد یا سهم او براو برگشته هلاکش کند یا سلاح مسلمی بطور خطا بروی برسد یا درمغاکی بقتید یا دابه او را برافگند یا مسلمانی باغی او را بکشد یا استعانت کنند بوی اهل حرب یا بعض حربیان در حال انهزامش بکشند یا کافری بطریق صبر هلاک سازد یا در معرکه افتاده یافته شود گو بروی اثری از خون نبود چه ظاهر آنست که بسبب قتال مقتول گشته کما جزم به الرافعی والنووی واین چنین کس شرعا شهید ست غسلش نه دهند ونماز جنازه اش نگذارند ووی اعلی شهداست چه شهید دنیا وآخرت هر دو ست واما هر که بعد انقضاء قتال بها بجراحتی که باو رسیده ست بمیرد ودر وی حیات مستقر موجود بود وآنکس در اظهر اقوال شهید نیست خواه زمان حیاتش دراز گردد یا قصیر بلکه این موت مشابه موت بسبب دیگر ست آری اگر معرکه قتال منقضی شده ومجروح حرکت مذبوح ست وی شهید باشد بالجزم واگر حیاتش متوقع ست پس شهید نباشد وشهدا سه قسم اند یکی شهید دنیا وآخرت وهو من قاتل الکفار لاعلاء کلمة الله تعالی دوم شهید آخرت فقط وآن غریق ونحو چنین کس هستند وتفصیل شان آمدنی ست انشاء الله تعالی سوم شهید دنیا نه شهید آخرت ووی کسی ست که از برای غنیمت مقاتله کرده ولا حول ولا قوة الا بالله ونتوان گفت که غسل وصلوة بر نبی جائز ست بآنکه افضل از شهید ست وبر شهید جائز نیست زیرا که نبوت رتبه اعلی ست باکتساب دست بهم ندهد وشهادت امر کسبی ست لهذا دران ترغیب داده اند شافعی در ام گفته جاءت الاخبار کانها عیان من وجوه متواترة ان النبی صلعم لم یصل علی قتلی احد وما روی انه کبر علی حمزة سبعین تکبیرة لایصح وقد کان ینبغی لمن عارض بذلک هذه الاحادیث ان یستحیی علی نفسه قال واما حدیث عقبة بن عامر فقد وقع فی نفس الحدیث ان ذلک بعد ثمان سنین یعنی والمخالف یقول لایصلی علی القبر اذا طالت المدة قال فکانه صلعم دعا لهم واستغفر لهم حین علم قرب اجله مودعا لهم ولا یدل ذلک علی نسخ الحکم الثابت انتهی گویم تفصیل احکام مختصه بشهدا در روضه ندیه شرح درر بهیه ومسک ختام شرح بلوغ المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست من شاء فلیراجعهما قال الناظم رحمه الله تعالی

وکم امام راسخ قد وافی + به ولم یجعل به رجالا خلافا + لکن حکی الخلف به الجزولی + وانه من جملة المسئول + مراد آنست که اکثر علما قائل اند بآنکه شهید مسئول نمی شود وبنا برا او الصحیح ما نصبه وجزولی دران حکایه

خلاف کرده لیکن ذکر مخالفت و دلیل ننموده که آن کیست و چیست و وجه در مقام باجهو بیست و این یک قسم غیر مسئول
شد ثانی الذی لا یسأل المرابط + روی الاحادیث الی الضابط + قرطبی گفته رباط بمعنی ملازمت در راه
خداست ماخوذ از ربط الخیل بعده هر ملازم ثغری را از ثغور اسلام مرابط نامیدند سوار باشد یا پیاده و قول نبی صلعم
در حق منتظر نماز فذلکم الرباط تشبیه برباط فی سبیل الله ست و رباط الغزی همان اول ست یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
برای مرابطت در انجا تا یکمدت و اما سکان ثغور که دائما با اهل و عیال خود مقیم سرحد اسلام اند و غزا نمی کنند پس آن ها بحسب
حقیقت اندا مرابط نیستند قال علماؤنا انتهی و رباط از فضل اعمال ست که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
روز قیامت مضاعف میگردد و از فتنه قبر مامون می شود و دلیلش روایت مسلم از سلمان فارسی ست که گفت سمعت
رسول الله صلعم یقول رباط یوم و لیلة خیر من صیام شهر و قیامه و ان مات جری علیه عمله الذی کان یعمله و اجری علیه رزقه
و امن من الفتانین و عن فضالة بن عبید عن رسول الله صلعم کل میت یختم علی عمله الا الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه
ینمو عمله الی یوم القیامة و یامن من فتنة القبر اخرجه الترمذی و صححه و عن ابی برزة عن رسول الله صلعم قال من مات
مرابطا فی سبیل الله اجری علیه عمله الصالح الذی کان یعمله و اجری علیه رزقه و امن من الفتان و یبعثه الله آمنا من الفزع
اخرجه ابن ماجه بسند صحیح و اخرج نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه و عن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله
صلعم یقول کل میت یختم علی عمله الا المرابط فی سبیل الله فانه یجری اجر عمله حتی یبعثه الله و یومن من فتانی القبر اخرجه احمد
و الطبرانی و مراد بضابط در بیت ناظم عدل ست زیرا که تنها ضبط در قبول راوی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث
یعنی رُوات احادیث مذکوره المیه ثقات محتج بهم و صحیح هستند و این گویا حواله باصطلاح معروف ست و در نه صواب در بیان
مقام صدق و ضبط راوی ست نه عدالت او اگرچه جمیع اهل اصول حدیث بر این متفق اند کما حققنا ذلک فی هدایة السائل
الی ادلة المسائل و منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بمرو عمل او ختم شد لیکن و ه چیز که ناظم و بعض
مولفات خود آنرا نظم کرده آن این ست ح اذا مات ابن ادم لیس یجری علیه من فعال غیر عشر
علوم بثها و دعاء نجل + و غرس النخل و الصدقات تجری + و راثة مصحف و رباط ثغر + و حفر البیر
او اجراء نهر + و بیت للغریب بناه یاوی + الیه او بناء محل ذکر + الثالث المطعون حیث احتسبا +
بالشهد اعنی حدیث ... قال مطعون کسی ست که در طاعون مرده در قاموس گفته الطاعون الوباء ناظم در شرح
الصدور گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لا یفتن لانه
نظیر المقتول فی المعرکة و بان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات بغیر الطعن لا یفتن ایضا
لانه نظیر المرابط کما ذکره و هو متجه و قول ناظم حیث احتسبا اشارت ست بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون شهادة
لکل مسلم اخرجه مسلم و ... الطاعون کان عذابا یبعثه الله علی من یشاء و ان الله جعله رحمة للمؤمنین فلیس

من احد يقع في الطاعون فيمكث في بلده صابرا محتسبا يعلم انه لا يصيبه الا ما كتب الله له الا كان له مثل اجر شهيد اخرجه احمد والبخاري
وعنها عنه صلعم الطاعون غدة كغدة البعير المقيم بها كالشهيد والفار منها كالفار من الزحف اخرجه احمد وعن ابي موسى
عنه صلعم الطاعون وخز اعدائكم من الجن وهو لكم شهادة اخرجه الحاكم وعن عايشة عنه صلعم الطاعون شهادة لامتي ووخز
اعدائكم من الجن غدة كغدة البعير تخرج في الاباط والمراق من مات فيه شهيد ومن اقام فيه كان كالمرابط في سبيل الله ومن فر منه
كان كالفار من الزحف پس این همه احادیث قاضی اند بآنکه طاعون شهادت ست وطعن قتل بجرح باشد ووخز بالفا
ومعنی وخز نیزه خستن وآمیختن چیزی وچیزی اندک ست حافظ ابن حجر در حدیث اول مروی عایشه گفته مقتضای حدیث
آنست که این اجر شهید برای کسی ست که از بلدهٔ طاعون بیرون نرود ودر حال اقامت قاصد ثواب آلهی وراجی صدق
موعد باشد وعارف بود بآنکه وقوع طاعون بروی وصرف آن از وی هردو بتقدیر آلهی ست ودر صورت وقوع دل تنگ
نشود بلکه در حالت صحت وسقم معتمد بر رب خود باشد پس هر که متصف باین صفات ست ودر غیر طاعون مرد پس ظاهر حدیث
آنست که او را اجر شهید حاصل گردد وهمچو کسی باشد که به نیت جهاد در راه خدا برآمده وبسبب دیگر جز قتل مرده که او را اجر
شهید باشد ومؤید اوست روایت من مات في الطاعون فهو شهيد ونگفت بالطاعون واگر این صفات در وی باشد
ووفاتش بعد انقضاء زمن طاعون صورت بست پس ظاهر حدیث آنست که وی شهید نباشد اگرچه بطاعون نمیرد انتهی
گویم از احادیث مذکوره این هم ثابت شد که حقیقت شرعیهٔ طاعون وخز جنات ست که بسبب عداوت طعن بنی آدم
میکنند وازینجا باطل شد قول اطبا که طاعون مادهٔ سمیه ست که ورم می آرد وسببش فساد جوهر هواست وفرق در
طاعون ووبا آنست که طاعون اخص از وباست چه وبا مرض عام را گویند وآن گاهی طاعون باشد وگاهی بغیر آن لیس کل
طاعون وباست وهر وبا طاعون نیست وشیخ رملی به تبعیت پدر خود وجماعه از اهل علم باستحباب قنوت برای رفع وبا و
طاعون رفته زیرا که از نوازل عظام ست وابیه باستحباب دعا برای نازله قائل شده اند ورافعی ونودی گفته اند که مختص
قنوت در سایر نوازل مثل وبا وجز آن ست وچون قنوت برای ازاله آن که سبب شهادت عظمی ست مستحب باشد پس
برای وبا اولی تر بود وازاد وتجربه رافعه طاعون کثرت صلوة بر رسول خدا ست صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وحافظ
ابن حجر در بذل الماعون مبطون را در عدم سوال نظیر مطعون گفته ومطعون صابر محتسب را نظیر مرابط داشته وبر تتمه کلام
برطاعون بسیارست این موضع گنجایش ذکر آن ندارد ومقتضی ما قدمناه والقرطبی+ کل اخی شهادة
یداجبی+ قرطبی بضم قاف منسوب بسوی قرطبه وآن بلده ایست در مغرب کما فی القاموس وهو العلامة الکبیر الحافظ
المحدث ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی من ائمة الحدیث له التذکرة في علوم الآخرة ووی
گفته که قول صلعم من مات مریضا مات شهیدا عام ست در جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تقییدش بمقتول بطن آمده وورا
دو قول ست یکی آنکه او را اسهال رسد تقول العرب اخذه البطن اذا اصابه الداء ودب الجرح اذا لم یقبل الدواء

دوم آنکه استسقا شود و این اظهر دو قول ست زیرا که عرب مدت او را منسوب بسوی بطن میکنند و میگویند قتله البطن یعنی
دائی که در جوف او پیچیده و صاحب استسقا کمتر ست که بمیرد مگر باین درد پس گویا که وی هر دو وصف راجمع ساخت
و مثل ایست صاحب سل چه نیست موتش مگر بدین و نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسیکه بموت ناگهانی بمیرد یا بسم
و برسام و حمیات مطبقه و قولنج و حصاة فوت شود و عقول ایشان بنا بر شدت الم و ورم او مغز و فساد امزجه خائب گردد
و این چنین میت در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخدا است انتهی گوئیم حدیث من مات
مریضا مات شهیدا ووقی فتنة القبر وغدی وریح برزقه من الجنة را ابن ماجه از حدیث مغیره اخراج کرده ست و رای قرطبی را
محمد بن ابی بکر انصاری اندلسی نیز استصواب نموده و مخفی نیست که از حباه ست اعطیه بست و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعده
گفته قلت لاحاجة الی شئ من هذا التقیید فان الحدیث غلط فیه الراوی باتفاق الحفاظ وانما هو من مات مرابطا لا من مات مریضا
وقد اورده ابن الجوزی فی الموضوعات لاجل ذلک انتهی گوئیم چون سخن ناظم در ینجا بدینجا چنین ست پس ناظم را ذکرش درینجا
و نسبتش بسوی قرطبی ضرور نبود اولاً برای آنکه قرطبی الحاق هر ذی شهادت نکرده بلکه مرض استسقا بطن ساخته و بطن را
تفسیر باستسقا نموده و سل را باستسقا ملحق کرده و اگر هر ذی شهادت را ملحق میساخت قریب بنی کس که شارح ناظم نوشته شهدا
نهاده ملحق می نمود کما سیاتی ثانیا برای آنکه قرطبی بنا بر اختلاف و تقیید بر ثبوت روایت من مات مریضا نهاده و ناظم بیان
ضعف این روایت نموده پس ذکر کردن قرطبی که اصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم رح در حدیث ابن ماجه گفته
انه من افراده وفی افراده غرائب ومنکرات ومثل هذا الحدیث مما یتوقف فیه ولا یشهد به رسول الله صلعم قال لکا قال القرطبی
انه ان صح مقید بحدیث البطون لعده ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شهدا کرده و گفته الرابع الصدیق ذو التقی
الشذی نص حلیة القرطبی والترمذی در قاموس گفته الصدیق کسکیت کثیر الصدق و نعت ابی بکر
شیخ الخلفاء والعرف بفتح العین المهملة الریح والشذا بالمعجمتین هو ذکا والایحاء ای العرف الطیب قال القرطبی فاذا کان الشهید
لا یفتن فالصدیق اجل خطرا واعظم اجرا و هو احری ان لا یفتن فانه مقدم ذکره فی التنزیل علی الشهداء فی قوله تعالی
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وجاء فی المرابط الذی
هو اقل مرتبة من الشهید فکیف بمن هو اعلی رتبة منه ومن الشهید انتهی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
گفته الاحادیث الصحیحة ترد هذا القول وتبین ان الصدیق یسأل فی قبره کما یسأل غیره وهذا عمر بن الخطاب راس الصدیقین
قد قال للنبی صلعم لما اخبره عن سوال الملک فی القبر فقال انا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتهی گوئیم حدیث عمر را
قرطبی در تذکره ذکر کرده و بیهقی آنرا اخراج کرده و گفته ولقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره النبی صلعم بفتنة المیت فی
قبره وسوال منکر ونکیر وهما الملکان قلت یا رسول الله ایرد علی عقلی قال نعم قال اذن اکفیکهما والله لئن سالانی لاسألنهما
فیهما فاقول انا ربی الله فمن ربکما انتهی واما ترمذی پس مراد ناظم بدان حکیم سنت ولفظه ولیفعل الله ما یشاء و تاویله

عندنا والله اعلم ان من شيئتان يرفع اقواما عن السؤال وهم الصديقون والشهداء انتهى ذكره الناظم رح في شرح الصدور
ودر جمع التشتيت گفته ولا يخفى ما فيه قال ابن القيم ولا يلزم من هذه الخاصية التي اختص بها الشهداء ان يشاركهم الصديق في
حكمها وان كان اعلى منه فخواص الشهيد قد تنتفي عمن هو افضل منه وان كان اعلى درجة منه انتهى وناظم بناء مرام بر قول قرطبي
كرده و بالحاق صديق بشهيد رفته واشارت بسوى تعليل قرطبي نموده وگفته لانه من الشهيد اعلى + مرتبة فهو
بذاك اولى + ودر جمع التشتيت گفته قد عرفت ما اراد به ابن القيم قريبا والحق معه انتهى گوييم بحث در ما نحن فيه سمع ست
نه قياس زيراكه عقل واجتهاد را در امور برزخ وآخرت دخل نيست وسمع درين مدعا غير وارد ست پس اقتصار بر مورد
عين احتياط درين ست واما انبياء عليهم السلام پس ناظم بناء عدم سوال شان بر عدم سوال صديقان كرده زيراكه مرتبه
نبى اولى تر از صديق ست پس وى باين كرامت عظيمه مستحق تر باشد بلكه غير او را سوال از نبى ميكنند واهذا ميگويد
ومن هنا يقطع بانتفائه + عن رسل الله وانبيائه + ابن القيم رح در كتاب الروح گفته اختلاف كرده اند
در انكه انبياء عليهم السلام مسئول ميشوند در قبور يا نه بر دو قول وهما وجهان فى مذهب احمد وغيره انتهى پس قول ناظم
كه ازينجا قطع حاصل شد بانتفاء سوال از رسل عجيب ست چه وى قياس انتفايش از انبياء بر انتفايش از صديقان
كرده واين از باب قياس اولى ست و مقيس عليه كدام دليل ظنى هم با هم نيست پس چه قسم ميتوان گفت كه حكم مقيس عليه
قطعى ست آرى اين قطع بغير تقدير و بدون هدى و كتاب منير ست و اگر چنين ميگفت وقد قيل بانتفائه بهتر مى بود
از قول يقطع وكو اماه قاله وكوامو + والنسفي فى بحره به جزم + يعنى اين قول را تنها قرطبى گفته ست
بلكه ائمه واهم بسيار بدان قائل اند و نسفى در كتاب خود بدان يعنى بانتفاء سوال از انبياء عليهم السلام جزم كرده و نسفى نسبت
بسوى نسف بروزن جبل ست بنون وسين مهمله و فاء و قول نسفى در شرح الصدور باين لفظ مذكور ست انه قال فى بحر الكلام
ان الانبياء والاطفال المؤمنين ليس عليهم حساب ولا عذاب القبور ولا سؤال منكر ونكير انتهى و براى دعواى خود ايراد دليلے
نكرده و نه ناظم در شرح الصدور بذكر دليلش پرداخته والشيخ سعد الدين فيه نقلا + خلفا وهذا الخلف
مما اشكلا + يعنى شيخ سعد الدين تفتازانى متكلم از علما نقل خلاف درين مسئله كرده و گفته كه بعض اهل علم اثبات آن كرده اند
و بعض بنفى آن پرداخته و ناظم گفته كه اين خلاف مشكل ست زيراكه نتوان گفت كه انبياء عليهم السلام مسئول اند گوييم از ما سبق
معلوم شد كه وى استدلالى براى انتفاء سوال از انبياء و رسل نكرده مگر بقياس بر صديق و هو كما عرفنا كه پس خود هيچ اشكالے
در خلاف نيست بلكه اشكال در قول بانتفا او ست چه تخصيصى براى انبياء عليهم السلام نيامده مگر بقياس وهو كما عرفت و
عجب آنست كه ناظم رح در شرح الصدور ذكر نكرده كه انبياء و رسل مسئول نيستند با آنكه تصريح كرده ست بذكر غير مسئولين
و نام شهيد و مرابطون و صديق و غير هم برده واما ذكر انبياء نكرده والنيكسارى قال الشيلة + عن النبي جل من قد
ارسله + نيكسارى بنون و تحتيه و كاف و سين و الف و را ست و در جمع التشتيت گفته لا ادرى الى ما هذه النسبة ولا اعرف

اسم المنسوب ولا شيئا من اقواله فليبحث عنه انتهى واين دليل كه ذكرش باين قول خود كرده ان يسال عنه غيره في صورة

فكيف يسال النبي عن نفسه بمعنى وجه آنست كه ميت را وقبر از انحضرت صلعم سوال ميكنند وميگويند ما تقول في

هذا الرجل كما تقدم پس نبي صلعم را چه قسم سوال از نفس شريف وى بكنند گفتيم اين مجرد استبعاد است وسوال تنها نه از همين

معني ست بلكه اول از رب وى پرسند پيشتر از انحضرت صلعم ثانيا وكدام مانع ست از سوال نفس وحال آنكه او تعالى رسل را

سوال كرد كه شما را امم شما چه جواب داد با آنكه خدا عالم بآن جواب ست حيث يقول تعالى يوم يجمع الله الرسل فيقول ما

ذا اجبتم الآيه ونبي صلعم در تشهد خود واشهد ان محمدا رسول الله ميگفت وبالجمله ادله بر نفي غير ظاهر ست ودخول انبيا

در عموم ظاهر در شرح التثبيت گفته والاقرب عندي الوقف في المسئلة انتهى والفاكهاني قال في الملائكة الظاهر

انتفاءه عن اولئك + فاكهاني نسبت بسوى فاكه است در قاموس گفته الفاكهة التمر كله والفاكهاني بائعها انتهى ليكن ناظم

درينجا استناد بفاكهاني ونه بكلام او در شرح الصدور ذكر كرده وگويا كه مستندش در نفي سوال از ملائكه آنست كه غالب الفاظ

احاديث در انسان وابن آدم آمده حالانكه در احاديث لفظ عبد مؤمن نيز ورود يافته وآن عام ست نيز مقرر شده كه رسول خدا صلعم مبعوث ست

بسوى ملائكه پس ملائكه نيز امت وى باشند حليمي وقونوي گفته اند كه جن مثل انس اند در سوال وحساب ودخول جنت و

نار واما ملائكه پس اشبه آنست كه اعمال ايشان نوشته نمى شود بلكه خود فرشته ها كاتب اعمال اند واگر عمل ايشان مكتوب گردد

هر فرشته محتاج شود بسوى فرشته ديگر وهلم جرا وعدم حساب بنا بر عدم سيئات ست ودر رتبه كمتر اند از بشر غير محاسب شدند

واما اثابت پس گفته اند كه مثاب مى شوند برفع تكليف از ايشان چه اهل مطاعم ومشارب ومناكح نبوده اند كه وارد مورد

بني آدم گردند در جنت ومحتمل كه وراى وضع تكليف منعم بنعمت ديگر گردند كه او تعالى آن نعمت را براى ايشان معد ساخته

ومعقول ما بدان نرسيده زيرا كه حق تعالى ميفرمايد اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت

ولا خطر على قلب بشر ليكن در جمع التثبيت گفته والاقرب الوقف هنا لا سيما وقد ثبت حديث بان الملائكة تدفن بعد موتها

وبان لها مستقرا بعد فنائها وان كان لا يشترط في السوال ثم رايت بعد هذا في فتح الباري ما لفظه واما الملائكة فلا اعرف

احدا ذكره والذي يظهر انه لا يسال لان السوال يختص بمن شانه ان يقبر انتهى قلت اي من هو من الذين يقبرون وشانهم ذلك

وان اتفق ان بعضهم لا يقبر كاكيل السباع والطير ونحو ذلك قلت واما الجن فالاداه + نعمهم فيسالون جملة +

زيرا كه لفظ عبد ولفظ ميت بر ايشان صادق ست حاصل آنكه ثابت شده كه وى صلعم مبعوث ست بسوى ايشان پس

حكم جن در جميع احكام حكم امت او ست ولهذا گفته كه ادله عام ست بدان واجماع قائم شده ست بر مرسل بودنش بسوى

جن همچو انس قال تعالى قل اوحي الي هذا القران لانذركم به ومن بلغ وشك نيست كه جن را قرآن رسيده

قال تعالى واذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القران وقول ناظم جملة يعني جميع ايشان از مومن وكافر

ومنافق همچو انس ومطيع جن مثاب ست وعاصى ايشان معذب پس ثابت شد كه جن مسئول اند همچو انس وعطف جنوان گفت

که اگر جمله احکام لازم ایشان است پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و تعلم علم می نمودند و منقول نیست که نزد
وی صلعم آمده باشند مگر دو مرتبه یکبار در مکه مکرمه حرسها الله تعالی حال آنکه بعد هجرت از مکه اکثر شریعت مجدد گشته زیرا که عدم نقل
مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور مجلس شریفش و سماع کلام او بدون رویت مومنین حاضرین محفل برکت منزل
نیست و حکایت انکار وجود شان از بعض معتزله چیزی نیست زیرا که مصدق قرآن ناطق بوجود جن است و احادیث صحیحه
در وجود جن و شیاطین لا تحصی است و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد اوست پس نزاع دران مکابره است در چیزیکه معلوم
بتواتر است و نیز این امری است که عقل جهل آن و حس تکذیبش نمیکند و در مومنین جن اقوال است یکی آنکه جز نجات از نار
ثوابی برای ایشان نیست بعده گفته شود که مثل بهائم خاک گردند و این قول ابوحنیفه است حکاه عنه ابن حزم و ابن ابی الدنیا
از لیث آورده که گفت ثواب الجن ان یجاروا من النار ثم یقال لهم کونوا ترابا کالبهائم دوم آنکه مثاب بر طاعت و معاقب
بر معصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک و شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابوحنیفه رح است ابن حزم در ملل و نحل
گفته جمهور الناس علی انهم یدخلون الجنة ابن ابی گفته للجن ثواب و جدنا مصداق ذالک فی کتاب الله و لکل درجات مما
عملوا والله اعلم بالصواب الخامس الاطفال دون الحنث فی + انتهی قولهم و جزم النسفی + کلام نسفی در بیان
اطفال مومنین و انبیاء گذشته که ایشان مسئول نمی شوند و معلوم است که منجمله عذاب قبر یکی سوال است و چون اطفال معذب
نمی شوند سوال هم از ایشان نرود و ابوعمر نسفی از متقدمین حنفیه است حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح در مسئله ثالث عشر
نوشته اختلف الناس فی الاطفال هل یمتحنون فی القبر ام لا علی قولین و هما وجهان لاصحاب احمد انتهی و حجت قائل سوال آنست
که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا وقایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او مشروع است چنانکه مالک
در موطا از ابوهریره رضی الله عنه آورده که انه صلی علی صبی صغیر فسمع من دعائه اللهم قه عذاب القبر و نیز احتجاج کرده اند بحدیث
عائشه رضی الله عنها انه مر علیها بجنازة صبی صغیر فبکت فقیل لها ما یبکیک یا ام المؤمنین فقالت هذا الصبی بکیت له شفقة
من ضمة القبر اخرجه علی بن معبد و نیز احتجاج کرده اند بحدیث ابوهریره انه کان یصلی علی المنفوس ان لم یعمل خطیئة قط فیقول
اللهم اجره من عذاب القبر رواه هناد بن السری گویند او تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا منازل خود را بشناسند
و الهام جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت
و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت ممتحن گردند از امتحان در قبور خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
می شود که رسول و مرسل را بداند و از وی می پرسند که ایمان برسول آورده و طاعتش بگزیده یا نه و بگویند ما کنت تقول فی
هذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلیکه هیچ چیز تمیز ندارد او را چه قسم میتوان گفت که در بارهٔ این مرد مبعوث چه میگوئی
و اگر عقل او را هم در قبر رد نمایند سوال او از آنچه متمکن معرفتش و عالم بدان نیست بی فائده است بخلاف امتحان اطفال
در آخرت که او تعالی رسولی را بسوی ایشان بفرستد و امر بطاعت امر خود فرماید و عقول ایشان همراه ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار گردد و این امتحان چیزی است که در آن وقت آن را می توانند کرد و نه آنکه سوال
از امر ماضی در دنیا است از طاعت و عصیان مثل سوال ملکین در قبر و اما حدیث ابوهریره پس مراد بدان عقوبت طفل
بر ترک یا فعل معصیت نیست قطعاً زیرا که او تعالی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بلکه گاهی مراد بعذاب قبر الم حاصل
میت باشد بکه از سبب اگرچه عقوبتش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلعم فرموده ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بسبب گریه
کسان خود متالم و متوجع میگردد نه آنکه معاقب بگناه زنده میگردد و قال تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری و این مثل
قوله صلعم السفر قطعة من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت است و لا ریب ان فی القبر من الآلام والهموم والغموم والحسرات
ما قد یسری اثرها الی الطفل فیتالم به فیشرع للمصلی ان یسأل الله ان یقیه ذلک العذاب انتهی و ذا مقتضی کلام النووی
و ابن الصلاح لا یلقن الصبی + و احدی در بسیط گفته صبی را طفل خوانند حین سقوط از شکم مادر تا احتلام و یقال
جاریة طفلة و غلام طفل و مراد بالصبی درینجا طفل است خواه ممیز باشد یا نه و تلقین فرع سوال است پس اگر قائل سوال شوند قائل
تلقین هم باشند و الا فلا گویم نووی در اذکار گفته سئل الشیخ الامام ابو عمرو بن الصلاح عن هذا التلقین فقال فی فتاواه
التلقین هو الذی نختاره و نعمل به و ذکره جماعة من اصحابنا الخراسانیین قال و قد روینا فیه حدیثا من حدیث ابی امامة و لیس اسناده بالقائم
و لکن اعتضد بشواهد و بعمل اهل الشام به قدیما قال و اما تلقین الطفل الرضیع فما له مستند نعتمده و لا نراه والله اعلم انتهی گویم صواب
آنست که صغیر را مطلقا تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان تر از وی مادامیکه بالغ نگردد و مکلف نشود و ... این
آنچه ناظم بسوی آن از کلام ابن حجر و بزرگ اشارت کرده در فتح الباری گفته اختلاف کرده اند در طفل غیر ممیز
قرطبی در تذکره جزم بسوال کرده و هو منقول عن الحنفیة و غیر واحد از شافعیه جزم بعدم سوال کرده اند و تلقین باقی
مستحب است در جمیع التثبیت گفته و قد قدمنا کیف فی التلقین مطلقا من عدم الدلیل والزرکشی اوضحه معللا +
بانه فی قبره لا یسال + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته مخفی نیست که این نه علت نفی سوال است بلکه اختیار عدم
سوال او است پس علت مشار الیها ناظم صحیح است انتهی گویم مسئله سوال صبی در قبر ذات خلاف منتشر بین العلماء است
نقل کلام ابن القیم در کتاب الروح و کلام سعی در بحر الکلام پیشتر گذشته و کمال الدین ابن الهمام از متاخرین حنفیه بعدم سوال
و حساب و عذاب اطفال جزم کرده و نووی در روضه تخصیص تلقین ببالغ رفته و این نیز دلیل بر عدم سوال اطفال است
و به افتی الحافظ ابن حجر و شیخ ابن شجاع که از سادات حنفیه است گفته ان للاطفال سوالا و کذا للانبیاء لکن ان صح ذلک
فی حق الانبیاء فهو سوال تشریف و تعظیم و تکریم حافظ ابن حجر فرموده و الظاهر ان ذلک لا یمنع فی حق الممیز دون غیره و اذا
قلنا بان الاطفال یسألون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تکریمهم بحیث یسألون عن ربهم فیجیبون کالصلوة علیهم مع انه لا ذنب
لهم و لهذا التشبیه تشکیر ابن شجاع فی قوله ان لهم سوالا فهو لیس کسوال البالغین ففی مسئلته والصلوة علیه رفع درجات له و
یحتمل ان تکون الفائدة تذکیرهم المیثاق الذی اقروا به فی عالم الذر هذا و المعتمد انه لا سوال لهم مطلقا و اما ما اوردوا انه صلعم

لقن ولده ابراهیم فهذا لم یثبت انتهی بعده ناظم اشارت بسوی قول اول کرده وگفته وقیل ان کل طفل یسأل
ویحصل العقل له ویکمل + گویم این خروج ست از محل نزاع زیراکه چون عقل حاصل شد وکامل گردید مسئول طفل
نماند قاله فی جمع التشتیت ویلهم الله الجواب عما + قد عهد الله علیه قدما + کلام حافظ ابن القیم وتحقیق این
احوال گذشته واین که ناظم درینجا گفته اشارت ست بسوی عهد ماخوذ در عالم ذر فی تفسیر قوله تعالی واذ اخذ ربک
من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الایة ابن عباس گفته
خلق الله آدم واخذ میثاقه انه ربه وکتب اجله ورزقه ومصیبته ثم اخرج ولده من ظهره کهیئة الذر واخذ مواثیقهم انه ربهم
وکتب آجالهم وارزاقهم ومصائبهم اخرجه عبد بن حمید وحسن بن حزام فی الاستقامة وابن جریر وابن المنذر وابن
ابی حاتم وابو الشیخ وعن ابی بن کعب فی الآیة الی قوله بما فعل المبطلون قال جمعهم فجعلهم جمیعا ازواجا
فی صورهم ثم استنطقهم فتکلموا ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق ثم اشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع واشهد علیکم اباکم آدم ان تقولوا یوم القیامة
انا لم نکن نعلم بهذا واعلموا انه لا اله غیری ولا رب غیری ولا تشرکوا بی شیئا انی سارسل الیکم
رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی وانزل علیکم کتبی قالوا نشهد بانک ربنا والهنا لا رب لنا غیرک ولا
اله لنا غیرک فاقروا ورفع الیهم آدم ینظر الیهم فرأی الغنی والفقیر وحسن الصورة ودون ذلک
قال یا رب لولا سویت بین عبادک قال انی احببت ان اشکر ورأی الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور
وخصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة ان یبلغوها وهو قوله تعالی واذ اخذنا من النبیین
الایة وهو قوله فطرة الله التی فطر الناس علیها وفی ذلک قال تعالی وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا
اکثرهم لفاسقین وفی ذلک قال تعالی فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل قال فکان فی علم الله بمن یکذب
به ومن یصدق فکان روح عیسی علیه السلام من تلک الارواح التی اخذ عهدها ومیثاقها فی زمن آدم فارسله الله الی مریم فی صورة بشر
فتمثل لها بشرا سویا قال اتی فدخل فیها انتهی اخرجه عبد بن حمید وعبد الله بن احمد فی زوائد المسند وابن جریر وابن
ابی حاتم وابن منده فی الرد علی الجهمیة وابن مردویه والبیهقی فی الاسماء والصفات والضیاء فی المختارة وابن عساکر فی تاریخه
وناظم در در منثور چندین روایات در همین سوق کرده ولهذا قد عهد الذر گفته زیراکه او تعالی بنی آدم را در صور ذر بیرون
آورده قد قاله الضحاک والاحراز + وهو الذی افتی به البزاز + یعنی ضحاک که از ائمه تفسیر ست گفته
مسئول می شوند اطفال از عهدی که در عالم ذر بوده وبزاز که از ائمه حنفیه ست نیز بدان فتوی داده ناظم در شرح الصدور
آورده اخرج ابن جریر قال مات للضحاک ابن ستة ایام فقال اذا وضعت ابنی فی لحده فابرز وجهه وحل عقده فان ابنی مجلس ویسئل
فقلت عما یسأل قال عن المیثاق الذی اقر به فی صلب آدم انتهی والقرطبی والفاکهانی جزما + بانه یجمع من

کبار العلما + و در شرح الصدور گفته انه جزم القرطبی بانه یکمل لهم العقل لیعرفوا بذلک منزلتهم و معادهم و یلهمون الجواب
عما یسالون وصرح ابن یونس من صحبنا + بانه ینبغی ان یلقنا + و قال فی تتمته فلذا قد لقن النبی
ابنه ابراهیما + ابراهیم ولد رسول خدا صلعم شانزده ماهه وفات فرمود گویند آنحضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم تلقین
وی کرده ولکن در جمع التشتیت گفته هذا خبر لا یوجد له سند انتهی کذالک فی تعلیقة القاضی حکی + و فی النظامی و هو
لابن فورك + مراد بقاضی درین بیت قاضی حسین از ائمه شافعیه ست و ابن فورك بضم فا و سکون واو و را و کاف
محمد بن حسن بن فورك علامه زاهد متکلم اصولی اصبهانی نزیل نیسابور ست مسند ابو داود را از ابی فارس و غیره شنیده و از و
بیهقی و غیره اخذ کرده اند و تخت بود بر کرامیه و او را تو الیف جیده ست توفی مسموما سنه ست و اربعمایه رحمه الله تعالی
و لفظ حکی درین بیت معروف و مجهول هر دو خوانده شده و فورك بکسره و فتح اشباع و استغرب السبکی هذا الاثرا
فماله فی کتبه اثر یری + سبکی اسمه محمد بن اسمعیل امیر گفته و ما بعده من اثر عن الصحة و ضمیر کتبه عائد بسوی علم ست
یعنی در کتب علم عینی و اثری ازین اثر بی خبر نیست و آما ابله یعنی غافل احمق که تدبیر ندانند و در امور قلیل الفطنة ست یا
آنکه سلامت صدر بروی غالب گشته کما یفیده القاموس و مطبوع بر خیر و غافل از شر ست و با عدم حسن ظن دارد پس ناظم
ارشاد بسوی حکم او میکند و میفرماید والقاطع فی ابله توقفا + وذی جنون او بفترة وفی + ابله درینجا صفت
مقصد ین ست که طلب حب آخرت بر آنها غالب گشته و از مسائل و اسباب دنیا غفلت ورزیده و بی خبر افتاده اند
و در آخرت اکیاس باشند یعنی ابله و مجنون و اهل فترت مسئول شوند یا نه قاطع درینجا داده توقف سپرده گوییم اولی آنست
که چنین گویند که اگر در بلاهت خارج از تکلیف شده ست پس با هیچ مجنون ست و اگر خارج نشده پس مثل غیر خود از مکلفین ست
و در حق دیوانه همان حکم جاری باید کرد که در حق اطفال گذشته و آما اهل فترت که زمانه نبوت را ندریافته اند و نیز و شان
شرع من قبلهم هم نبود که آنرا می شناختند پس در ایشان خلاف ست و این مبنی بر عموم سوال ست برای امم ماضیه و مقتضی
الروضة ان لا یسالا + الا مکلف ومن له تلی + این بیت را در جمع التشتیت نگرفته و بشرحش نپرداخته گر در اصل
ساقط شده یا سهو قلم ناسخ باشد والله اعلم و مکلف کسی ست که برای او تکلیف سابق شده بعض اهل علم گفته اند که اهل فترت
سه گونه اند اول کسیکه ادراک توحید ببصر بصیرت خود کرده و آن ایشان کسی ست که در شریعتی از شرائع داخل نشده مثل
قس بن ساعده و زید بن نفیل و بعضی در شریعت حقه قائمه الرسم در آمده مثل تبع و قوم او و دوم کسیکه تبدیل و تغییر نمایا
کرد و توحید نمود و برای نفس خود تشریع عبادت کرد و حلال و حرام مقرر ساخت و این قسم بسیار اند مثل عمرو بن لحی
و وی اول کسی ست که برای عرب عبادت اصنام مسنون ساخت و تشریع احکام نمود و بحیره مقرر کرد و آن ناقه ایست
که پنج شکم زاییده خامس و ذکر بود و پس آنرا مطلق العنان گردانیده گوش او را شق کرده و گوشت حرام ساخت و سائبه
نمود و آن هم ناقه ایست که صاحبش سوار شدن بران ترک داده و شیر لیکه مر او ش حاصل گردد و وصیله مقرر کرد و آن

ماده بهفت شکم ست چون با نر آید او را برای آلهه ترک نمایند و آن ذکر را هم ذبح نسازند و گویند وصلت الانثی اخاها
و اگر ذکر باشد زنده یا مرده آنرا بخوردن مردم دهند و حامی مقرر ساخت و آن فحلی ست که از صلبش ده بطن زاید بروی
بار نمیکردند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده ست و گروهی دیگر از عرب آمدند و بتشریع وی عبادت جن و ملائکه
افزودند و خانها و قبرها گرفته سدنه و حجاب او شدند و با کعبه مکرمه مضاهات جستند مثل لات و عزی و مناة و چنانکه
یهود عزیر را پسر خدا و نصاری مسیح را ابن الله گفتند عرب ملائکه را دختران خدا قرار دادند و ما اشبه اللیلة بالبارحة
رقّ الزجاج و رقّت الخمر * فتشابها و تشاکل الامر * فکانما خمر و لا قدح * و کانما قدح و لا خمر * و کیف لا و الکفر
ملة واحدة قسم سوم آنکه نه شرک کرد و نه توحید و نه در شریعت پیغمبری در آمد و نه انکار شریعتی نمود بلکه تمام عمر خود بر حال غفلت
و ذهول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و انجام چیست و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
حقیقة و ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و اما قسم اول پس در بعض روایت درباره
زید قس آمده انه یبعث امة وحده و اما تبع و نحو آن پس حکمش حکم اهل آن دین ست که دران در آمده بود امیکه یکی را از
ایشان اسلام ناسخ لاحق نگردیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام و نبی ما محمد صلعم قریب شش صد
سال بود و جهل مطبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارف شرائع و مبلغ دعوت علی وجهها مفقود گردیده مگر افراد قلیله از احبار
اهل کتاب متفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحت احادیث تعذیب اهل فترت مثل صاحب محجن و غیره و
عقیل بن ابی طالب جواب ازان گفته یکی آنکه این اخبار احاد ست معارض قاطع نشود دوم قصر تعذیب ست بر ایشان
و سببش معلوم خدا ست سوم قصر تعذیب مذکور درین احادیث بر مبدلین و مغیرین شرائع و شارعین ضلال غیر معذور
چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و انچه مذکور شد مبنی بر عدم اختصاص سوال باین امت ست و کلام بران مع الخلاف
گذشته السادس للمیت یوم الجمعة او لیلته لسنة مرتفعة یعنی قسم ششم از کسانیکه مسئول نشوند کسیست
که روز جمعه یا شب جمعه بمرد بنا بر رویت مرفوعه متصلة الاسناد چه انچه برای او نزد خدا بود درین روز غطای وی
بر وی منکشف گشته و پرده از روی کار بر داشته شد چه جهنم را روز جمعه نیفروزند بلکه ابواب سقر را درین روز تخته
میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون او تعالی بنده را از بندگان خویش درین روز
قبض فرماید این دلیل سعادت و حسن مآب و خیر خاتمة اوست و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی را که سعادتمند ست و
لهذا از فتنه قبر موقی و مصون می ماند زیرا که سببش تمیز منافق از مومن ست و این مومن سعید بود پس تمیز کدام چیز بکنند و
درین باب احادیث متعدده آمده از انجمله حدیث جابر ست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات یوم الجمعة
او لیلة الجمعة اجیر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علیه طابع الشهداء اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و عن ایاس بن بکیر ان
رسول الله صلعم قال من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید و وقی فتنة القبر اخرجه حمید فی ترغیبه و عن عطاء قال قال

رسول اللہ صلعم ما من مسلم او مسلمۃ یموت یوم الجمعۃ او لیلۃ الجمعۃ الا وقی عذاب القبر وفتنۃ القبر ولقی اللہ ولا حساب علیہ وجاء
یوم القیامۃ ومعہ شہود یشہدون لہ اخرجہ حمید من طریق ابن جریج ناظم در شرح الصدور گفتہ ہذا الحدیث لطیف صرح
فیہ بنفی الفتنۃ والعذاب معا وقد اجتمع مما ذکرناہ جماعۃ لا یسألون واعمہا کل شہید والتسع الامر فان الشہداء اکثر من ثلثین
افردتہم بکراسۃ انتہی وقال بعض الشراح ولذا اطبق العلماء علی ان المراد بقولہ تفتنون وبفتنۃ القبر سؤال منکر ونکیر والاحادیث
صریحۃ فیہ انتہی وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم ما من مسلم یموت یوم الجمعۃ او لیلۃ الجمعۃ الا وقاہ اللہ فتنۃ القبر وفیہ
ساعۃ الاجابۃ وتکفیر الآثام ویضعف اجر الذاہب الی الصلوۃ بکل خطوۃ اجر سنۃ وانہ خیر ایام الاسبوع وتجتمع فیہ الارواح
اخرجہ احمد والترمذی وحسنہ والبیہقی وباین اشارت کردہ ست ناظم در قول خود وحسن ذاک الترمذی والبیہقی
وکم لہ من شاہد مصدق + قرطبی گفتہ ہذہ الاحادیث لا تعارض احادیث السوال السابقۃ بل تخصہا وتبین
من لا یسأل فی قبرہ ممن یجری علیہ السوال ویقاسی تلک الاہوال وہذا کلہ لیس للقیاس فیہ مدخل ولا مجال للنظر فیہ انما فیہ التسلیم
والانقیاد لقول الصادق المصدوق صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انتہی لکنہ فی مشکل الطحاوی + بنقدہ ضعف فیہ
الراوی + در جمع الشتیت گفتہ لم اقف علی کلام الطحاوی ولا ذکرہ الناظم فی شرح الصدور الا انہ قال الترمذی بعد اخراجہ
حدیث ابن عمر عنہ صلعم انہ حدیث غریب ولیس اسنادہ بمتصل انتہی گویم ودر حدیث جابر ابو موسی رحیمی ست وہو مدنی
تحقیق سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر یمنی گفتہ ونیز مطلع نشدم برافراد سیوطی در بارۂ شہداء ولکن خود آنرا از معنی نظم کردہ
وبذکرش درینجا ارادۂ فائدۂ زائدہ نمودم وآن نظم این ست ؎ روی لنا الاثبات عن خیر الوری + رسولنا
المبعوث من ام القری + بانہ خص بنیل الفضل + جماعۃ کالشہداء فاستملی + من فی سبیل اللہ حقا
قد قضی + کذا الغریق والحریق قد قضی + بذلک المختار والمبطون + ومن بجمع وکذا المطعون + اول
ہر دو در راہ خدا ست وحدیثش را شیخین روایت کردہ اند ودر حدیث ابو ہریرہ ست قال قال رسول اللہ صلعم ما تعدون الشہید
فیکم قالوا یا رسول اللہ من قتل فی سبیل اللہ قال ان شہداء امتی اذا لقلیل قالوا فمن ہم یا رسول اللہ قال من قتل فی سبیل اللہ
فہو شہید ومن مات فی سبیل اللہ فہو شہید ومن مات فی الطاعون فہو شہید ومن مات فی البطن فہو شہید اخرجہ مسلم ومالک
فی الموطا والترمذی قال ابن نعیم اشہد علی ابیک یعنی ابا صالح انہ قال والغریق شہید ہذہ روایۃ مسلم ودر روایت موطا
وترمذی ست ان رسول اللہ صلعم قال الشہداء خمسۃ المطعون والمبطون والغریق وصاحب الہدم والشہید فی سبیل اللہ
فہولاء خمسۃ وآما حریق پس ابن الاثیر در جامع الاصول اخراجش کردہ ولکن نسبتش بسوی احدی نکردہ وبیت اول مشتمل
بر سہ قسم ست وقضی در مصراع اولش بمعنی مات ست ودر ثانی بمعنی حکم پس بیان ہر دو جناس باشد وبیت دوم متضمن
سہ نوع ست وجمع در ان بضم جیم وکسر آن زنی ست کہ در نفاس بمیرد وآنرا نسائی از حدیث عقبہ بن عامر مرفوعا
بن امیہ اخراج کردہ وفیہ والنفاس شہادۃ ؎ وصاحب الہدم وذات الجنب + والسل والمحبوس لا لذنب

لکنہ فی مشکل الطحاوی + بنقدہ ضعف فیہ الراوی

واین چهار کس اند و حدیث صاحب هدم و حدیث ذات الجنب را ابن الاثیر در جامع الاصول آورده و برای آن بیاض
گذاشته و سیوطی ذکرش در جامع صغیر از حدیث جابر بن عتیک کرده و منسوب بسوی احمد و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن
حبان و حاکم ساخته و شیخین و ترمذی آنرا از حدیث ابو هریره آورده اند و اما صاحب سل پس اخراجش ابو الشیخ از حدیث عبادة
بن صامت باین لفظ نموده السل شهادة و طبرانی آنرا از حدیث سلمان و احمد از حدیث انس بن خنیس روایت کرده اند و اما
مجبون بغیر نسب چون مجبون بسیر و پس اخراجش ابن منده از حدیث علی علیه السلام نموده ﴿ وکذالک المقتول دون اهله او دینه او ماله فاستمل
او دمه و من حبی علیه بحیره او فرس لدیه او لدغته هامة او من سبع له افتراس و کذالک من صرع عن دابة ثم بالشریق و
عاشق عف عن العشیق حاصل آنکه در بیت اول و سوم سه نفر ذکر یافته و در بیت دوم و چهارم دو دو نفر مذکور اند
پس چهار نفر اول را یعنی سه از بیت اول و اول از بیت دوم ابو داود و ترمذی و نسائی از حدیث سعید بن زید باین لفظ
روایت نموده اند قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم یقول من قتل دون ماله فهو شهید و من قتل دون دمه فهو شهید
و من قتل دون دینه فهو شهید و من قتل دون اهله فهو شهید و شش نفر پسین را طبرانی در معجم کبیر خود از حدیث ابن عباس و عقبه
بن عامر روایت کرده قال الشارح و نیز عشیق را دیلمی در مسند فردوس و خطیب در تاریخ خویش از ابن عباس و عایشه بسند ضعیف
باین لفظ اخراج کرده من عشق و عف ثم مات مات شهیدا و حافظ ابن القیم گفته انه حدیث یرویه سوید بن سعید و قد انکره
حفاظ الاسلام علیه قال ابن عدی فی کامله هذا احد ما انکر علی سوید و کذا ذکره البیهقی و ابن طاهر فی الذخیرة والتذکرة و ابن الجوزی
وعده فی الموضوعات سید علامه محمد بن اسمعیل گفته قلت والصواب فی الحدیث انه من کلام ابن عباس فغلط سوید فی رفعه
انتهی و حافظ ابن القیم رح در زاد المعاد ادعای وضع این حدیث کرده بالتفصیل والاطناب و همچنین در حدیث عایشه گفته
نحن نشهد ان عایشة ما حدثت بهذا عن رسول الله صلعم قط بعده ضعفت رفع حدیث از جمیع طرق ذکر کرده بعده گفته
ان صح عن ابن عباس فلا یحمل تحته حتی یصیب بعده و یعف لسد و یکتم بسد و هذا لا یکون الا مع قدرته علی حشو قد ایثار محبة الله
و خوفه و رضاه و هذا احق من دخل تحت قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی المأوی و تحت قوله سبحانه و لمن خاف مقام ربه جنتان انتهی ﴿ کذالک من یقتل دون مظلمه
او جاره قال به من علمه + اول را نسائی و ضیا از حدیث سوید بن مقرن و احمد از حدیث ابن عباس آورده
و ثانی را ابن عیاش از حدیث انس روایت نموده ﴿ و من اتاه الموت و هو فی الطلب للعلم او عن اهله قد
اغترب + یعنی و دیگر هر کرا موت آمده و در طلب علم بود یا از اهل خود مغترب بود این هر دو شهید اند اول را ابو نعیم
و بزار از ابی هریره و ثانی را ابن ماجه از حدیث ابن عباس و دار قطنی از حدیث ابن عمر اخراج کرده اند و صححه الدارقطنی
و اخرجه ابو بکر الخرائطی من حدیث انس و ابی هریرة و الصابونی من حدیث جابر و الطبرانی من حدیث عنترة ﴿
و صاحب الحمی و من تردی + فی نحو بیر و کذالک النفسا + و این سه کس اند اول را دیلمی در مسند الفردوس از انس

از حدیث انس و ثانی را طبرانی از حدیث عنترہ اخراج کردہ اند و ثالث زن غیرت دار بر زوج خود ست کہ از غیرت بمیرد
؎ ومن نھی عن منکر و من امر + بالعرف فلحظ ما اتی به الخبر + و این را ابن عساکر از حدیث علی علیہ السلام آورد
؎ وسائل بصدق الشھادہ + ومن اتی بھذہ العبادہ + سائل شہادت براستی را مسلم از حدیث انس
باین لفظ روایت کردہ من سأل اللہ الشھادۃ بصدق بلغہ اللہ منازل الشھداء و تفسیر قول او بھذہ العبادہ این بیت ست
؎ صوم ثلثة من کل شھر + محافظًا علی الضحی والوتر + و این را طبرانی در معجم کبیر بسند حسن از حدیث ابن عمر باین
لفظ اخراج کردہ من صلی الضحی و صام ثلثة ایام من الشھر ولم یترک الوتر فی حضر ولا سفر کتب لہ اجر شھید ؎ و مستعیذ
فی الصباح وللمسا + ثلاث مرات وکان دارسا + ثلث ایات ختم الحشر ا + وانس لمن والا الذکرا +
و این را ترمذی از معقل بن یسار باین لفظ روایت کردہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم من قال حین یصبح ثلث
مرات اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورۃ الحشر وکل اللہ بہ سبعین الف ملک یصلون
علیہ حتی یمسی وان مات فی ذالک الیوم مات شھیدا ومن قالھا حین یمسی کان بتلک المنزلۃ و مصراع چہارم اشارت ست
بسوی اخراج خرایطی از انس باین لفظ من قرأ سورۃ الحشر الحدیث ؎ ومن علی طھر الجواد قد مضی +
مرابطا و راضیا حال القضا + اول را مسلم از حدیث ابوہریرہ و ثانی را آجری از انس روایت نمودہ ؎ و
قائل فی مرض المنون + ما قال ذو النون ببطن النون + منون بفتح میم بمعنی موت ست و منہ ریب المنون
و ذو النون لقب نبی اللہ یونس بن متی علیہ السلام ست و قول او ہمانست کہ او تعالی در کتاب عزیز حکایتش فرمودہ
لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ؎ کررہ فی العدد اربعینا + واخر المنقول ما دوینا +
و این حدیث را حاکم در مستدرک از حدیث سعد بن ابی وقاص مرفوعا روایت نمودہ و قول شارح ؎ وزدنا اذن بالحسنات +
وفقنا اللہ الی الصواب + مفعول ثانی قول وی رویناہ ست و حدیثش را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کردہ
؎ وصل یارب علی محمد + والال والاصحاب اہل الرشد + و برین ست ابیات سید محمد بن اسمعیل امیر
کہ در بارۂ شہدا جمع کردہ بود منتہی شدند و اگرچہ حضرت سید رحمہ اللہ تعالی بر کتاب مختصر سیوطی درین باب مطلع نشدہ
کما نقلنا عنہ اولا لیکن بحر سطور تجاوز اللہ عن سیئاتہ و ختم لہ بالحسنی و ادخلہ فی جناتہ بران واقف گشتہ و نامش
ابواب السعادہ فی اسباب الشہادہ ست و در ان سیوطی پنج شہادت مبطون و مطعون و غریق و صاحب ہدم و شہید
فی سبیل اللہ را از حدیث متفق علیہ ابوہریرہ آوردہ و شہادت صاحب ذات الجنب و صاحب حریق و جمع را باخراج مالک در موطا
و احمد و ابوداود و نسائی و حاکم در مستدرک و ابن حبان و بیہقی در شعب از حدیث جابر بن عتیک حوالہ کردہ و در حدیث
بطن کہ نزد طبرانی از سلمان ست گفتہ قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستسقاء او الاسہال علی قولین للعلماء و از
معجم کبیر طبرانی از حدیث عتبہ بن عبد اللہ مرفوعا آوردہ یأتی الشہداء والمتوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

نحن شہداء فیقال انظروا فان کانت جراحاتہم کجراح الشہداء فتسیل دماً کریح المسک فہم شہداء فیجدونہم کذلک واز
ابن عمر باخراج ابونعیم آوردہ قال المرأة فی حملہا الی وضعہا الی فصالہا کالمرابط فی سبیل اللہ فان ماتت فیما بین ذلک فلہا
اجر شہید وگفتہ اسنادہ ضعیف واز ابن ماجہ از حدیث ابن عباس مرفوعاً آوردہ موت الغریب شہادة گویم بیہقی گفتہ
اشار البخاری الی تفرد ہذیل بن الحکم بہذا وہو منکر الحدیث قال البیہقی وروی من وجہ آخر اضعف من ہذا ثم اخرج عن
ابی ہریرة عن النبی صلعم قال من مات غریباً مات شہیداً لیکن شہادت غربت در حدیث علی نزد ابن عساکر وحدیث عنترہ
وغیرہما آمدہ واین دلیل ست برآنکہ حدیث را اصلی ہست واز صابونی در مأتین از حدیث جابر آوردہ موت المسافر
شہادة واز انس نزد دیلمی مرفوعاً آوردہ الحمی شہادة واز ابن عباس نزد احمد بسند صحیح مرفوعاً روایت کردہ من قتل دون
مظلمتہ فہو شہید وگفتہ اخرج الطبرانی والحاکم فی المستدرک وقال صحیح علی شرط الشیخین عن ام سلمة رضی اللہ عنہا قالت
قال رسول اللہ صلعم من ادّی زکوة مالہ طیب النفس بہا یرید بہا وجہ اللہ تعالی والدار الآخرة لم یغیب شئ علیہ من مالہ فقدی
علیہ فی الحق فاخذ سلاحہ فقاتل فقتل فہو شہید وگفتہ کہ بزار از ابی عبیدة بن الجراح روایت نمودہ قال قلت یا رسول اللہ
ای الشہداء اکرم علی اللہ قال رجل قام الی امام جایر فامرہ بمعروف ونہاہ عن منکر فقتلہ وللبیہقی عن ابی ہریرة مرفوعاً
المجنوب شہید ابوداود از ام حرام از آنحضرت صلعم روایت کردہ المائد فی البحر الذی یصیبہ القیء لہ اجر شہید وبزار وطبرانی بسند حسن از ابن مسعود مرفوعاً
آوردہ اند قال ان اللہ کتب الغیرة علی النساء والجہاد علی الرجال فمن صبر منہن کان لہا اجر شہید واخرج حمید بن میمونة فی فضل الاعمال مرفوعاً من مات یوم الجمعة
کتب لہ اجر شہید ووقی فتنة القبر واخرج مسلم مرفوعاً من طلب الشہادة صادقاً اعطیہا ولو لم تصبہ ومثلہ عند احمد والنسائی والحاکم والطبرانی فی معجمہ الکبیر
واخرج الطبرانی فی الاوسط عن عایشة مرفوعاً من قال کل یوم خمساً وعشرین مرة اللہم بارک لی فی الموت وفی ما بعد الموت
ثم مات علی فراشہ اعطاہ اللہ اجر شہید وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلعم المتمسک بسنتی عند فساد امتی لہ اجر
شہید اخرجہ الطبرانی فی الاوسط واین حدیث بشارت عظمی ست برای غرباء این زمان کہ دست بسنت مطہرہ زدہ اند و
دامن از غبار تقلید برافشاندہ ملام ومرمی اعداء دین بہر حجر ومدر شدہ اند وابن عمر گفتہ قال رسول اللہ صلعم التاجر
الصدوق الامین مع الشہداء اخرجہ الحاکم واخرج مثلہ عن ابی سعید ایضاً وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلعم من
جلب طعاماً الی مصر من امصار المسلمین کان لہ اجر شہید اخرجہ الدیلمی وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم المؤذن المحتسب
کالشہید المتشحط فی دمہ واذا مات لم یعذب فی قبرہ اخرجہ الطبرانی وحسن از حال ہروی پرسیدند کہ شیخ غسل کردہ واز
بر دوش بہر گشت یا لباس شہادة اخرجہ ابن ابی شیبة فی مصنفہ وغیرہ گفتہ حلاق لو اول ابو سفیان بن الحرب را
ببرید و وی دران بہر دلیس گمان کردند کہ وی شہید ست گویم معتبر درین مقام اخبار مرفوعہ ست نہ آثار موقوفہ ودر موت
ہر مومن بہر وجہ کہ بمیرد شہادت ست علی بن ابی طالب گفتہ محبوس سلطان ومضروب وہر مومن مات شہید ست
اخرجہ ابن مندة ودر حدیث انس آمدہ کہ ہر کہ یکبار بر من درود فرستد حق تعالی در عوض آن بر وی دہ مرتبہ درود فرستد

وهرکه بر من ده مرتبه درود فرستد حق تعالی درعوض آن بر وی صد مرتبه درود فرستد وهرکه بر من صد بار درود فرستد حق تعالی درمیان هر دو چشم او براءة من النفاق وبراءة من النار نویسد وروز قیامت هم مسکن شهدا دهد اخرجه الطبرانی فی الاوسط والصغیر ودر حدیث حذیفه بن الیمان آمده که هرکه در اول صبح وشام بگوید اللهم انی اشهدک بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک صلی الله علیه وآله وسلم ابوء بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت ودران روز یا شب بمیرد شهید بمیرد اخرجه الاصبهانی فی الترغیب ودر حدیث طویل ابوهریره نزد بیهقی مرفوعا آمده الخارعن دابته فی سبیل الله شهید ودر حدیث ابن عباس مرفوعا الغرق شهید اخرجه الطبرانی ووی کسی ست که از برق بمیرد الی غیر ذلک مما قاله رحمه الله تعالی وبالجمله سیوطی وغیره شهدای امت مرحومه را بسیار نقل کرده اند اگرچه افضل واکمل ایشان همان مقتول فی سبیل ست اما بقیه شهدا را نیز نصیبی از اجر ست که عامه موتی را نیست وفضل الله واسع ورحمته قریب وچون این بحث تمام شد حالا عود میکنیم بسوی شرح ابیات تثبیت گفت ناظم رح السابع القاری کل لیله + تبارک الملک یرید نیله + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم ان سورة من کتاب الله ما هی الا ثلثون آیه شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی بیده الملک اخرجه احمد وابوداود والترمذی وحسنه والنسائی وابن ماجه وابن حبان والحاکم وصححه وابن مردویه والبیهقی فی شعب الایمان واللفظ للترمذی وعن انس قال قال رسول الله صلعم سورة فی القرآن خاصمت عن صاحبها حتی ادخلته الجنة تبارک الذی بیده الملک اخرجه الطبرانی فی الاوسط وابن مردویه والضیا فی المختارة وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلعم خباءه علی قبر وهو لا یحسب انه قبر فاذا فیه انسان یقرء سورة الملک حتی ختمها فاتی النبی صلعم فاخبره فقال صلعم هی المانعة هی المنجیة تنجیه من عذاب القبر اخرجه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب والحاکم وابن مردویه وابن نصر والبیهقی فی الدلائل وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم تبارک هی المانعة من عذاب القبر اخرجه ابن مردویه وعن رافع بن خدیج وابی هریرة انهما سمعا رسول الله صلعم یقول انزلت علی سورة تبارک وهی ثلثون آیه جملة واحدة وهی المانعة فی القبور اخرجه ابن مردویه وعن ابن عباس انه قال لرجل الا اتحفک بحدیث تفرح به قال بلی قال اقرء تبارک الذی بیده الملک وعلمها اهلک وجمیع ولدک وصبیان بیتک وجیرانک فانها المنجیة والمجادلة تجادل یوم القیامة عند ربها لقارئها وتطلب له ان تنجیه من عذاب النار وینجو بها صاحبها من عذاب القبر قال رسول الله صلعم لوددت انها فی قلب کل انسان من امتی اخرجه احمد فی مسنده واللفظ له والطبرانی والحاکم وابن مردویه وعن ابن مسعود قال یؤتی الرجل فی قبره فیؤتی من قبل رجلیه فتقول رجلاه لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقوم علینا بسورة تبارک الملک ثم یؤتی من قبل راسه فیقول لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقرء فی سورة الملک فهی المانعة تمنع من عذاب القبر وهی فی التوراة سورة الملک من قراها فی لیلة فقد اکثر واطیب اخرجه ابن الضریس والطبرانی والحاکم وصححه والبیهقی فی شعب الایمان ودر

معنی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در در منثور بذکرش پرداخته و در آنچه درینجا ذکر کردیم مقنع و بلاغ است ففیه

اخبار ذوات عدة + وبعضهم ضم الیها السجدة + یعنی در منجی بودن سورهٔ تبارک از عذاب قبر اخبار کثیره از آنحضرت صلعم وارد شده چنانکه نبذی از آن گذشته و از صحابه هم آثار درین باب آمده ابن مسعود گفته من قرء سورة الملک کل لیلة عصم من فتنة القبر و بعض ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد وتر میخواندند و آنرا ضم سورهٔ سجده با سورهٔ تبارک درین خاصه پس دارمی در مسند خود از خالد بن معدان آورده قال بلغنی ان الم التنزیل تجادل عن صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فشفعنی فیه وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه وانها تکون کالطیر تجعل جناحها علیه فتشفع له وتمنعه من عذاب القبر وفی تبارک مثله وکان خالد لایزال یقرأهما و نیز دارمی و ترمذی از جابر روایت نموده اند کان النبی صلعم لاینام حتی یقرء تنزیل السجدة وتبارک و آنرا هر مرفوعا آمده من قرء الم السجدة وتبارک قبل النوم نجا من عذاب القبر ووقی فتان القبر گوییم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیف است و با جمله این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و باقی مانند آنانکه بمرتبهٔ شهدا میرسند با آنکه مسئول می شوند و آن نه کس اند که ذکر آنها مع حوالهٔ ادله گذشت و مستفاد ازین روایات آنست که سوال منکر و نکیر منجملهٔ عذاب قبر است زیراکه ناظم هفت کس را از آن مستثنی کرده و برای آنها استدلال با دله واله بر عدم عذاب قبر نموده پس درینجا ذکر حدیثی جامع خلال جمله از خیر دافع برای عذاب قبر بکنیم تا افاده تمام گردد حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفته وقد جاء فی نجی من عذاب القبر حدیث فیه الشفا رواه ابوموسی المدینی وبنی علیه فی کتابه الترغیب والترهیب وجعله شرحاله ورواه من حدیث ابی الفرج بن فضالة حدثنا هلال ابوجبلة عن سعید بن المسیب عن عبدالرحمن بن سمرة قال خرج علینا رسول الله صلعم ونحن فی صفة فی المدینة فقام علینا فقال انی رایت البارحة عجبا رأیت رجلا من امتی اتاه ملک الموت لیقبض روحه فجاءه بره بوالدیه فرد ملک الموت عنه ورأیت رجلا من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من ذلک ورأیت رجلا من امتی قد احتوشته الشیاطین فجاءه ذکر الله فطرد الشیاطین عنه ورأیت رجلا من امتی قد احتوشته ملائکة العذاب فجاءته صلوته فاستنقذته من ایدیهم ورأیت رجلا من امتی یلهث عطشا کلما دنی من حوض منع منه فجاءه صیامه شهر رمضان فاسقاه وارواه ورأیت رجلا من امتی والنبیون قعود حلقا حلقا کلما قعد الی حلقة طرد فجاءه غسله من الجنابة فاخذ بیده فاقعده الی جنبی ورأیت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة وعن یمینه ظلمة وعن شماله ظلمة ومن فوقه ظلمة وهو متحیر فیه فجاءه حجه وعمرته فاستخرجاه من الظلمة وادخلاه النور ورأیت رجلا من امتی یتقی بوجهه وهج النار وشرره فجاءته صدقته فصارت سترة بینه وبین النار وظللت علی رأسه ورأیت رجلا من امتی یکلم المؤمنین ولا یکلمونه فجاءته صلته لرحمه فقالت یا معشر المسلمین انه کان وصولا الرحمه فکلموه فکلمه المؤمنون وصافحوه وصافحهم ورأیت رجلا من امتی قد احتوشته الزبانیة فجاءه امره بالمعروف ونهیه عن المنکر فاستنقذه من ایدیهم وادخله فی ملائکة الرحمة ورأیت

رجلا من امتی جاثیا علی رکبتیه وبینه وبین الله حجاب فجاء حسن خلقه فاخذ بیده فادخله علی الله عز وجل ورأیت رجلا
من امتی قد ذهبت صحیفته من قبل شماله فجاء خوفه من الله فاخذ صحیفته فوضعها فی یمینه ورأیت رجلا من امتی خف میزانه فجاء
افراطه فثقلوا میزانه ورأیت رجلا من امتی قائما علی شفیر جهنم فجاءه رجاؤه فی الله فاستنقذه من ذلک ومضی ورأیت رجلا
من امتی قد هوی فی النار فجاءته دمعته بکی من خشیة الله فاستنقذه من ذلک ورأیت رجلا من امتی قائما علی الصراط کما
یرعد السعفة فی ریح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسکن رعدته ومضی ورأیت رجلا من امتی یزحف علی الصراط ویحبو احیانا
ویتعلق احیانا فجاءته صلوته علیّ فاقامته علی قدمیه وانقذته ورأیت رجلا من امتی انتهی الی ابواب السماء فغلقت الابواب
دونه فجاءت شهادة ان لا اله الا الله ففتحت له الابواب وادخلته الجنة قال ابو موسی المدینی هذا حدیث حسن جدا بعده
ابن القیم گفته وسمعت شیخ الاسلام یعنی ابن تیمیه رح یعظم امر هذا الحدیث وقال اصول السنة تشهد له وهو من احسن الاحادیث
انتهی وگذشت که خواندن قل هو الله احد در مرض موت سبب عدم افتتان در قبر وامن از ضغطه او ست واصبهانی در
ترغیب وترهیب از ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا صلعم من صلی بعد المغرب رکعتین فی لیلة الجمعة یقرء فی کل واحد
منهما فاتحة الکتاب واذا زلزلت الارض خمسین مرة هوّن الله علیه سکرات الموت واعاذه من عذاب القبر ویسّر له الجواز
علی الصراط یوم القیامة وذکره الناظم فی شرح الصدور وقد نقل فیه ایضا ما معناه من قال کل یوم لا اله الا الله الملک الحق
المبین مائة مرة امن فتنة القبر والله اعلم **سوال الکافر واطفال المشرکین** یعنی این بیان اختلاف درین است

قال ابن عبد البر فیما نقلوا + الکافر الصریح لیس یسأل + وانما السؤال للمنافق + ومنهم کما دل

حدیث الصادق + والقرطبی خالف وابن القیم + والارجح الاول عندی فافهم + گفته است ابن
عبد البر که آثار دالة علی ان لا یکون السوال الا للمؤمن او منافق واما الکافر الجاحد المبطل فلیس ممن یسأل عن ربه ودینه
ونبیه وحافظ ابن القیم رح بعد نقل این قول زیاده کرده وگفته القرآن والسنة تدل علی خلاف هذا القول وان السؤال
للکافر والمسلم قال الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ویضل الله
الظالمین ویفعل الله ما یشاء وقد ثبت فی الصحیح انها نزلت فی عذاب القبر حین یسأل من ربک وما دینک ومن نبیک
وفی الصحیحین عن انس بن مالک ان النبی صلعم قال اذا وضع المیت فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم وذکر الحدیث
وزاد البخاری والمنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس فیقال
لا دریت ولا تلیت ویضرب بمطرقة حدید ویصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین هکذا فی البخاری واما الکافر والمنافق
بالواو انتهی گویم حافظ ابن حجر رح در فتح الباری بعد ذکر حدیث بخاری گفته واما المنافق والکافر کذا فی هذه الطرق بواو
العطف وتقدم فی باب خفق النعل بلفظ واما المنافق او الکافر بالشک وفی روایة ابی داود وان الکافر اذا وضع وکذا لابن
حبان من حدیث ابی هریرة وکذا فی حدیث البراء الطویل وفی حدیث ابی سعید عند احمد وان کان کافرا او منافقا بالشک وله

فی حدیث اسماء فان کان فاجرا او کافرا وفی الصحیحین من حدیثهما واما المنافق والمرتاب وفی حدیث جابر عند عبدالرزاق وحدیث
ابی ہریرة عند الترمذی واما المنافق وفی حدیث عائشة عند احمد وابی ہریرة عند ابن ماجة واما الرجل السوء وللطبرانی من
حدیث ابی ہریرة وان کان من اہل الشک فاختلفت ہذہ الروایات لفظا وہی مجتمعة علی ان الکافر والمنافق یسأل ففیه
تعقب علی من زعم ان السوال انما یقع لمن یدعی الایمان ان محقا وان مبطلا ومستندہم فی ذلک ما رواہ عبدالرزاق من طریق
عبید بن عمیر احد کبار التابعین قال انما یفتن رجلان مومن ومنافق واما الکافر فلا یسأل عن محمد صلعم ولا یعرفه وہذا موقوف
والاحادیث الناصة علی ان الکافر یسأل مرفوعة مع کثرة طرقها الصحیحة فہی اولی بالقبول وجزم الترمذی الحکیم بان الکافر
یسأل بعدہ حافظ ابن حجر کلام ابن القیم که بدان تعقب ابن عبدالبر کردہ ذکر نمودہ وآنرا مقرر فرمودہ پس عجب ست که از
سیوطی ست که چه قسم در اشباتش کلام ابن عبدالبر راجح گفته باآنکه دلیل بر خلاف کلام ابن عبدالبر قائم ست و در شرح الصدور
گفته ان ما قال القرطبی وابن القیم صحیح وانه لم تجمع بینهما فی شیء من الاحادیث وانما ورد فی بعضها ذکر المنافق وفی بعضها
ذکر الکافر وہو محمول علی ان المراد به المنافق بدلیل قوله فی حدیث اسماء واما المرتاب والمنافق ولم یذکر الکافر انتہی که ہیچ از کلام
حافظ ابن حجر که از شیخ سیوطی ست معلوم شد که جمع میان ہر دو در الفاظ احادیث وارد شدہ کما نقلنا او باالجملہ این ہمه
در بارہ کافر مکلف ست بر ہیئت که باشد واما صغیر پس ناظم گفته والوقف عن سؤال طفل المشرک + یقال عن
ابی حنیفة یعنی امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی رح در مسئول بودن طفل صغیر مشرک توقف کردہ وشاید که
وجہ توقف آنست که سوال خاصہ این امت نیست وگذشت که ہمه اطفال مسئول نمی شوند واللہ اعلم احکم الملکین و
صفتہما در جمع التشتیت ہمین قدر گرفته ودر بعض نسخ لفظ کیفیة السوال زیادہ آمدہ وہمین صواب ست زیراکه
این کیفیت در ابیات این باب مذکور شدہ لیکن چه ترکیب غیر ظاہر ست اللہم مگر مسوہ قلم کاتب کتاب باشد اذا تولی الناس
من بعد الدفن + ردت الیه روحه الی البدن + کلام ناظم مشعر ست بر ردّ روح بعد دفن ست وظاہر الفاظ احادیث
رد آن قبل دفن ست در شرح الصدور در باب معرفت میت غاسل وحمل خود را وسماع او قول قائلین را گفته عن
عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلعم ما من میت یوضع علی سریرہ فیخطی به ثلاث خطا الا تکلم بکلام یسمعه اللہ من یشاء
الا الثقلین الجن والانس یقول یا اخوتاہ ویا حملة نعشاہ لا تغرنکم الدنیا کما غرتنی ولا یلعبن بکم الزمان کما لعب بی خلفت
ما ترکت لورثتی والدیان یوم القیامة یخاصمنی ویحاکمنی وانتم تشیعونی وتدعونی اخرجه ابن ابی الدنیا فی القبور واخرج
الشیخان عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلعم اذا وضعت الجنازة واحتملها الرجال علی اعناقهم فان کانت صالحة
قالت قدمونی قدمونی وان کانت غیر صالحة قالت یا ویلہا این تذہبون بہا یسمع صوتہا کل شیء الا الانسان ولو سمعه
الانسان لصعق وعنه ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله ویحمله ویکفنه ومن یدلیه فی حفرته اخرجه احمد
وابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط والمروزی وابن منده وظاہر این احادیث عود روح بسوی میت ست در حال قبل

ودن او ست گر آنکه بکر بن عبد الله مزنی گفته بلغنی انه ما من میت یموت الا و روحه فی ید ملک الموت فهم یغسلونه و
یکفنونه وهو یری ما یصنع اهله اخرجه ابن ابی الدنیا و حذیفه گفته ان الروح فی ید الملک و الجسد یقلب فاذا حملوه تبعهم فاذا
وضع فی القبر بثه فیه اخرجه البیهقی مگر آنکه مزنی تابعی ست و ثانی موقوف پس اگر این آثار صحیح شود و رفع آن ثابت
گردد صلح تقیید برای احادیث معرفت میت بغاسل خود و کلام فوق نعش فقط بروح باشد در شرح این منظومه
گفته که چون روح برآید او را باسمان می برند اگر صالح ست درهای آسمان برای او مفتوح میگردد تا آنکه سجده زیر عرش
میکند و حق تعالی میفرماید بنویسید کتاب بنده مرا در علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چه من او را از زمین آفریده ام
و دران اعاده او کنم و ازان او را بار دیگر برآورم پس روح رجوع بارض میکند و غسل جسد خود را می بیند و در بعض روایات
آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید دران و اگر غیر صالح ست برای او فتح ابواب سما نمی شود و
بعد تسویه تراب بروی در جسد می درآید از برای سوال انتهی بعده ناظم گفته وکله یجبی لدی الجمهور لا جزوه
لظاهر المأثور + احادیث صحیحه وارد اند بآنکه روح عود میکند بسوی میت و وی برخاسته در قبر می شنید و مخاطب
میگردد و این ظاهر ست در آنکه حیات کامله با جمیع اجزاء وست بهم میرسد و ناظم در شرح صدور از فتاوای حافظ
ابن حجر رح نقل کرده که وی پرسیده شد از قعود میت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او نائم ست
گفت انه یبعد لکن ظاهر الخبر ان الروح تحل فی نصفه الاعلی انتهی و در جمع الشتیت گفته ولا اعرف الخبر الذی اشار الیه انتهی
حافظ ابن القیم نوشته الاحادیث مصرحة باعادة الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها الحیوة المعهودة التی
یقوم بها الروح بالبدن ویحتاج الی الطعام ونحوه انما یحصل بها للبدن حیوة اخری یحصل بها الامتحان بالسوال وکما
ان حیاة النائم وهو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم اخ الموت ولا ینفی عن النائم اطلاق الحیوة فکذلک حیاة
المیت عند الاعادة غیر حیاة الحی وهی حیاة لا ینفی عنها اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة والموت کما ان
النوم متوسط بینهما ولا دلالة فی الحدیث فی انها حیاة مستقرة وانما یدل علی تعلق ما لها بالبدن وهی لا تزال متعلقة
به وان بلی وتمزق وتقسم وتفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیه رح الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
وقت السوال وسوال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعفرانی وحکی عن جریر وانکره الجمهور وقابلهم آخرون
فقالوا السوال للروح بلا بدن قاله ابن حزم و آخرون منهم ابن عقیل وغلط والا لم یکن للقبر بذلک اختصاص انتهی سید علامه
محمد بن اسمعیل رح گفته قلت الاحادیث کما قال ابن تیمیه دالة علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل فالسوال للروح
فی البدن انتهی وجاء فی المنکر والنکیر + وصفهما بین الوری شهیر + در جمع الشتیت گفته کذا فیما رأیناه
من الابیات ویحسن ان یکون القافیة مقیدة فتوقف بالسکون علی الراء قبلها والا کان لحنا لان الشهیر خبر وصفهما
انتهی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاء لفظ جاءه آمده و در صورت نکیر و شهیر را برفع و اشباع می توان خواند و تسمیه

ملکین بمنکر و نکیر در حدیث انس مرفوعاً آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول ست حکیم ترمذی گفته و سمیا منکرا و نکیرا لان صفتهما
لا تشبه خلق الآدمیین ولا خلق الملائکة ولا خلق البهائم بل هما خلق بدیع لیس فی خلقتهما انس للناظرین الیهما جعلهما الله
تعالیٰ تکرمة للمؤمن لیثبته و یبصره و هتکا لستر المنافق فی البرزخ من قبل ان یبعث حتی یحل علیه العذاب انتهی جعدان
ازرقان اسودان + شعرهما یسحبه الرجلان + جعد بفتح جیم ست در نهایه گفته جعد در صفات رجال یدح و ذم
هر دو باشد پس معنی مدح آنست که شدید الاسر و الخلق باشد یا جعد الشعر ضد سبط باشد زیراکه سبوطت اکثر در شعور عجم ست
انتهی و لفظ جعدان را در وصف ملکین ابن المبارک در زهد و ابن ابی شیبه و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
و فیه فجاءک ملکان ازرقان جعدان الحدیث و گویا که مراد شدت خلق ست والله اعلم و اما اسودان ازرقان پس ترمذی
از ابوہریرہ آورده قال قال رسول الله صلعم اذا قبر المیت او قال احدکم اتاه ملکان اسودان ازرقان فیقال لاحدهما المنکر
و للآخر النکیر الحدیث و اما مضمون مصراع ثانی پس در حدیث تمیم داری ست نزد ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا در شرح
الصدور بطوله سوق کرده و فیه یبعث الله ملکین ابصارهما کالبرق الخاطف و اصواتهما کالرعد القاصف و انیابهما
کالصیاصی و انفاسهما اللهب یطآن فی اشعارهما بین منکبی کل واحد منهما مسیر کذا و کذا قد نزعت منهما الرأفة و الرحمة
الا بالمؤمنین یقال لهما نکیر و منکر فی ید کل واحد منهما مطرقة لو اجتمع علیها الثقلان لم یقلوها الحدیث و ازینجا معلوم شد صحت
قول ناظم رح صوتهما کمثل رعد قاصف + والعین تروی مثل برق خاطف + و بیهقی در کتاب عذاب القبر
از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض فحفر لک ثلاثة اذرع و شبر فی ذراع
و شبر ثم اتاک منکر و نکیر اسودان یجران اشعارهما کان اصواتهما الرعد القاصف و کان اعینهما البرق الخاطف یحفران الارض
بانیابهما فاجلساک فزعا فتلتلاک و توهلاک قال یا رسول الله و انا یومئذ علی ما انا علیه قال نعم قال اکفیکهما باذن الله
و ابن ابی الدنیا و بعث و حاکم در تاریخ و بیهقی در عذاب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
صلعم کیف انت اذا کنت فی اربعة اذرع فی ذراع و رایت منکرا و نکیرا قلت یا رسول الله و ما منکر و نکیر قال فتانا القبر
یبحثان بانیابهما و یطآن فی اشعارهما اصواتهما کالرعد القاصف و ابصارهما کالبرق الخاطف معهما مرزبة لو اجتمع علیها
اهل منی لم یطیقوا رفعها هی علیهما ایسر من عصای هذه فامتحناک فان تعاییت او تلویت ضرباک بها ضربة تصیر بها
رمادا قلت یا رسول الله و انا علی حالتی هذه قال نعم قال اذا اکفیکهما و طبرانی در اوسط و ابن مردویه از ابوہریرہ روایت
نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله صلعم فلما فرغ من دفنها و انصرف الناس قال انه الآن یسمع خفق نعالکم اتاه
منکر و نکیر اعینهما مثل قدور النحاس و انیابهما مثل صیاصی البقر و اصواتهما مثل الرعد فیجلسانه فیسألانه ما کان یعبد و ما
نبیه الحدیث او کفتل ورجی من نحاس + وکاللهیب شبه الانفاس + یعنی چشمهای ایشان مثل دیگهای
نحاس باشد از شدت حمرت و انفاسهما همچو زبانهٔ آتش هرگاه که از ایشان نفس راست کنند از دهن ایشان شعله بر آید و نعوذ بالله منه

وهو الذی یثبت المؤمنین بالقول الثابت قد عفی الارض بانیاب تری + مثل صیاصی بقر قد اثرا +
صیاصی بمهملتین بمعنی قرون بقر واحدش صیصیه ست بالتخفیف واین رویت بچشم سر باشد و دندانها از زمین بر آمده
و مثل شاخهای گاو و انگشته تا زمین رسیده و زمین را بطول و قوت خود کاویده تا بیت برسند و معیصا موذیه
او بجمع + اهل صنی لرفعها لو تقع + هر زبه عمود حدید را گویند و اصلش مدقه ست که بدان حنظه را بکوبند قال القاضی
صدر الدین المناوی فی تخریج احادیث المصابیح وحدیث این مضمون گذشته و مراد باہل منی جمع جن و انس اعظم ست نه حصر
و تخصیص عدم رفعش بنا بر ثقل باشد و در دست ایشان هیچ پرکاه در دست یکی از بنی آدم بود و نعوذ بالله منه علیهما
الصلوة والسلام + وهكذا الملائك الكرام + گویا مراد ناظم آنست که خلقت ملائکه مخالف خلقت معهود انا سی ست
در جمع التشتیت گفته لان مراده ان الملائکه کلهم فی هذه الخلقة خلقة نکیر و منکر انتهی و در شرح دیگر گفته و هم لقبته الاعمال
عن الیمین و عن الشمال انتهی گوییم یعنی که همه ملائک بهم شکل منکر و نکیر اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود محل تامل ست
چه ظاهر آنست که هول صورت و قبح منظر خاص بایشان ست و لهذا نام ایشان منکر و نکیر مقرر شده و بقیه ملائک به
صور حسنه اند اگر چه خلقت آنها خلاف خلقت معهود انسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکرام بره
و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسمعیل امیر ست که اقتصار بر عبارت مذکوره فرموده و تعرض
باین شبهه نکرد گویا نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین ست فینهرانه و یقعدانه + و بعد ما یقعدانه کا ثنا
آجری در شریعه از ابن مسعود آورده قال اذا توفی العبد بعث الله ملائکة یقبضون روحه فی اکفانه فاذا وضع فی قبره
بعث الله الیه ملکین فینهرانه فیقولان من ربک الحدیث ای یکلمانه بازعاج و یقعدانه جالسا و لیسالانه سوال فتنة و امتحان
واین سوال از سه چیز خواهد بود چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه و دینه سلیبا + و عن نبیه لکی یجیبا +
سلیب بمعنی مسلوب ست یعنی مسلوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده از انجمله یکی حدیث تمیم داری از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ست ان الملکین یقولان له اجلس فیستوی جالسا فی قبره فتسقط اکفانه فی حقوه فیقولان من ربک
و ما دینک و من نبیک الحدیث اخرجه ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ثرثراه ثم تلتلاه + و وهلاه ثم هولاه + در قاموس
گفته الثرثارة والثر التفریق والتبدید کالثرثرة انتهی و هی کثرة الکلام و تردیده و تلتله بمعنی تحریک و اقلاق ست
ای زعزعه و اقلقه و زلزله و هو فی الاصل السوق بعنف و وهله توهیلا ای فزعه و هوله فاهتال ای هاله افزعه بیهقی در
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض الحدیث و قد تقدم
و اخرج ابو نعیم و ابن ابی الدنیا و الآجری فی الشریعة و البیهقی عن عطا بن یسار قال قال رسول الله صلعم لعمر بن الخطاب
کیف بک یا عمر اذا انت مت فقاسوا لک ثلثة اذرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجعوا الیک فغسلوک و کفنوک و حنطوک ثم
احتملوک حتی یضعوک فیه ثم یهیلوا علیک فاذا انصرفوا عنک اتاک فتانا القبر منکر و نکیر صوتهما کالرعد القاصف و ابصارهما

مثل البرق الخاطف فتبتلاک وتنتهرک وهو الاک فکیف بک عند ذلک یا عمر قال یا رسول الله ومعی عقلی قال نعم قال اذن اکفیکهما وهذا مرسل رجاله ثقات وکرر اسواله فی المجلس + ثلاث مرات بلا تانیس + ناظم در شرح الصدور گفته فی روایة انه یسأل فی المجلس الواحد ثلاث مرات وباقی الروایات فی ذلک مطلقة فالمطلق یحمل علی ذلک او یختلف الحال بالنسبة الی الاشخاص انتهی گویم در شرح گفته روایت تکریر ضعیف ست پس صالح تعارض با صحیح نشود ومراد بنفی تانس اتی عاج وعنف ست زیرا که مقام مقام امتحان ست وهی اشد فتنة یلقاها + العبد طوبی للذی یوقاها + یعنی اگرچه برای مرده فتن متعرضه بسیار اند مثل آنکه نزد احتضار شیطان لعین بار بار وآورده گمراه کردن میخواهد وصورت هولی که ذکرش گذشته بنظر می آید وامثال ذلک لیکن این فتنه سخت ترین فتن ست که بنده را پیش می آید وامعنی در حدیث مرفوع نزد جویبر از ضحاک از ابن عباس ثابت شده وفیه انه یقول له الملکان ما دینک فیقول دینی الاسلام فیقول من نبیک قال محمد فیقولان وما یدریک قال قرأت کتاب الله فآمنت به وصدقت وفیه انه عندها وهی اشد فتنة تعرض علی المومن فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فافرشوه من فرش الجنة واکسوه من کسوتها وطیبوه من طیبها ویفسح له فی قبره مد البصر والحدیث سیاتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر وفتنته یبدو له هنالک الشیطان + یومی الیه قاله سفیان + اشارت ست بسوی اخراج حکیم ترمذی در نوادر الاصول از سفیان ثوری که گفت اذا سئل المیت فی قبره تراءی له الشیطان فی صورة فیشیر الی نفسه انا ربک حکیم گفته ویؤیده من الاخبار قوله صلعم عند الدفن اللهم اجره من الشیطان فلو لم یکن للشیطان هناک سبیل ما دعا له بذلک انتهی گویم حکیم اشارت کرده ست بحدیث ابن عمر که نزد ابن ماجه وبیهقی در سنن ست ولفظ حضرت ابن عمر جنازة فلما وضعها فی اللحد قال بسم الله وفی سبیل الله فلما اخذ فی تسویة اللحد قال اللهم اجرها من الشیطان ومن عذاب القبر فلما سوی الکثیب علیها قام جانب القبر ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبیها وصعد روحها ولقها منک رضوانا ثم قال سمعته من رسول الله صلعم واخرج الحکیم عن عمرو بن مرة قال کانوا یستحبون اذا دفنوا المیت ان یقولوا اللهم اعذه من الشیطان الرجیم والف ولام در شیطان برای جنس یا عهد ست چه همه معاصی با هر او ست ومعنی آن چنین ستر دست ولیس عن غیر اعتقاد یسأل + اتی بهذا خبر مفصل + قرطبی گفته اختلفت الاحادیث فی کیفیة السوال والجواب وذلک بحسب الاشخاص فمنهم من یسأل عن بعض اعتقاداته ومنهم عن کلها ویحتمل ان یکون الاقتصار علی البعض عن بعض الرواة واتی به غیره تاما انتهی ناظم عقب این نقل گفته قلت والثانی هو الصواب لاتفاق اکثر الاحادیث علیه نعم فوجد منها خصوصا من روایة ابی داود عن انس فما یسأل عن شیء بعدها ولفظ ابن مردویه انه لا یسأل عن شیء من التکلیفات غیر الاعتقاد خاصة وصرح به فی روایة البیهقی من طریق عکرمة عن ابن عباس فی قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا الآیة قال الشهادة یسألون عنها فی قبورهم بعد موتهم قیل لعکرمة ما هو قال یسألون عن الایمان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وامر التوحید انتهی مخفی نماند که ناظم رح تعرض بذکر جواب میت نکرده وآنچه بر جواب مذکور متفرع می شود پس سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح

برای اتمام افاده توفیه نظام نظم شامل بر جواب سوالی کرده آنچه بران از ثواب و عقاب متفرع می شود در ابیات عدیده بیان فرمود و گفت سه فصل فان تبنه ربّ السما + قال جوابا نافعا عندهما + وجاءه القرآن والصلوة + والصوم والصلات والطاعات + عنه یجادلن وفیه تشفع + فیصرف الشر وعنه یمنع + گویم بزار از معاذ بن جبل روایت نموده قال قال رسول الله صلعم ان البیت الذی یقرء فیه القرآن علیه خیمة من نور یقتدی بها اهل السما کما یقتدی بالکوکب الدری فی لجج البحار وفی الارض القفر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلک الخیمة فتنظر الملائکة من السماء فلا یرون ذلک النور فتلقاه الملائکة من سماء الی سماء فتصلی الملائکة علی روحه فی الارواح ثم تستغفر له الی یوم یبعث وما من رجل یعلم کتاب الله ثم صلی ساعة من لیل الا اوصت به تلک اللیلة الماضیة اللیلة المستانفة ان تنبهه لساعته وان تکون علیه خفیفة واذا مات وکان اهله فی جهازه جاء القرآن فی صورة حسنة جمیلة فوقفت عند راسه حتی یدرج فی اکفانه فیکون القرآن علی صدره دون الکفن فاذا وضع فی قبره وسوی علیه وتفرق عنه اصحابه اتاه منکر ونکیر فیجلسانه فی قبره فیجئ القرآن فیکون بینه وبینهما فیقولان له الیک حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبة انه لصاحبی وخلیلی ولست اخذله علی حال فان کنتما امرتما بشئ فامضیا لما امرتما ودعانی مکانی فانی لست افارقه حتی ادخله الجنة ثم ینطق القرآن الی صاحبه فیقول انا القرآن الذی کنت تجهر بی وتخفینی فانا حبیبک ومن احببته احبه الله لیس علیک بعد مسئلة منکر ونکیر هم ولا حزن فیسأله منکر ونکیر ویصعدان ویبقی هو والقرآن فیقول لأفرشنک فراشا لینا ولادثرنک دثارا حسنا جمیلا کما اسهرت لیلک وانصبت نهارک فیصعد القرآن الی السماء اسرع من طرفة فیسأل الله ذلک فیعطیه ذلک فینزل الیه الف ملک من مقربی السماء السادسة فیجئ القرآن فیحییه فیقول هل استوحشت ما فارقتک منذ فارقتک ان کلمت الله تعالی حتی اخذت لک فراشا ودثارا وجئتک به فقم حتی تفرشک الملائکة فتنهضه الملائکة نهضا لطیفا ثم یفسح له فی قبره اربعمائة عام ثم یوضع له فراش بطانته من حریر اخضر وحشوه المسک الاذفر وتوضع له مراقی عند رجلیه ورأسه من السندس والاستبرق ویسرج له سراجان من نور الجنة عند راسه ورجلیه یزهران الی یوم القیامة فتضجعه الملائکة علی شقه الایمن مستقبل القبلة ثم یؤتی بیاسمین الجنة ویصعدان عنه ویبقی هو والقرآن حتی یبعث الحدیث قال فی شرح الصدور انه حدیث غریب فیه جهالة وانقطاع وورد بهذا اللفظ بطوله من حدیث عبادة بن الصامت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده ان المیت اذا وضع فی قبره انه لیسمع خفق نعالهم حین یولون عنه فاذا کان مومنا کانت الصلوة عند راسه والزکوة عن یمینه والصوم عن شماله وفعل الخیرات والمعروف والاحسان الی الناس من قبل رجلیه فیؤتی من قبل راسه فتقول الصلوة لیس قبلی مدخل فیؤتی عن یمینه فتقول الزکوة لیس قبلی مدخل فیؤتی من قبل رجلیه فیقول فعل الخیرات والمعروف والاحسان الی الناس لیس قبلی مدخل فیقال له اجلس فیجلس وقد مثلت له الشمس قد قربت من الغروب فیقال له اخبرنا عما نسألک فیقول دعونی حتی اصلی فیقال انک ستفعل فاخبرنا عما نسألک فیقول عما تسألونی فیقال ما تقول فی هذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلعم فیقول اشهد انه رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءنا بالبینات من عند ربنا وصدقنا واتبعنا فیقال له صدقت علی هذا حییت وعلی هذا مت

وعلیہ تبعث ان شاء اللہ تعالی ویفسح لہ فی قبرہ مد بصرہ فذلک قولہ تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا الآیۃ ویقال افتحوا
لہ بابا الی النار فیقال ہذا منزلک لو عصیت اللہ فیزداد غبطۃ وسرورا فیعاد الجسد الی ما بدئ منہ من التراب وتجعل روحہ فی
النسیم الطیب وہی طیر خضر تعلق فی الجنۃ اخرجہ ہناد فی الزہد وابن ابی شیبۃ وابن جریر وابن المنذر والطبرانی فی الاوسط و
ابن حبان فی صحیحہ وابن مردویہ والحاکم والبیہقی و احادیث درین باب بسیار است و در شرح الصدور وجمع التشتیت و قصر
الآمال وغیرہا بالفاظ عربیہ و ترجمہ فارسیہ مذکور است ﴿ یقول دبی اللہ ثم احمد نبینا بلغنا ما یرشدنا
قد جاءنا بالبینات والہدی + ثم ینادی حبذا ذاک الندا + من قبل الرب بان قد صدقا +
فافرشوا فی قبرہ النمارقا + ثم افسحوا فی القبر مد البصر + ولتفتحوا بابا لہ للنظر + ینظر منہ فی الجنان منزلہ +
یا حبذا من منزل اعد لہ + والبسوہ خیر ما ملبوس + ثم ینام نومۃ العروس + والرجل الصالح
وہو العمل + یاتیہ فی مدفنہ ویدخل + یاتیہ بالوجہ الذی للخیر + یجئ فیہ الانس للمقبور + ودرین
باب حدیث براء بن عازب بطرق صحیحہ نزد احمد و ابوداؤد و حاکم و ابن ابی شیبہ و بیہقی و طیالسی وغیرہم آمدہ ودرین
کتاب پیشتر گذشتہ و اخرج احمد والبیہقی بسند صحیح عن عائشۃ وفیہ واما فتنۃ القبر فبی وعنی یسألون فاذا کان الرجل الصالح
اجلس فی قبرہ غیر فزع ولا مشعوف ثم یقال فیما کنت فیقول فی الاسلام فیقال ما ہذا الرجل الذی کان فیکم فیقول محمد
رسول اللہ جاءنا بالبینات من عند اللہ وصدقنا فتفرج لہ فرجۃ قبل النار فینظر الیہا یحطم بعضہا بعضا فیقال لہ انظر
الی ما وقاک اللہ ثم تفرج لہ فرجۃ الی الجنۃ فینظر الی زہرتہا وما فیہا فیقال ہذا مقعدک منہا علی الیقین کنت وعلیہ مت وعلیہ
تبعث ان شاء اللہ تعالی ودرین باب است از ابن عباس نزد ابن جریر وابن ابی حاتم و بیہقی وفیہ فیقال لہ من ربک فیقول
ربی اللہ فیقال لہ من رسولک فیقول محمد فیقال ما شہادتک قال اشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ فذلک قولہ تعالی
یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فیوسع لہ فی قبرہ مد بصرہ ونحوہ عن ابن مسعود وعند ابن جریر والطبرانی والبیہقی
وعن ابی قتادۃ الانصاری عند ابن ابی حاتم والطبرانی فی الاوسط وابن مندۃ قال ان المؤمن اذا مات اجلس فی قبرہ
فیقال لہ من ربک فیقول اللہ فیقال لہ من نبیک فیقول محمد بن عبد اللہ فیقال لہ ذلک ثلث مرات ثم یفتح لہ بابا الی النار فیقال
لہ انظر الی منزلک لو زغت ثم یفتح لہ بابا الی الجنۃ فیقال لہ انظر الی منزلک فی الجنۃ اذ ثبت وعن ابن عباس ثم یقولان
لہ نم نومۃ العروس فی حجلہا رواہ جویبر فی حدیث طویل عنہ قرطبی در تذکرہ گفتہ در بعض احادیث یک فرشتہ و در بعض
دو و در بعض سہ آمدہ و نیست تعارض زیرا کہ این اختلاف نسبت باشخاص است نزد بعض دو فرشتہ می آیند تا ہول
واشد باشد در حق او بحسب اقتراف آثام نزد انصراف مردم و نزد بعض قبل انصراف آیند برای تخفیف ہر دو بسبب
حصول انس ہر دو و نزد بعض یکی می آید تا اخف باشد بر وی واقل باشد برای مراجعت بنا بر تقدیم عمل صالح و جائز است
کہ دو آیند اما سائل یکی باشد اگرچہ در اتیان ہر دو شریک اند و برین محمول است روایت واحد قرطبی گفتہ قلت ہذا الشافی

هو الصواب انتهى گویم قرطبی ذکر اتیان ثلاثه نکرده چنانکه در حدیث ابن عباس است گویا جواب از ان همان جواب اثنین است
که آمدن سه فرشته برای زیادت تهویل بر بعض عباد است و این همه در جواب اهل ایمان است اما جواب اشقیا پس
سید علامه سیوطی میفرماید وان یکن جوابه فی القبر + یقول هاه هاه لست ادری + کان الجواب عنه
لا دریتا + ولا تلیت لخق قد افتریتا + ویعد بضرب بالمطراق + یسمعه من کان فی الافاق + حین
یصیح ما خلا ابن آدم + والجن یستثنی من العوالم + ثم ینادی قد اتی بالکذب + فافرشوه النار
ذات اللهب + ثم یقال انظر الی مکانکا + فی جنة الخلد ومن خسرانکا + ابدلت عنه ما تری
فی سقر + معذبا فی القبر حتی المحشر + هنالک یاتیه قبیح المنظر + والثوب والریح قبیح المخبر + یقول انی
ما عملت فابشر + بشر موعد له فانتظر + ترمذی وابن ابی الدنیا وابن عاصم وآجری وغیرهم از ابو هریره
مرفوعا در حدیث متقدم آورده اند وان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون فقلت مثلهم
لا ادری فیقولان قد نعلم انک تقول ذلک فیقال للارض التئمی علیه فتختلف اضلاعه فلا یزال فیها معذبا حتی یبعثه الله من
مضجعه ذلک و در حدیث براء که آن هم گذشته آمده انه یاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان من ربک فیقول هاه هاه لا ادری
فیقولان ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه فینادی مناد من السماء ان کذب
عبدی فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف اضلاعه ویاتیه رجل
قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه الذی
یجیء بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة اخرجه احمد والحاکم وصححه وابن مردویه والبیهقی وغیرهم والاحادیث
هنا واسعة کلها بهذا المعنی وفی بعضها زیادة انه یقیض له فی قبره حیات وعقارب تلسعه الی یوم القیامة نسال الله السلامة
قال الجلال الناظم ویسالان کل اهل الارض + فی حال عزرائیل عند القبض + یعنی نزد قبض ارواح دست
در یکجا تعدد ملک ملک الموت فقط یک کس است و او را اعوان اند هذا الذی نص علیه القرطبی وهو الذی
اختاره واجتبی + قرطبی در تذکره گفته منکر ونکیر دو فرشته اند لاغیر لیکن بنا بر عظم جثه خود تمام خلق را در جهت واحده
در مرتبه واحده بمخاطبت واحده خطاب میکنند بروجهی که هر واحد خیال میکند که مخاطب وست نه غیر او و او تعالی بیت
را از سماع جواب بقیه موتی باز میدارد و گذشت که عذاب قبر هر چیز می شنود مگر ثقلین والله یسمع من یشاء وهو علی کل
شیء قدیر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص حسنه وقبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بجوهر نمیگردد و مثل هذا ماصح
فی الحدیث انه یؤتی بالموت کانه کبش املح فیوقف علی الصراط فیذبح و مثال سلف آنست که موت کبش گردد زیرا که عرض است بلکه
معنی آنست که او تعالی شخصی آفریده نامش موت می نهد و آنرا میان جنت و نار ذبح کنند و هکذا کل ما ورد علی امثال فی الکتاب
الشاذ بیل ... یاد کرده انتهی وما حصله در موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلعم آورده قال حضرت علی والکسائی النبی علی کرسی

وجمیع الدنیا وما فیہا بین یدیہ اور کبتیہ وبیدہ لوح مکتوب فیہ لا تلتفت یمینا ولا شمالا فقلت یا جبریل من ہذا قال ہذا
ملک الموت فقلت لہ یا ملک الموت کیف تقدر علی قبض ارواح جمیع من فی الارض برہا وبحرہا قال الا تری ان الدنیا
کلہا بین رکبتی وجمیع الخلائق بین عینی ویدای تبلغان المشرق والمغرب فاذا انقضی اجل عبد نظرت الیہ فاذا نظرت الیہ
عرفت اعوانی من الملائکۃ انہ مقبوض عدوا علیہ فبطشوا بہ یعالجون نزع روحہ فاذا بلغوا بالروح الحلقوم علمت ذلک فلم
یخف علی شیء من امرہ مددت یدی فانتزعتہ من جسدہ الی قبضہ انتہی ودرین باب روایات ست کہ قرطبی بلا سند وتخریج
ذکرش کردہ وازینجا معلوم شد کہ قول ناظم کہ حال ملکین مثل حال ملک الموت ست مفاد عبارت قرطبی نیست وجواب
حقیقی آنست کہ این امر از ان جنس ست کہ ایمان بدان واجب ست وتفاصیلش سپرد علم الٰہی ست زیرا کہ بتفاصیل آن امر
نیامدہ با آنکہ قرطبی بناء سوال بر عدم جواز حلول شخص واحد در دو مکان در یک وقت کردہ واین قیاس احکام ابدان
ملائکہ بر بنی آدم ست وقیاس فاسد ست زیرا کہ ملائکہ ارواح لطیفہ اند وحق تعالی ایشان را قدرتی بخشیدہ کہ بنی آدم
بر معرفتش قادر نیستند تا بحصول آن چہ رسد وکیف کہ یکی از ایشان ما بین سما وارض را در اسرع از طرفۃ العین قطع
میکند وجلال سیوطی قائل ست با آنکہ این مذکورات کائن متعدد وغیر محال بر بنی آدم ست وکون دو مکانین در آن واحد
محال نیست ودرین باب رسالۃ تالیف کردہ ونامش القول المنجلی فی تطورات الولی نہادہ اگرچہ این کلام باطل وانہ
ہر دلیل عاطل ست قالہ فی جمع الشتیت وقرطبی در کلام خود تعرض بمسئلہ تجسم اعراض کردہ وبسط این جواب جای
دیگر از تذکرہ نزد شفاعت قرآن برای مومن نمودہ وابن الجوزی در کتاب روضۃ المشتاق والطریق الی الملک الخلاق
حدیثی در باب اتیان توبہ بصورت حسنہ آوردہ وسید علامہ محمد بن اسمعیل گفتہ کہ قول قرطبی بخلق ملائکہ از ثواب اعمال
خلاف چیزی ست کہ بار اظہار گشتہ بلکہ ظاہر آنست کہ این اعراض بنفسہا اجسام میگردند وہمچنین عمل صالح در قبر
جلال او ونیست مانع از ان در قدرت الٰہیہ وایمان آوردہ ایم باحوال آخرت وعقل آن را نمی شناسد ونہ کیفیت
آن را میداند فما لنا لا نؤمن بان الاعراض تنقلب اجساما بقدرۃ خالق الاعراض والاجسام وسیوطی در رسالۃ المعانی الدقیقۃ
فی ادراک الحقیقۃ کہ در جواب اشکال تجسد اعمال وتجسد موت بصورت کبش تالیف کردہ نوشتہ التحقیق الشامل لذلک
ولغیرہ ان جمیع المعانی المعقولۃ عندنا متصورۃ عند اللہ تعالی بصورۃ الاجسام ومتشخصۃ بصورۃ الاشخاص وان کنا
لا نحس ذلک لکوننا محجوبین عنہ والاحادیث النبویۃ ناطقۃ بہ وشاہدۃ لہ قال وان رؤیۃ المنام من ذلک فان الرائی
یری فی منامہ اجساما تادل باعراض فتلک الاجسام المرئیۃ ہی صورۃ تلک الاعراض المعبر عنہا فی عالم الملکوت بعدہ
احادیث تجسد ایمان وسکینہ وصلوۃ وصیام وذنوب وخطایا ورحم واذکار ولعنت ومعروف ومنکر وایام وغیر ذلک
سوق کردہ فجزاہ اللہ عنا وعن المسلمین خیرا سید علامہ محمد بن اسمعیل میفرماید ومن تامل تلک الاحادیث رای مستندا ما
لم یذکرہ السیوطی فی تلک الرسالۃ وذکرہا فی سائر کتب لا ینبغی ان یتوقف فی التصدیق تجسد الاعمال اصلا انتہی ودر

در منثور زیر قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح و در جامع کبیر وغیرهما از کتب سیوطی احادیث چند درین باب
ذکر کرده هر که عارف آن احادیث ست تجسد اعراض را باخبار صادق مصدوق بعلم یقین میداند و در سبیل الرشاد
در تقریر تجسد اعراض زیر بحث میزان آخرت اطالت کلام کرده و گفته که ان الموزون هو صور الاعمال و حافظ ابن حجر
گفته ان الاعمال هی التی توزن و عن ابی الدرداء عن النبی صلعم قال ما یوضع فی المیزان یوم القیامة اثقل من حسن الخلق
اخرجه ابو داود والترمذی وصححه وابن حبان الی غیر ذلک من الاحادیث الصحیحة وهی الکثیر الطیب واختار فی منهاج
الحلیمی + تعدد هذه الملائکة الکریمة + پس برای هر شخص دو فرشته مثل دو کاتب اعمال قرار داده و عبارتش در
منهاج این ست الذی یشبه ان تکون ملائکة السوال جماعة کثیرة یسمی بعضهم منکرا وبعضهم نکیرا فیبعث الی کل میت منهم
اثنان کما کان الموکلان علیه لکتابة اعماله ملکین انتهی وحلیمی از ائمه شافعیه ست وباین اشارت کرد ناظم در قول خود

وقال بل ملائکة السوال + جماعة ککاتب الاعمال + فبعضهم منکر یسمی + وبعضهم له النکیر
وسما + فیرسل الله لکل میت + اثنین منهم بحثا للفتنة + لیکن در جمع التثبیت گفته هذه دعوی من الحلیمی
لا دلیل علیها وانما هو قیاس شبهی کما قال یشبه فقاسه علی الکتبة ولا مدخل هنا للقیاس فاحوال الآخرة لا یجری فیها القیاس
علی احوال الدنیا ولا جواب الا بالایمان بما ورد به النص وتفاصیل علمه الی الله تعالی و کلام حکیم ترمذی در وجه تسمیه این ملائکه
بمنکر و نکیر نقلا عن شرح الصدور پیشتر درین کتاب بموضع خود مذکور شده فلیراجعه ومن یقل یمثل النبی صلعم + قال
عیاض ما هو المرضی + سید علامه گفته لم اجد من قال انه یمثل النبی صلعم فی القبر عند السوال انما قال فی شرح الصدور
انه سئل شیخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر هل یکشف للمیت حتی یری النبی صلعم فاجاب انه لم یرد فی حدیث وانما
ادعاه بعض من لا یحتج به بغیر سند قوی ما تقول فی هذا الرجل ولا حجة فیه لان الاشارة الی الحاضر فی الذهن انتهی واین جواب
حافظ مطابق جواب عیاض ست زیرا که وی نیز انکار ورود حدیث درین باب کرده وهکذا عنه اجاب ابن حجر +

وقال لا اصل لهذا فی الاثر + ومن غریب ما تری العینان + ان السوال فی القبر بالسریانی +
افتی بهذا شیخنا البلقینی + ولم اره لغیره بعینی + بلقینی نسبت ست بسوی بلقینه بضم و فتح قاف بلده است
بمصر ونام بلقینی شیخ الاسلام علم الدین ست ناظم در شرح الصدور از فتاوایش نقل کرده که گفت ان المیت یجیب السوال
بالسریانیة ولم اقف لذلک علی مستند وسئل الحافظ ابن حجر عن ذلک فقال ظاهر الحدیث انه بالعربی قال ویحتمل مع
ذلک ان یکون خطاب کل واحد بلسانه انتهی وهو متجه بعده ناظم به تبعیت اجماع اهل لغت ضبط لفظ منکر و نکیر کرده
و گفته وضبطا منکر بفتح الکاف + فلست ادری فیه من خلاف + یعنی میان ائمه لغت و حدیث
گو هم مجد الدین در قاموس بدان تصریح کرده و ذکر ابن یونس من صحبنا + ان الذین یاتیان للمؤمنا +
اسمهما المبشر والبشیر + ولم اقف فی ذا علی ما یؤثر + شیخ عماد الدین بن یونس از شافعیه ست و منقول

او خلاف را قرار از جمهور علماء ست و نقل احادیث را داوست و الفاظ احادیث درین باب بتکرات و مرات در کتاب
گذشته و همه جا نام اینها منکر و نکیر آمده بلکه آنحضرت صلعم مثل عمر بن خطاب فاروق رضی الله عنه را فرموده فتانک منکر
و نکیر کما تقدم و طبرانی در اوسط بسند حسن از ابن عباس آورده اسمهم الملکین الذین یاتیان فی القبر منکر و نکیر و این عام ست
با آنکه کلام ابن یونس مبنی بر تعدد ملائکه ست کما ادعاه الحلیمی عن غیر دلیل و ناظم در در منثور و شرح الصدور احادیث
سوال را فراهم ساخته و در ان حرفی واحد مطابق دعوی ابن یونس و حلیمی نیست **ذکر الملک الثالث و الرابع**

وقد اتی فی مرسل ضعیف + ان السوال من ثلاثة یعنی + و رابع اولئک الاثنان + و اسمهوا ناکور
اى الاالهيه
مع رومان + ضمره بن حبیب مرفوعا آورده فیاتی القبر منکر و نکیر و ناکور و رومان اخرجه ابن لال و قال ابن الجوزی هذا
الحدیث لا اصل له یعنی موضوع ست و ضمره تابعی ست و روایت وقف ظاهر ست و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر را از رومان
پرسید گفت و رد و بسند فیه لین انتهی و این ست اشارت ناظم ولیکن ذکر این روایت در در منثور نکرده **تکرار السوال**
سبعة ایام یکرد السوال الانام + فیما رووا فی سبعة ایام + یعنی هر روز یکبار یا سه بار یا چهار بار تا هفت روز
سوال میکنند کما رواه احمد بن حنبل + فی الزهد عن طاؤس الحبر العلی + یعنی ابو عبدالله احمد بن محمد بن
حنبل شیبانی مروزی بغدادی رحمه الله تعالى و وی احد الاعلام و شیخ الاسلام امام السنه قطب الامه حجة الفقهاء سید
المحدثین ست از خلقی کثیر در حجاز و شام و یمن و عراق شنیده و ازوی شیخین بخاری و مسلم روایت کرده اند و را تصانیف
کثیره و کتب نافعه ست و بود سید در جنازه قبول نکرد و چیزی از سوال ملوک نمی ستاند و نزدش سه موی از موهای
نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرد که یکی را بر سینه و دو را بر هر دو چشم او بنهند بیهقی در سیرش مجلدی تالیف ساخته
و هم ابن الجوزی مجلدی در سیرت وی نگاشته وفاتش دوازدهم ربیع الاول سنه احدی و اربعین و مائتین در بغداد بوده
مسندش چهل هزار حدیث ست ذکر ذلک کله فی جمع التشتیت مختصر سطور در اتحاف النبلاء قدری را طالت در ترجمه وی
نموده و طاؤس لقب ذکوان بن کیسان حمیری تابعی فارسی عالم یمانی جندی از ابناء فارس ست که کسری ایشان را بسوی
یمن گسیل کرده بود و در جند و آن بفتح جیم و نون که بلده در یمن ست سکونت و اشت پنج کس از صحابه دریافته و از زید بن ثابت
و عایشه و ابو هریره و غیرهم اخذ نموده و ازوی ابن شهاب و خلقی کثیر روایت نموده و بود راس علم و عمل از فضلاء و صلحاء
و علماء تابعین و شهرتش کافی از وصف اوست چون عمر بن عبدالعزیز والی شد طاؤس او را بنوشت ان شئت
ان یکون عملک کله خیرا فاستعمل اهل الخیر فقال عمر کفی بها موعظة توفی سنه ست و مائة و حدیث ناظم در در منثور ذکر کرده
و لفظه اخرج احمد فی الزهد و ابو نعیم فی الحلیة عن طاؤس قال ان الموتی یفتنون فی قبورهم سبعا فکانوا یستحبون ان یطعم
عنهم تلک الایام گویم این اثر مرسل صحیح ست چنانکه ناظم بران تنبیه کرده و اشارت بسوی اخراج ابو نعیم باین حدیث نموده
و بعده ابو نعیم اخرجه فی حلیة فیا لها من درجه + ابو نعیم گفت حافظ کبیر محدث شهیر احمد بن عبدالله

صاحب کتاب حلیة الاولیاء ست سید علامه گفته کتاب بنفیس جمع کل معنی حسن و اشتمل علی تراجم افاضل السلف بحیث
یعز نظیره انتهی اسناده قد صح وهو مرسل + وقد یرتقی من جهة تتصل یعنی اگرچه در ظاهر مرسل ست
لیکن نزد تامل اتصالش از جهت نقل طاؤس آن را از صحابه نمایان میگردد زیرا که استحباب طعام درین ایام مستلزم آنست
که این عمل نزد شان معلوم ست پس اگر حکم باتصالش باین جهت نکنند پس این منقول از صحابه عاضد مرسل ست چه از
وجوه اعتضاد ارسال یکی موافقتش بقول یا فعل صحابی ست و درین حین بالاتفاق محتج باشد این ست تقریر عبارت ناظم
و در جمع الشتیت گفته لم اجد الجهة التی اشار الیها انه یروی متصلا بل لا وجد الا منسوبا الی طاؤس لا غیر و حکمه الرفع کما قد
قالوا × اذ لیس للرأی به مجال اشار الی ان حدیث طاؤس وان کان مرسلا فانه فی حکم المرفوع و ذلک لما تقرر فی اصول الفقه
و غیرها ان کل ما یاتی عن الصحابة و کبار التابعین مما لا مسرح للاجتهاد فیه فان له حکم الرفع فیکون دلیلا و ذلک لان الراوی
ثقة و امور الآخرة والبرزخ مما لا یدخل تحت الاجتهاد بل لا یوجد الا عن الطرق النبویة من الوحی قال الرازی فی المحصول اذا
قال الصحابی قولا لیس للاجتهاد فیه مجال فهو محمول علی السماع تحسینا للظن و ما روی طاؤس من هذا القبیل انتهی هذا مراد
الناظم و به یعرف صحة ردنا لکلام الحلیمی فی تعدد ملائکة السوال و کلام ابن یونس فی انهم جماعة قیاسا علی کتاب الحسنات
والسیئات فانه قیاس و القیاس کما قال الناظم ولیس للقیاس فی ذا الباب + من مدخل عند ذوی الالباب
وانما التسلیم فیه اللائق + والانقیاد حیث انبا الصادق + وفیه ان قد کانت الصحابة
یرون اطعاما له استحبابه + گذشت قول طاؤس انهم کانوا یستحبون ان یطعم عنه تلک الایام و ظاهر آنست که در
یستحبون ضمیر برای صحابه ست کما قال الناظم فی طول تلک السبعة الایام + معونة فی ذلک المقام تعلیل بانکه
اطعام معونت ست مدلول سیاق اثر طاؤس ست و دران دلیل ست بر لحوق صدقه میت و نفع آن برای مرده در قبر و بیانش
انشاء الله تعالی خواهد آمد و مثل ذاک جاء عن مجاهد + فیا له من عاضد و شاهد + مراد بمجاهد ابو الحجاج
مقری مکی مفسر مولی سائب بن ابی السائب ست از سعد بن ابی وقاص و غیره اخذ کرده و بر ابن عباس سی بار قرآن کریم
را عرض نموده و نزد هر آیت توقف میکرد و می پرسید که در کدام باب امر نازل شده ست و قصه چه بوده و بسیار سفر میکرد
تا آنکه بسر زمین بابل رسیده و هاروت و ماروت را دیده که هیچ دو کوه سرنگون آویخته اند پس تسبیح بر آورده و بیهوش افتاد
وفاتش در سنه یکصد و سه بوده حاصل آنکه مثل روایت طاؤس از مجاهد هم آمده و این عاضد و شاهد وست وعنه
ایضا تمکث الارواح فی + قبورها سبعا بلا تصرف + یعنی مجاهد گفته که مکث روح در قبر هفت روز می باشد
تا آنکه سوال منقضی گردد و ابن جریج روایت کرده که روح منافق چهل روز در قبر می ماند و مومن هفت روز کما
سیاتی فی کلام الناظم رح نه وی الجمیع فی القبور ابن رجب و هو امام حافظ و منتقد ابن رجب بحفظ مشهور
معروف ست و در جمع الشتیت گفته و هو امام عالم حنبلی کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی ابن رجب را بود کتاب القبور

روایت کرده لیکن و نفس محرر سطور از ین آثار موقوفه چیزی هست والله اعلم + وعن عبید ابن عمیر اوردوا +
وذالك فیما ابن جریج اسندا + عبید بن عمیر بن قتاده لیثی ابو عاصم مکی در عهد نبوت متولد شده قاله مسلم وغیره وی
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی اهل مکه مکرمه حرسها الله تعالی و مجمع و کرا و در تقریب ست بانه یفتن سبعا
مومن + واربعین ذو النفاق یفتن + این اثر را ناظم در درمنثور باین لفظ آورده اخرج ابن جریر فی مصنفه
عن الحرث بن ابی الحارث عن عبید بن عمیر قال یفتن رجلان مومن و منافق فاما المومن فیفتن سبعا واما المنافق فیفتن اربعین
صباحا انتهی سید علامه میفرماید ولم اره فیه عن ابن جریج کما فی النظم فاظنه وقع غلطا فی نقل النظم وهو ذاک مسمی ابن جریر
الا انه لا یوافقه قوله وابن جریج اول الذی بنا + قد صنف العلم لنا تدوینا + نص علیه احمد بن حنبل +
وغیره من کل حبر معتلی + یعنی امام احمد وغیره نص کرده اند برآنکه ابن جریج اول کسی ست که در اسلام بتالیف
کتب پرداخته و با تدوین علم ساخته عامری در غربال نوشته عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج القرشی المکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قیل وقد اثنی علیه ابن خلکان وغیره وفاته فی سنة خمسین ومأته انتهی وتمام این بحث در حطه
بذکر الصحاح الستة وغیره نوشته ایم + وکو امام قد حکی فی کتبه + ما قد عزی لابن جریج فانتبه + کحافظ
الغرب ابن عبد البر فی + تمهیده وکوله من مقتفی + در جمع الشتیت گفته التمهید کتاب لابن عبد البر
نفیس جامع وتقدم ذکر ابن عبد البر انتهی و وی از ائمه مالکیه ست تلاه فی شرح الموطا المغربی + ابن رشیق و
کذا ابن رجب + یعنی این هر دو مثل روایت ابن عمیر نقل کرده اند و چون این روایت مخالف روایت طاوس و مجاهد ست
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکوره و روایت عبید بن عمیر کرده و گفته وابن عمیر من مجاهد اجل +
کذاك من طاوس الحبر البدل + اذ فی زمان المصطفی قد ولدا + وقال قوم بلقاه سعدا + وان
یك الراجح ان یعدا فی کبراء التابعین جدا + بمکة قد قص فی عهد عمر + وذاك اول امر له ابتكر +
ابن جریج ذکر کرده که ولادت عبید بن عمیر در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی ارجح
از روایت تابعی ست بعده ترجیح داده که وی از کبار تابعین ست و صحابی نیست و او اول کسی ست که در مکه بعهد عمر
رضی الله عنه مردم را وعظ گفته و قصص انبیاء علیهم السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و وعید مذکور ساخته
سید علامه میفرماید ناظم محتاج این ترجیح نبود زیرا که میان روایت مجاهد و طاوس و روایت عبید بن عمیر هیچ منافات نیست
زیرا که عبید موافق آن هر دو ست در سبع لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بمومن ست و منافق سی و سه روز زیاده بر مومن
مفتتن می ماند پس در روایتش زیادت ست و زیادت عدل که منافی نباشد مقبول ست کما عرف فی الاصول وعلوم
الحدیث بعده ناظم ایراد سوال بر روایت سبع و روایت اربعین کرده و گفته فان تقل فاکثر الاخبار خالیة
من صفة التکرار + پیش ازین چندین روایات گذشته و در چیزی از آنها ذکر تکریر سوال نیست مگر در روایتی تکرار

سه بار و در یک مجلس آمده کما قدمه الناظم وقد مناشرح پس جواب داد و گفت جوابه ان السؤال فیها مجرد عن

الذي ینفیها + یعنی روایات خالی از ذکر تعدد و عدم ذکر او نیست پس نه اثبات تکرار میکند و نه نفی آن بیان دیگر مطلق

بر یک بار و چند بار هر دو صادق می آید کما قال وکل ما جاء من الافراد + یصدق بالمرة والتعداد + یعنی از

افراد روایات مطلقه پس افراد بفتح همزه جمع فرد ست نه بکسر همزه مصدر افرد و بر تقدیر کسر محتمل که مراد روایاتی باشد که

بافراد سبع عن غیرها آمده اگرچه قول او یصدق بالمرة والتعداد ملائمش نیست زیرا که روایت مقیده بسبع خالی از تکرار نیست

ولکن قول او فحکمها تبیك بحکم المطلقه + وحکم هذا کزیادة الثقه + مشعر آنست که مرادش بآن هر دو

روایت طاوس و مجاهد ست و مراد به هذا روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هر دو مقید بسبع ست مثل مطلقه نسبت

بروایت مقیده باربعین پس زیادت روایتش همچو زیادت ثقه مقبول ست کما قدمناه و این جواب بعینه در روایت آن

هر دو و روایت عبید بن عمیر جاری ست نظر بسائر روایات متقدمه مطلقه حقیقة نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه ست

واگر ناظم قول خود وکلما جاء الی آخره حذف میکرد و عوض قول خود فحکمها تبیك الی آخره چنین میگفت ہے وکل خال

عن القیود مطلقه + وکل ما قید من زیادة الثقه + اخصر و اعم می بود اول خود ظاهر ست و اما ثانی پس

از حیثیت شمول جواب ست برای انچه خالی از تقیید بسبع وغیرها ست و برای انچه مقید بسبع نه غیر او ست زیرا که تقیید

بسبع مقید ست نظر بانچه خالی از و ست و این اکثر روایات ست و مطلق ست نظر بروایت اربعین که بهمه صادق

که زیادت ثقه ست وجوابش آنست که انچه مقید ست از باب زیادت ثقه ست و بدان پیشتر اشارت کردیم و گفتیم که حاجت

بترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بعده ناظم برای جمع میان روایات استظهار کرده و گفته که قرطبی بآن سابق گشته ست

(۱۰) الا تری للقرطبی کیف صنع + بین روایات بها الخلف وقع + بان راوی البعض لو یعف الذي

اثبته الآخر فاجمع ذي وذي + مراد قول قرطبی ست که در جواب سوال مذکور گفته و حاصلش این ست که در حدیث

شیخین و ترمذی آمده که ملائکه سائلین دو نفر اند و در حدیث ابوداود یک ملک آمده و این اختلاف نسبت باشخاص ست

و حدیث ابوداود احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی واتیان هر دو باشد و مشارکت در آمدن بوده در پرسیدن پس راوی

اقتصار به ذکر یک سائل کرده و دیگر را ترک داده زیرا که وی در حدیث این نگفته که در قبر او جز یک ملک دیگری نمی آید

انتهی سید علامه فرموده این قاعده میان علماء معروف ست که عدم ذکر عدم نیست انتهی گوییم در بعض نسخ این ابیات

که اولش ولم امام قد حکی ست تا این بیت اخیر موجود نیست و بعض شراح هم آنرا نگرفته اند اما در جمع لقنیت بدان تعرض

نموده کما عرفت قال الناظم وجاء عن عبد الجلیل القصري + في شعب الایمان قول فادری + مراد عبد الجلیل

بن عطیه قیسی قصری ست و شعب الایمان نام کتاب بیهقی ست که در ان از وی این قول نقل کرده ست ابوداود

ونسائی و بخاری در تاریخ از وی روایت کرده اند و احادیث او را اخراج نموده ابن حجر عسقلانی گفته صدوق یهم قول

مشار الیه وی این ست الروح اما انها فی نعیم او فی عذاب حاشیه الیه اکثر اهل اسلام برانند که روح
جسم ست و برین دال ست کتاب و سنت و اجماع صحابه زیراکه وصفش در آیات و احادیث بتوفی و قبض و امساک و ارسال
و تناول و اخراج و خروج و تنعیم و تعذیب و رجوع و دخول و رضا و سخط و انتقال و تردد در برزخ آمده و آنکه بجو رود
می آشامد و می چرد و می آید و میگوید و می شناسد و انکار میکند و جز آن از انچه از صفات اجسام ست و عرض متصف
باین صفات نمیگردد و نیست شک در آنکه روح عارف خالق و مدرک معقولات ست و این علوم اند و علوم اعراض اند
پس اگر عرض می بود و علم بدان قائم می شد قیام عرض بعرض لازم می آمد و این فاسد ست و اما آنکه روح و نفس یک چیز ست
یا دو شی متغائر پس صحیح آنست که شی واحد اند قال تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة و فرموده و نهی النفس عن الهوی و اهل سنت مجمع اند برآنکه روح محدث و مخلوق ست نه قدیم واجب و اختلاف
نکرده اند درین حکم مگر زنادقه و منجمله مجمعین بر حدوث روح محمد بن نصر مروزی و ابن قتیبه اند و از دلائل این دعوی ست
حدیث الارواح جنود مجندة ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر اختلف و مجنده نمی باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت ارواح
قبل اجساد ست یا متصل وی پس درآن دو قول ست اول قول محمد بن نصر و ابن حزم ست و بران دعوی اجماع
کرده و استدلال نموده بحدیث عمرو بن عنبسه مرفوعا نزد ابن منده بلفظ ان الله خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عام فما تعارف منها
ائتلف و ما تناکر اختلف و سندش سخت ضعیف ست و اهل ملل از مسلمین متفق اند بر بقاء روح بعد موت بدن و فلاسفه
دران راه خلاف پیموده اند دلیل ما قوله تعالی ست کل نفس ذائقة الموت و لابد ست که ذائق بعد مذوق باقی
ماند و برین تقدیر روح را روز قیامت یا فنا حاصل گردد و پس اعاده کرده شود و بنا بر ظاهر قوله تعالی کل من علیها
فان یا مگر دو در استثنای قوله تعالی الا من شاء الله داخل باشد و درین مسئله دو قول ست حکاهما السبکی فی تفسیره المسمی
بالدر النظیم و قال الاقرب انها لا تفنی و انها من المستثنی کما قیل فی الحور العین انتهی و ابن القیم رح در کتاب الروح گفته اختلف
فی الروح هل تموت مع البدن ام الموت للبدن وحده علی قولین والصواب انه ان ارید بذوقها الموت مفارقتها للجسد
فنعم هی ذائقة الموت بهذا المعنی و ان ارید انها تعدم فلا بل هی باقیة بعد خلقها بالاجماع فی نعیم او عذاب و عن سحنون
بن سعد و ذکر له رجل یذهب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع فان قیل بای
شی تتمایز الارواح بعد مفارقة الاشباح حتی تتعارف و هل تتشاکل بشکل اجیب بان الارواح ذوات قائمة بنفسها
تصعد و تنزل و تتصل و تنفصل و تذهب و تجئ و تتحرک و تسکن و علی هذا اکثر من مائة دلیل مقررة منها قوله تعالی و نفس
و ما سواها فاخبر انها سواها قال هو البدن الذی خلقک فسواک فسوی بدنه کالقالب بنفسه فتسویة البدن تابعة
لتسویة النفس قال و من المعلوم انها تأخذ من بدنها صورة تتمیز بها عن غیرها فانها تتاثر و تنفعل عن البدن کما
یتاثر البدن و ینفعل عنها فیکتسب البدن الطیب و الخبیث منها ما تکتسبها هی منه قال بل تمیزها بعد المفارقة یکون اظهر

من تميز الابدان والاشتباه وبينهما البعد عن اشتباه الابدان فان الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقل ما تشتبه
قال ويوضح هذا انا لم نشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم متميزون في علمنا اظهر تميز وليس ذلك التمييز راجعا الى مجرد
ابدانهم بل هي بما عرفناه من صفات ارواحهم فانت ترى اخوين شقيقين شبيهين في الخلقة غاية الاشتباه وبين روحيهما
غاية التباين وقل ان ترى بدنا قبيحا وشكلا شنيعا الا وجدته على نفس تشاكله وتناسبه وقل ان ترى آفة في بدن الا وفي
روح صاحبها آفة تناسبها ولهذا تأخذ اصحاب الفراسة احوال الناس من اشكال البدن وقل ان ترى شكلا حسنا و
صورة جميلة وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له واذا كانت الملائكة تتميز من غير ابدان تحملهم كذلك
الجن فالارواح البشرية اولى والعذاب على الروح والجسد جميعا باتفاق اهل السنة وكذا القول في النعيم واخرج ابن منده عن
ابن عباس رضي الله عنه قال ما تزال الخصومة حتى تخاصم الروح الجسد فتقول الروح للجسد انت فعلت ويقول الجسد للروح
انت امرت انت سولت فيبعث الله ملكا يقضي بينهما ان مثلكما كمثل رجل مقعد بصير وآخر ضرير دخلا بستانا فقال المقعد
للضرير اني ارى ههنا ثمارا ولكن لا اصل اليها فقال له الضرير اركبني فركبه فتناولها فايهما المتعدي فيقولان كلاهما
فيقول لهما الملك فانكما قد حكمتما على انفسكما يعني ان الجسد للروح كالمطية وهو راكبها واخرج الدارقطني في الافراد
من حديث انس نحوه انتهى وگذشت كه روح را چهار خانه ست وحكم هر خانه جداست فراجعه وحاصل معنى بيت مذكور

آنست كه روح بعد جدا شدن از تن در نعمت وناز ست يا در عذاب ناساز او يا محبوس الى الخلاص من

ملاقات الفتنة فافهموا ست اين يا تا رهائى از دست فرشتگان فتنه محبوس ست آبده از شيخ عبد الجليل

قصري بواسطه جزولى نقل اين روايت كرده وگفته وعنه قد اورده الجزولي مرتضيا في حيز المقبول
يعني جزولى اين روايت را ازوى آورده وآنرا پسند كرده واين روايت افاده نموده كه ارواح را بعد موت سه حالت
يكى نعيم دوم عذاب اليم سوم حبس از عقاب ابن القيم فرموده مسئلة مقر الارواح بعد الموت مسئلة عظيمة لا تلقى الا من السمع
وقد قيل ان ارواح المؤمنين كلهم في الجنة الشهداء وغيرهم اذا لم تحبسهم كبيرة لظاهر حديث كعب وام هانى وام مبشر وابي سعيد
وضمرة ونحوها ولقوله تعالى فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم فقسم الارواح عقب خروجها
من البدن الى ثلثة مقربين اخبر انها في جنة نعيم واصحاب يمين وحكم لها بالسلام وهو يتضمن سلامتها من العذاب ومكذبة
ضالة واخبر ان لها نزلا من حميم وتصلية جحيم وقال يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي قال جماعة من الصحابة والتابعين انه يقال لها ذلك عند
خروجها من الدنيا على لسان الملك بشارة ويؤيده قوله تعالى في مؤمن آل يس قيل ادخل الجنة قال
ياليت قومي يعلمون وكلام در مقر ارواح پيش ازين گذشت وابن القيم گفته ان الارواح متفاوتة في مستقرها
في البرزخ اعظم تفاوت ولا تعارض بين الادلة فمنها ارواح في اعلى عليين وهم الانبياء وهم متفاوتون في منازلهم

کما رآهم النبی صلعم فی لیلة الاسراء ومنها ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت وهی ارواح لبعض الشهداء
لا جمیعهم فان منهم من یحبس عن دخول الجنة لدین او غیره ومنهم من یکون علی باب الجنة ومنهم من یکون محبوسا فی قبره ومنهم من یکون
محبوسا فی الارض لم تصل روحها الی الملاء الاعلی فانها کانت روحا سفلیة ارضیة فان النفس الارضیة لا تجامع النفس
السماویة کما لا تجامعها فی الدنیا فالروح بعد المفارقة تلحق باشکالها والمرء مع من احب ومنها ارواح تکون فی تنور
الزناة وارواح فی نهر الدم الی غیر ذلک فلیس للارواح سعیدها وشقیها مستقر واحد وکلها علی اختلاف محالها وتباین
مقارها لها اتصال باجسادها فی قبورها لیحصل له من النعیم والعذاب ما کتب له انتهی وانچه ابن القیم از تفاوت مقار ارواح
ذکر کرده اقوال اهل علم وآثار صحابه واخبار مرفوعه شاهد وعاضد اوست وضبط آن همه درینجا خواهان درازی ست هذیل
بن شرحبیل گفته ارواح آل فرعون در اجواف طیر سود ست صبح وشام بر نار می آیند این ست عرض آنها وارواح شهداء
در اجواف طیر خضر ست واولاد مسلمین که بحنث نرسیده عصافیر اند در جنت ونحوه عن الضحاک بدون ذکر الاولاد ونحوه عن
ابن مسعود ودرین باب روایات بسیار ست که در در منثور آنها را آورده ودر مجمع التشتیت بابی در عذاب کافر در قبر از قرطبی
نقل کرده وقصهٔ ابوجهل وعذاب ابن ملجم ذکر نموده وحدیث ابی امامه در رؤیای آنحضرت صلعم که نزد ابن خزیمه وابن
حبان وحاکم وبیهقی وطبرانی ست ودران انواع عذاب رجال ونساء کاذبین وزناة مذکور ست ایراد نموده وگفته و
فی الاصبهانی حدیث طویل رأی صلعم عوالم من المعذبین فاتحا فصل انه یعلم من مجموع ما ورد ان الارواح بعد الموت منعمة
او معذبة ابن القیم رح گفته عذاب قبر دوگونه ست یکی دائم وآن عذاب کفار وبعض عصاة ست دوم منقطع وآن عذاب
عصاة خفیف الجرائم ست مرتفع می شود از ایشان واین رفع گاهی بدعا یا صدقه ونحو آن باشد ودر بدائع گفته از خط
قاضی ابویعلی در تعالیق نقل کرده ام که لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنیا والدنیا وما فیها منقطع فلا بد ان یلحقهم
الفناء والبلاء ولا یعرف مقدار مدة ذلک ودر شرح الصدور بعد این نقل گفته ومؤید اوست قول مجاهد للکفار هجعة یجدون
فیها طعم الموت حین تقوم القیامة فاذا صیح باهل القبور یقول الکافر یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا فیقول المؤمن الی
جنبه هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون انتهی سید علامه گفته واذا عرفت هذا فقول الناظم ان من الارواح
ما یکون محبوسا عن فتنة لم اجده بل ظاهر ما استفدنا من الاحادیث من اول الکتاب انه اخذه من فتنة القبر ولا یحبس عنها والله
اعلم بمراده انها فتنة اخری وهذه المسئلة الشریفة + اودعتها کراسة لطیفة + مراد مسئله تقسیم ارواح
بسوی منعم ومعذب ومحبوس ست چنانکه ظاهر سیاق اوست وشرف بمعنی علو ست وکراسه واحد کراریس ست قال الجوهری
والو جعفر نحاس گفته معنی الکراسة الکتب المضمومة بعضها الی البعض والورق الملصق بعضه ببعض من قولهم رسم مکرس اذا
الصقت الریح التراب به وقادری در تفسیر خود گفته اصل کراسه علم ست ومنه قیل للصحیفة الکراسة انتهی مراد بکراسه
درینجا جزو کتاب ست ضمنتها اشیاء انفیسة + لمن لها اهلیة انیسة + یقال ضمنت الشیء تضمینا فتضمن

وكل شيء جعلته في وعاء فقد ضمنته اياه وفهمت ما تضمنه كتابك اي ما اشتمل عليه وكان في ضمنه اي في طيه وهو اذن فيه
مرغب فيها ست وانيس بمعنى مونس ست وكذا آلف ايونس + اذ شهرت بمعنى ملاء البلد و ولم يكن يعرف بها
من اهل + یعنی امر این رساله مشخص وظاهر گردید در جمع التشتیت نوشته بذه الرسالة لم اقف عليها ولا عرفتها انتهى
وانما بادر بالانكار + من ليس اهل الحفظ للاثار + بادر بمعنى اسرع ومنه البدر لمبادرته الشمس بالطلوع في ليلته
یعنی چون این رساله از من مشهور شد واحدی آنرا نمی شناخت کسیکه محدث نبود وشتابی بانکار کرد وگفت که مضمون این
رساله صحیح نیست وهمین ست حال تا و افغان هر زمانه که هر چه را نمی دانند و دست ایشان تا در وه علمش نرسیده نزد
وقوف بران تعجیل برد وانکار میکنند وکذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و فعلها را موجب انکار عدم بلوغ باوج تحقیق می شود وکیفیت
که سکونت حضیض تقلید راه بسیاری از سالکان دین زده ست و از برکات شرع مبین و رحمات احادیث و آیات
کتاب مستبین وسنت سید المرسلین صلعم محروم ساخته الا من رحمه الله تعالى وقليل ما هم فلیتدبر + ومن عد الليس
من اهل المعترك + فذاك ذو سماقة بلا ادراك + گویا مراد بمعترک درینجا حفظ واطلاع ست وباهل او ایمه علم
یعنی اول صاحب حماقت وسفاهت ست که باوجود علم مبادرت بانکار کرده وثانی که ضعیف الاطلاع وقلیل العلم ست
ناتوان بین ست یقال رک الشيء يرک بالکسر رکة ورکاکة اي رق وضعف فهو رکیک ومنه قولهم اقطعه من حيث رك
حاصل آنکه انکار جاهل حماقت وانکار عالم رکاکت ست و این بلائی ست که کمتر کسی از اهل علم وایمه دین ازان نجات
یافته خصوصا از دست معاصرین که غالبا معاندین وحسود اند علی قاری وامثال او را نیز از دست این جهله فریادها ست
وهمچنین متقدمین او لیکن حق تعالی حق را باقی وباطل را فانی میگرداند فصنت ما الفته عن بذله + فانه هو
لو فيقتد وامن اهله + وانما يصلح للافادة + ذو ادب ترجى له السيادة + در جمع التشتيت گفته
كانه وقع انكار من جماعة من اهل عصره لما اشتملت عليه الكراسة التي ذكرها وذلك لقصورهم عن معرفة المعرفة والفهم منه
فصان بعد ذلك مؤلفه عمن لم يكونوا من اهله انتهى ومراد بسیادت درینجا ریاست وتقدیم بر غیر خود ست اهل علم گفته اند
بر تلمیذ اقتدا بشیخ در احوال واسرارش واجب ست واگر استاذ با شاگرد مباسطه کند شاگرد را باید که با وی مزاح ننماید
بلکه در توقیر وتعظیم وهیبتش بیفزاید وبا وی معامله با جلال وتعظیم فرماید و بر مولفات شیخ خود و دیگر اهل علم که در رتبه
از وی بالاتر باشند دینا یا دنیا لب باعتراض بلا فهم وادراک نکشاید واگر شبه بخاطر بگذرد بادب تمام حل آن اشکال
نماید وبروجهی نپرسد که موجب ملال خاطرش گردد واین معنی سبب شقاوت دارین این کس شود واز برکت علم وادب
محروم ماند چه حق معلم واستاذ زیاده از حقوق والدین ست چه والدین سبب حیات فانیه اند ومعلم سبب حیات ابدیه
سرمدیه تا آنکه گفته اند که عقوق استاذ را توبه نیست یعنی اسائت در خدمتش بسیار بد ست ونعم ما قیل ع ان المعلم
والطبيب كليهما + لا ينصحان اذا هما لم يكرما + فانظر لدائك ان جفوت طبيبه + وانظر

بجهلشان جفوت معلما * خاتمة قال الناظم اللالكائي روى في السنة * عن بعض اهل
الكشف اهل الرؤية * بان ثم ملكين ينزلان * يلقنا الحجة حين يسألان * نام لالكائى ابو القاسم
هبة الله بن حسن بن منصور رازى طبرى ست فقيه شافعى محدث بغداد بود وكتابى در سنت وكتابى در رجال صحيحين وكتابى
در سير تاليف كرد ولیكن موت تعجيل كرد وزود در گذشت وكشف در لغت بمعنى اظهار ست ومراد ناظم در ينجا معنى اصطلاحى ست
مناوى گفته الكشف اصطلاحا الاطلاع على ما وراء الحجاب من المعانى الغيبية والامور الخفية الحقيقية وجودا وشهودا انتهى
واگرچه كشف حجت شرعى نيست ليكن اگر موافق دليل سمعى باشد استيناس بدان مضائقه ندارد ودر شرح الصدور گفته
اخرج اللالكائى فى السنة بسنده عن محمد بن نصر الصائغ قال كان ابى مولعا بالصلوة على الجنائز من عرف ومن لم يعرف
فقال يا بنى حضرت يوما جنازة فلما دفنوا نزل الى القبر نفسان ثم خرج واحد وبقى الآخر وحثى الناس التراب فقلت
يا قوم يدفن حى مع ميت فقالوا ما ثم احد فقلت لعله خيل الى ثم رجعت فقلت ما رايت الا اثنين خرج واحد وبقى الآخر
لا ابرح حتى يكشف الله لى ما رايت فجئت الى القبر فقرأت عشر مرات يس وتبارك وبكيت وقلت يا رب اكشف عما رايت
فانى اخاف على عقلى ودينى فانشق القبر فخرج منه شخص فولى مبادرا فقلت بمعبودك الا وقفت حتى اسألك فما التفت
الى فقلت الثانية والثالثة فالتفت الى فقال انت نصر الصائغ فقلت نعم قال ما تعرفنى قلت لا قال نحن ملكان من ملائكة
الرحمة وكلنا باهل السنة اذا وضعوا فى قبورهم نزلنا حتى نلقنهم الحجة وغاب عنى انتهى سيد علامه محمد بن اسمعيل امير رح گفته
اعلم ان الناظم قد جعل الكشف عمدة هذا الحكم ونحسب ان شاء الله صدقه الا ان الكشف لا يستدل به ولا بالالهام فى الاحكام
قال العلامة الامام ابو العباس بن تيمية شيخ الاسلام فى كتابه منهاج الاعتدال ما حاصله ان الكشف والالهام لا يلتفت
اليهما فى الاديان والاحكام قال لو كان الالهام طريقا لكان رسول الله صلعم احق من قضى به وقد قال صلعم قد كان فى الامم
محدثون فان يكن فى امتى احد فعمر وعلى هذا فلم يكن عمر يحكم بالالهام او بجرد ما يقع على قلبه حتى يعرض ذلك على الكتاب والسنة
فان وافقه قبله والا رده انتهى والهام در لغت بمعنى انداختن چيزى در دل ست كما يقال الهمه الله الصبر ودر عرف
ايقاع شى در دل بر وجهى كه صدر بدان مطمئن گردد واو تعالى بعض اصفياى خود را بآن خاص ميفرمايد ليكن اگر از غير
معصوم ظاهر شود حجت نيست بنا بر عدم ثقت بخواطر او زيرا كه مامون نيست از دسيسهٔ شيطان وگفته اند كه فقط در نفس
ملهم حجت ست وقيل مطلقا حجت ست باو لا غير بدى قال القاضى زكريا فى شرح اللب وهو من ائمة الشافعية ودر
نسفيه كه مؤلفش از حنفيه ست گفته كه الهام از اسباب علم نيست قوله سعد الدين فى شرحه ونيست فرق ميان كشف
والهام نزد گروهى وعن شقيق ان من يعانى * تعيينه قراءة القرآن * شقيق بلخى زاهد متقى مشهور ست مراد آنكه
هر كه قرآن را بچشم خود در مصحف ميخواند او را قرارت قرآن تلقين حجت ميكند در جمع الشتيت گفته ولم اجد رواية شقيق
بلفظها انتهى وفيه جاءت عدة آثار * وبعضها اخرجها البزار * يعنى ودر آنچه شقيق ذكر كرده چند آثار

هم آمده ست وبعض آن آثار را بزار اخراج کرده وآثار جمع اثر ست ورفع آن بسبیل بدلیت از عدة ست کذا فی
الجمع لیکن در نسخه دیگر بجای عدة لفظ هذه آمده واین اظهر ست واکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما حققنا ذلک
فی نهج الوصول الی مصطلح احادیث الرسول وحدیث معاذ رضی الله عنه در اثبات سوال گذشت ومن جملته فاذا وضع فی
قبره وسوی علیه التراب وتفرق عنه اصحابه اتاه منکر ونکیر فیجلسانه فی قبره فیجیء القرآن حتی یکون بینه وبینهما فیقولان الیک
عنه حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبة انه لصاحبی وخلیلی فان کنتما امرتما بشیء فامضیا لما امرتما ودعانی مکانی فانی لا افارقه حتی
ادخله الجنة وروی الطبرانی مرفوعا یؤتی الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل راسه دفعته قراءة القرآن واذا اتی من قبل یدیه دفعته
الصدقة واذا اتی من قبل رجلیه دفعه مشیه الی المساجد الحدیث وروی ابو نعیم عن بشر بن المهاجر عن عبد الله بن بریدة عن ابیه
قال کنت جالسا عند رسول الله صلعم فسمعته یقول ان القرآن یلقی صاحبه یوم القیامة حتی ینشق عنه قبره کالرجل الشاب
فیقول له هل تعرفنی فیقول ما اعرفک فیقول انا صاحبک القرآن الذی اظمأتک فی الهواجر واسهرت لیلک وان کل تاجر
من وراء تجارته وانک من وراء کل تجارة وروی ابو قبیل عن عبد الله بن عمرو موقوفا ان القرآن والصیام یشفعان یوم القیامة
لصاحبهما گویم چون قراءت قرآن روز حشر شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی ان شاء الله تعالی شفیع خواهد بود وکدام وسیله
نجات اقوی تر ازین باشد که یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند وباظهار مقاصد خدا ورسول وی صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم پردازد ؎ یوم القیامة یاتی الناس قاطبة ۞ بصحائف الاعمال للاوزان ۞ واذا اسئلت
بما اتیت فقولتی ۞ قد جئت بالتفسیر للقرآن ۞ اللهم شفع فی القرآن ونجنی من عذاب القبر والنیران وادخلنی
برحمتک وعفوک جنة السلام ودار الرضوان قال الناظم رحمه الله تعالی هذا تمام ما اردت نظمه ۞ والحمد لله
الذی اتمه ۞ فظمناه المؤمنین تبصره ۞ ادعو به التثبیت عند الآخرة ۞ یعنی تثبیت وثمره آنکه تبشیر
ازین گذشته ومجازات از جنس عمل باشد ؎ از مکافات عمل غافل مشو ۞ گندم از گندم بروید جو ز جو فی نسخ ابیاتها
وضعفها سرها ۞ ابیاتها کالانجم الدریه ۞ سری بمعنی نفیس ست ودری منسوب بسوی در مراد آنست که این
ابیات در اضاءت الفاظ ومبانی واشراق مضامین ومعانی همچو کوکب دری ست وبعض شراح سرید را درینجا بمعنی
پاره از جیش گرفته اند والاول اولی والحمد لله علی ما یلهمه ۞ ثم علی نبیه اسلمه ۞ ای وصلی لما تقدم
فی اول الکتاب فختم بما ابتدء به قال فی الجمع حذف الصلوة ولم یذکر الآل والاصحاب کانه اکتفی بما سلف فی اول الابیات
فانها کلام واحد وشیء متحد والتمس جزاه عن الاسلام واهله ویزیده من احسانه وفضله انتهی واقول ارجو من المولی
حسن الاولی والخاتمة والنجاة من فتنة القبر وعذاب اللحد والنار الحاطمة وقد اخرج السلفی عن سهیل بن عمار قال رأیت
یزید بن هارون فی المنام بعد موته فقلت ما فعل الله بک قال اتانی فی قبری ملکان فظان غلیظان فقالا ما دینک
ومن نبیک ومن ربک فاخذت لحیتی البیضاء وقلت لمثلی یقال هذا وقد علمت الناس جوابکما ثمانین سنة فذهبا وقالا

اكتبت عن جرير بن عثمان قلت نعم قالا انه كان يبغض عثمان فابغضه الله ثم قالا نم نومة العروس فلا روعة عليك بعد اليوم ولعل ان تكون حجتي كحجة زيد بن هارون رحمنا الله تعالى واياه وان لم ابلغ مبلغه عند السبر والعمر والتمييز وما ذلك على الله بعزيز واسأل الله ان يصلي ويسلم على سيدنا ومولانا وجدنا واولانا محمد المصطفى احمد المجتبى وان يجمعنا عليه عند العطش الاكبر ويحطنا معه في نهر الكوثر وان يحشرنا تحت لوائه ويحفظنا من كرب المحشر فان من حشر في هذا المحل فقد فاضت انوار السعادة عليه وتوجهت ركائب الغفران والرضوان اليه انه بالمؤمنين رؤف رحيم فعليه وعلى آله الصلوة والتسليم اللهم افعل ذلك بي وبوالدي واخواتي واخوتي واولادي واهلي ومشايخي في العلم واصحابي ومن احبني في الله ومن اعانني على سلوك الصراط المستقيم وهذا آخر ما جرى به القلم في شرح الابيات للسيوطي رح والله تعالى اعلم وعلمه اتم وفضله اعم

قف سيد علامه محمد بن اسمعيل بن الصلاح الامير اليماني رحمه الله تعالى در جمع التشتيت ميفرمايد ثم اني لما فرغت بحمد الله من شرح هذا النظام وايداع شرحه فوائد تروق لذوي الافهام احببت ان اكما بنظمي لرسالة الجلال السيوطي رح المسماة **ببشرى الكئيب بلقاء الحبيب** وشرح ذلك بما ارجو بها من الاثابة اجزل نصيب وانا ضممته اليه لان ابيات التثبيت وشرحها من قسم الترهيب وبشرى الكئيب من قسم الترغيب ورأيت الله تعالى يجمع في كتابه بين هذين الامرين كثيرا فيأتي بالوعيد ثم بالوعد وعكس ذلك في عدة آيات فالله اسئل ان يجعله مرقوما في صحائف الحسنات ويمحو به ما اسلفناه من السيئات ويجعل الموت راحة لنا من الآفات ويجعل القبر لنا روضة من رياض الجنات وهذا اول ما نظمناه وشرحناه وجعلته كالذيل لابيات التثبيت وسميته تانيس الغريب بالنظم وشرحه لبشرى الكئيب انتهى بناء على هذا محرر سطور عفا الله عنه باجناه واستعمل فيما يحبه ويرضاه بعد فراغ از شرح ابيات مذكوره تبعا لهذا السيد الامام بايراد نظم شريفش هم مي پردازد و بشرح ابياتش مي سازد تا ترهيب همدوش ترغيب گردد و گل نصيحت بفيض ضم اين ضميمه رعنا شود و كيفيت كه هيچ فرد بشر را درين عالم فاني و در برزخ آنجهاني از رنج و راحت گزير و گريز نيست سه درين چمن كه بهار و خزان هم آغوش است زمانه جام بدست و جنازه بر دوش ست پس جمع ميان اين هر دو امر سبب طمانينت خاطر و ثلج صدر سالكان صراط هدايت ست و سميته ضالة الناشد الكئيب في شرح المنظوم المسمى بتانيس الغريب وبالله التوفيق قال السيد رحمه الله تعالى

الحمد لله على التوفيق + لشرح هذا النظم بالتحقيق	شرحا بديعا قد حوى نفائسا + زففتها لا كما
عرائسا + ثم رايت بعد شرح النظم + اني اذيل نظمه بنظمي	لما حوى بشرى الكئيب فاستمع +
عسى بلقياك الحبيب تنتفع + بيان ما ورد من خيرية الموت للمؤمن وما يناسب ذلك	
قد قال خير الخلق ما معناه + تحفة من يؤمن في لقياه + الموت ما من راحة سواه + ريحانة	
ضنيمة تلقاه + وانما الدنيا له كالسجن + ان مات لم يبق له من حزن + وانه خير له من الفتن	
وفي الحيوة لا يزال في محن + والموت كفارة لكل مسلم + يا حبذا يا حبذا من مغنم + درين نظم شريف ...	

موت نسبت بمومن چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفهٔ مومن و راحت مومن و ریحانهٔ مومن و غنیمت مومن ست و دنیا برای او سجن ست و موت خروج ازان سجن باشد و کفاره ست برای هر مسلم و مردن بهتر از فتنه ست و درین باب احادیث مرفوعه وارد گشته عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم تحفة المومن الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت والطبرانی فی معجمه الکبیر والحاکم فی المستدرک وعن الحسین بن علی علیهما السلام ان رسول الله صلعم قال الموت ریحانة المومن اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم الموت غنیمة المومن اخرجه الدیلمی ایضا وعن محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلعم قال یکره المومن الموت والموت خیر له من الفتنة اخرجه احمد وسعید بن منصور بسند صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلعم قال الدنیا سجن المومن وسنته فاذا مات فارق السجن والسنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد والطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قحط اوست پس چون بمرد گذاشت زندان و قحط را وعن انس قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الموت کفارة لکل مسلم اخرجه ابو نعیم سیوطی در جامع کبیر گفته انه صححه ابن العربی ورواه البیهقی ایضا و تحفه بمعنی بر و لطف و مال نوست و غنیمت فائز شدن بچیزی ست بلا مشقت و ریحان گیاهی خوشبوست و کفاره خصلتی ست که ماحی خطیه را گویند قال القرطبی انما جعله کفارة لما یلقاه المیت عنده من الآلام والاوجاع وقد قال صلعم ما من مسلم یصیبه اذی من شوکة فما فوقها الا کفر الله بها من سیئاته فما ظنک بالموت الذی سکرة من سکراته اشد من ثلاث مائة ضربة بالسیف انتهی اقول وکذلک التسمیة غنیمة لما ینال منه من الاجر والثواب کما سمی صلعم الصوم فی الشتاء الغنیمة الباردة فکما سماه تحفة فانه بر بالعبد المومن و لطف فانه یخرجه مولاه من دار الاکدار الی اشرف جوار کما قال التهامی جاورت اعدائی وجاور ربه ٭ شتان بین جواره و جواری ٭ ولهذا در حدیث تشهیم داری آمده که او تعالی ملک الموت را میفرماید برو بسوی دوست من و بیار او را که من تجربه کرده ام او را بسرا و ضرا و یافتم او را در جائیکه خواستم پس بیار نزد من او را تا راحت دهم او را از هموم دنیا و غموم او و این حدیث در شرح ابیات گذشته وعن ابی قتادة قال مر علی النبی صلعم بجنازة فقال مستریح او مستراح منه فقالوا یا رسول الله ما المستریح وما المستراح منه فقال العبد المومن یستریح من تعب الدنیا واذاها الی رحمة الله والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب اخرجه الشیخان ولنعم ما قیل ؎ تو چنان زی که چو میری برهی ٭ نه چنان گر تو بمیری برهند و حافظ شیرازی گفته ؎ چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را ٭ غبار خاطر از رهگذار ما نرسد ٭ و دیگری گفته ؎ یاد داری که وقت زادن تو ٭ همه خندان بدند و تو گریان ٭ آنچنان زی که وقت مردن تو ٭ همه گریان بوند و تو خندان ٭ و دنیا را زندان مومن نام فرموده و مرگ را خروج از زندان مقرر کرده و سجن بمعنی حبس ست و حاصلش او را سجان گویند و محبوس را سجین مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیا ست محبوس و ممنوع ست از شهوات و لذات و ملاهی و ... بخلاف کافر که از تکالیف مناهی و ... هر دو کار چند بفراغت در دنیا

وست بهم نمیرسد گویا در سجن مصائب دنیا و فتن این بیتی سر او موافقت اعداء و مدارات اصدقا و مکابده تکلیف
و بلاست منصور فقیه گفته قد قلت اذ مدحوا الحیوة واسرفوا + فی الموت الف فضیلة لا تعرف + منها
امان لقائه بلقائه + وفراق کل معاشر لا ینصف + و دیگری گفته ع من کان یهوی ان یعایش
فاننی + حقا احب بان اموت فاتقا + فی الموت الف فضیلة لو انها + عرفت لکان سبیله ان یعشقا
لیکن مدار این فضیلت در موت بر حسن خاتمه ست و لهذا از تمنای موت در احادیث صحیح نهی آمده و سهیل تستری گفته
تمنا نمیکند موت را مگر سه کس یکی جاهل از حال ما بعد موت دوم گریزنده از قضا و قدر یعنی مصائب دنیا سوم مشتاق
لقای او تعالی و بعض عرفا گفته اند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و علما گفته اند موت عدم محض و فنای صرف
نیست بلکه انقطاع تعلق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حالی بحالی و انتقال از داری بداری ست ع
یوما بحزوی و یوما بالعقیق و بالعذیب یوما و یوما بالخلیصاء + و ابن عمر گفته دنیا جنت کافر و سجن مومن ست
و مثال مومن نزد خروج ازان مثل مردی ست که از زندان بیرون شد این منقلب گردید دران و تفسح شد و ابن لال
از عایشه مرفوعا آورده الدنیا القصف لمومن کیف و هی سجنه و بلاؤه و عن الربیع بن خثیم قال ما من غائب ینتظره المومن
خیر له من الموت و ابن مسعود گفته لیس للمومن راحة دون لقاء الله و عن مالک بن مغول قال بلغنی ان اول سرور یدخل
علی المومن الموت لما یری من کرامة الله و ثوابه و ابو الدرداء گفته ما من مومن الا و الموت خیر له و ما من کافر الا و الموت خیر
له فمن لم یصدقنی فان الله یقول و ما عند الله خیر للابرار و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم
الآیه و مسروق گفته ما غبطت شیئا کمومن فی لحده قد امن من عذاب الله و استراح من الدنیا فایده دوم آنکه در زندان
ساختن دنیا برای مومن و بهشت ساختن آن برای کافر سوال مشهور ست و آن این ست که بسیاری از مومنین در دنیا
در سعت و نعیم اند و بسیاری از کفار در ضیق و مصیبت و در جواب آن دو سخن ست یکی همان که سجن باعتبار تکالیف شرعیه
و تقیید بدان و جهاد نفس ست فعلا و ترکا و کافر مطلق العنان غیر متقید با وامر و نواهی ست گویا در جنت ست که تکالیف
از وی مرفوع گشته دوم آنکه مومن باعتبار مآل خود از جنت و انهار و حور و قصور و خدم و خول و انوار و جز آن که
زیر حصر بلکه زیر قید خطره قلب نه در آید دنیا گویا در زندان ست که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن را هیچ
نباشد مگر خلود و دوام و استغنا از هر احد و دخول ملائکه بسلام از هر باب و دوران ولدان و غلمان همچو لولو منثور و گوهر
شاهوار با کوب و اکواب بر سرر مرفوعه و زرابی مبثوثه و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم مشتهاة و طیور و فواکه متخیره
و نعیم نامحصور و لذائذ نامعدود و رضوان اکبر از جانب او تعالی همین تنها برای او بهتر از دنیا و ما فیها ست و این دار
با این همه آرایه در حق او جز تنگی چیزی نیست اگر چه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل نمرود باشد
و قاهر اقران و شامل قرون بود و اکوان برای او خضوع کنند و حیوان منقاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه دنیا

مثل سلیمان نبی الله علیه السلام بفرض محال هست او را نسبت بانچه در آخرت حاصل او گردد هیچ کسی ست که ظلمت
سجن و اسر سجان هست چه دار حیوان دار آخرت ست نه این خاکدان فنا نشان و کافر باعتبار انچه او را در آخرت نصیب
گردد از حریق و زفیر و شهیق و دعا بویل و ثبور در قعر نار سجور و تجرع حمیم و غساق در دار البوار و تیقن خلود در درکات جحیم
و انواع عذاب الیم و تبدیل جلود و نزد نضج جلود ناسور و نهش حیات و عقارب جهنم و صهر بطون و جلود بشارب آن
گویا درین عالم اگر در اضیق سجن از سجون دنیا واقع ضیق و اشنع بلیه باشد و ملتهب به نیران گردد نسبت بمآل حال او که از
تعاطی کفر و معاصی حاصل او شده و مستحق خلود در جحیم و عذاب مهین الیم گشته در بهجا در اعظم جنات دنیا و اشرف مراتب علیا
فائده سوم آنکه تسمیه آنحضرت صلعم دنیا را بسجن مومن مفید آنست که وی از حین موت خارج از ضیق بسوی سعت ست

و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حالش ارفع ست منزله بعد الموت اوسع + و قبره خیر له وادفع +
عن انس قال قال رسول الله صلعم ما شبهت خروج بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج الصبی من بطن امه من ذلک الغم
و الظلمة الی روح الدنیا اخرجه الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول وعن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلعم
ما علی وجه الارض من نفس یموت و لها عند الله خیر یحب ان ترجع الیها و لها الدنیا و ما فیها اخرجه النسائی و درین باب
روایات ست و احادیث توسیع در قبر پیشتر در شرح ابیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کرده و دران ذکر نماز و قرائت قرآن
و تزاور و نوم و لباس در باره اموات کرده وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی اهل لا اله الا الله
وحشة عند الموت و لا فی قبورهم و لا فی منشرهم اخرجه الطبرانی فی الاوسط و الاصبهانی فی الترغیب وعن ابن عباس
ان رسول الله صلعم قال اخبرنی جبریل ان لا اله الا الله انس للمسلم عند موته و فی قبره و حین یخرج
من قبره اخرجه ابو القاسم الجیلی فی الدیباج لیکن مراد باهل کلمه توحید درینجا اصحاب اعمال صالحه اند فاقهم
پس جهد باید کرد تا در ایشان معدود و محشور شده تو کی بدولت ایشان رسی که نتوانی هجرین دو کلمه
آن هم بصد پریشانی تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائکة علیهم

و فی السیاق بالسلام یلتقی + من ربه و من اولئک الملا + مراد بملا ملائکه مرسل بسوی مقبوض الروح
و بیت اشارت ست بسوی قول ابن مسعود اذا اراد الله قبض روح المومن اوحی الله الی ملک الموت اقرءه منی السلام
فاذا جاء ملک الموت لقبض روحه قال ربک یقرئک السلام اخرجه ابن منده و براء بن عازب در قوله تعالی تحیتهم
فیها سلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحه الا یسلم علیه اخرجه ابن ابی شیبة و ابن ابی حاتم
و الحاکم و صححه البیهقی و ابن عباس در قوله تعالی فسلام لک من اصحاب الیمین گفته یاتیه الملائکة بالسلام من قبل
الله تسلم علیه و تخبره انه من اصحاب الیمین و قتاده در آیه موصوفه گفته سلام من عذاب الله و سلمت علیه ملائکة الله

ودرین باب آثار کثیره از صحابه و تابعین ست واین سلام از طرف خدا و ملائکه ست بر مومن میت وکفی به تعظیماً و

تکریما یلقون بالبشری وبالاکفان + والروح والریحان والرضوان + عن سلمان قال قال رسول الله صلعم

اول ما یبشر به المومن عند الوفاة بروح وریحان وجنة واما اول ما یبشر به المومن فی قبره فیقال ابشر برضاء الله والجنة

قدمت خیر مقدم قد غفر الله لمن شیعک الی قبرک وصدق من شهد لک واستجاب لمن استغفر لک اخرجه ابو القاسم بن

منده و شیخین از عباده بن صامت روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب لقاء الله احب الله لقاءه فقالت

عائشة انا لنکره الموت قال لیس ذلک ولکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته فلیس شیٔ احب الیه مما امامه

فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه الحدیث و ربیع بن خثیم در قوله تعالی ان کان من المقربین فروح وریحان گفته

هذا عند الموت وتخبأ له الجنة الی یوم البعث وابو هریره گفته ان النبی صلعم قال المومن اذا احتضر اتته الملائکة بحریرة فیها مسک

وضبائر ریحان فتسل روحه کما تسل الشعرة من العجین ویقال ایتها النفس المطمئنة اخرجی راضیة مرضیا علیک الی روح الله

وکرامته فاذا اخرجت روحه وضعت فی ذلک المسک والریحان وطویت علی الحریرة وذهب بها الی علیین اخرجه البزار و

ابن مردویه ودرین باب آثار واقوال علما وحکایات صلحا بسیارست که بعد موت کلام کردند واز لقاء رب والتقاء

روح وریحان خبر دادند مثل ربعی و مورق عجلی ودر حدیث عائشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول یتکلم رجل

من امتی بعد الموت ابو نعیم گفته این حدیث مشهورست وبیهقی در دلائل تصحیحش کرده وگفته صحیح لا اشک فی صحته گویم پس این اخبار

معجزه باشد + و علیه الارض تبکی والسما + اذ کان یاتی الخیر عنه فیهما + عن انس قال قال رسول الله

صلعم ما من عبد الا وله بابان باب یصعد منه عمله وباب ینزل منه رزقه فاذا مات فقداه وبکیا علیه ثم تلی هذه الآیة فما بکت علیهم

السماء والارض وذکر انهم لم یکونوا یعملون علی وجه الارض عملا صالحا فیبکی علیهم ولم یصعد لهم الی السماء من کلامهم ولا من

کلام صالح فتفقدهم فتبکی علیهم اخرجه الترمذی وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابو یعلی وابن ابی حاتم والخطیب ونحوه عن ابن عباس

موقوفا وقال وان قوما مسیئون لم یکن لهم فی الارض آثار صالحة ولم یصعد الی الله منهم خیر فما بکت علیهم السماء والارض

وعنه قال تبکی الارض علی المومن اربعین صباحا ومجاهد در کریمهٔ مذکوره گفته ما مات مومن الا بکت علیه السماء والارض

فقیل له تبکی علیه قال وما للارض لا تبکی علی عبد کان یعمرها بالرکوع والسجود وما للسماء لا تبکی علی عبد کان لتکبیره وتسبیحه

فیها دوی کدوی النحل معرفة المیت من یغسله ویحمله ویکفنه ویدخله قبره یعرف من یغسله و یحمله

ویلبس الاکفان او من ینزل + کلام درین مرام در شرح ابیات گذشته ست لیکن علی الاجمال ودرینجا

بغرض تفصیل ایرادش کرده عن ابی سعید الخدری ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله ویحمله ویکفنه ومن

یدلیه فی حفرته اخرجه احمد والطبرانی فی الاوسط وابن ابی الدنیا وابن منده وعمرو بن دینار گفته هیچ میتی نمیمیرد

مگر آنکه جانش در دست فرشته می باشد می بیند بسوی تن خود که چگونه غسل وکفن میدهند ومیکنند بااو وچگونه میبرند

او را بر سر پیشنود شناه مردم بر تو و سفیان گفته میت هر شی را می شناسد تا آنکه سوگند مید هد غاسل خود را که بسبکی کن بر من
و ابوب گفته میگویند کرامت میت بر اهل او تعجیل اوست بسوی حفره و درین باب روایات بسیارست و ظاهرست
که این چنین از قبیل رای بحث نمیتوان گفت **ترحیب القبر بالمیت ولطف ضمه له الی قبره موجب**
یضمه ضم الحبیب الحبیب مصراع اول اشارت ست بحدیث ابی سعید ان رسول الله صلعم قال اذا دفن العبد المومن
قال له القبر مرحبا و اهلا اما ان کنت لاحب من یمشی علی ظهری الیّ فاذ ولیتک الیوم فتری صنعی فیتسع له مد بصره و یفتح له
باب الی الجنة قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار اخرجه الترمذی و حسنه و
وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم القبر حفرة من حفر النار او روضة من ریاض الجنة اخرجه البیهقی قرطبی گفته هذا عندنا
محمول علی الحقیقة لا المجاز فان القبر علی المومن خضر و هو العشب من النبات وقد بینه ابن عمر فی حدیثه فانه الریحان وعن
ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلعم قال ان نفس المومن اذا قبضت تلقاها اهل الرحمة من عباد الله کما یلقون البشیر
من اهل الدنیا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الاوسط و سعید بن جبیر گفته اذا مات المیت استقبله ولده کما یستقبل الغائب ثابت
بنانی گفته ما را رسیده است که چون میت می میرد اهل و اقارب او که پیشتر از وی مرده اند باستقبال او می آیند و وی بایشان
شادمان میگردد و ایشان بوی از قادم مسافر بسوی اهل خود گوییم و دال ست بران قول بعض صحابه که در سیاق
موت گفته الیوم نلقی الاحبة محمدا و حزبه صلعم و این دال ست بر آنکه این امر در ایشان معروف بود حافظ ابونعیم گفته لما احتضر
الحسن بن علی بن ابی طالب و جعل یتململ علیه رجل فرآه جزعا من الموت فقال یا ابا محمد ما هذا الجزع ما هو الا ان تفارق روحک
جسدک فتقدم علی ابویک علی و فاطمة و جدیک محمد النبی صلعم و خدیجة و عمیک حمزة و جعفر و علی اخوالک القاسم و الطیب و ابراهیم
و طهر و علی خالاتک رقیة وام کلثوم و زینب فسری عنه ای کشف و ذهب ما کان به من الجزع و اما مصراع ثانی پس اشارت
بحدیث عایشه صدیقه ست قالت یا رسول الله انک منذ حدثتنی بحدیث منکر و نکیر و ضغطة القبر لیس ینفعنی شی قال یا عایشة
ان اصوات منکر و نکیر فی اسماع المومنین کالاثمد فی العین وان ضغطة القبر کالام الشفیقة یشکو الیها ابنها الصداع فتغمز
راسه غمزا رفیقا و لکن یا عایشة ویل للشاکین فی الله کیف یضغطون فی قبورهم کضغطة الصخرة علی البیضة اخرجه البیهقی
و ابن منده عن سعید بن المسیب ابو محمد تیمی گفته اصل ضمه قبر این ست که زمین مادر بنی آدم ست از وی پیدا شده اند و زمانی
دراز از وی غائب مانده چون بسوی او باز گردانیده شدند زمین ایشان را ضم کرد چنانکه مادر پسر غائب خود را نزد قدوم
او ور دن بروی با خویش منضم می سازد پس هر که مطیع خدا ست ضم او برحمت و رفق میکند و هر که عاصی خدا ست ضم او
می نماید و این بسخط وی برست از برای رب خود ش هست و دیلمی از ابن عباس و انس روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم
رحیم تر بودن خدای تعالی بر بنده خود وقتی باشد که بنده بقبر در آید و مردم و اهل او از و متفرق شوند گوییم الحمد لله که دران
تنهائی حق تعالی قرین و رحیم خواهد بود ۵ جهانی مختصر خواهم که انجا * همین جا باشد و جا باشد ؛

صلوة الاموات فی قبورهم و دعا صلوا به احیانا ـ وفیه ایضا قرأوا القرآنا ـ اخبار کثیره ثابت اند
درآنکه موتی در قبور خود نماز میگذارند از انس آمده ان النبی صلعم قال الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون اخرجه ابو یعلی والبیهقی
و منه ان النبی صلعم لیلة اسری به مر بموسی علیه السلام وهو قائم یصلی فی قبره اخرجه مسلم ثم ذکر له طرقا کثیرة و ثابت بنانی
گفته اللهم ان کنت اعطیت احدا الصلوة فی قبره فاعطنی الصلوة فی قبری اخرجه احمد و انا اقول مثله والله ولی الاجابة ابو نعیم
از جبیر آورده که وی گفت سوگند بخدا اینکه جز او کسی خدا نیست ثابت بنانی را در لحد در آوردم و با من حمید طویل بود چون
خاک را بروی در قبر برابر کردیم خشتی بیفتاد و چون دیدیم که وی در لحد استاده نماز میگذارد و در دعای خود میگفت اللهم ان کنت
اعطیت احدا من خلقک الصلوة فی قبره فاعطنیها فما کان لیرد دعاءه یعنی این دعای او بمصعد قبول رسید بارخدایا اگرچه
من همچو ثابت بنانی ثابت بر عمل نیم لیکن یکی از عاصیان امت رسول نبی تو محمد صلعم هستم و چنانکه وی رحمة للعالمین است
تو ارحم الراحمین گناه مرا بخش و در گور از عذاب برهان و اگر احدی را از خلق توفیق نماز یا قراءت قرآن بخشیده مرا هم
بعد موت موفق باین هر دو کن از تو هیچ دور نیست که مستحق کرامت گناهگاران اند ـ و ابن عباس گفته ضرب بعض اصحاب
النبی صلعم خباءه علی قبر هو لا یحسب انه قبر فاذا فیه انسان یقرء سورة الملک حتی ختمها فاتی النبی صلعم فاخبره فقال هی المنجیة
تنجیه من عذاب القبر اخرجه الترمذی و حسنه والحاکم والبیهقی ابو القاسم سعدی در کتاب الروح گفته این تصدیق است از رسول
خدا صلعم بآنکه میت در قبر میخواند زیرا که عبد الله او را اخبار باین معنی کرد و وی تصدیقش فرمود و امام کمال الدین بن مسکانی در کتاب
العمل المقبول فی زیارة الرسول نوشته هذا الحدیث واضح الدلالة علی ان المیت یقرء فی قبره سورة الملک وقد وقع فی هذه الآثار
ذکر اکرام الله لبعض اولیائه بذلک واکرام بعضهم بالصلوة وکان یدعو الله فی حیاته بذلک فاذا کان من اکرام الله لبعض اولیائه
تمکینهم من الطاعة والعبادة فی القبر فالانبیاء علیهم السلام بالطریق الاولی انتهی گویم این استدعا هم شده که عبادت و طاعت
واقعه در قبور از موتی از جنس اکرام الهی و انعام عالم پناهی ست نه از وادی تکلیف و تعذیب بلکه برای تلذذ و تذکر خدا و
انست در وحشت تربت ست اللهم ارزقنا و حافظ زین الدین بن رجب در کتاب اهل القبور نوشته قد یکرم الله بعض اهل البرزخ
باعماله الصالحة فی البرزخ وان لم یحصل له بذلک ثواب لانقطاع عمله بالموت لکن انما یبقی عمله علیه لیتنعم بذکر الله وطاعته کما
تتنعم بذلک الملائکة واهل الجنة فی الجنة وان لم یکن علی ذلک ثواب لان نفس الذکر والطاعة اعظم النعم عند اهلها فما یتنعم المتنعمون
بمثل ذکر الله وطاعته انتهی و ابو الحسن بن برقی در کتاب الروضه از عبد الله بن محمد بن منصور آورده که گفت حدثنی ابراهیم
الحفار قال حفرت قبرا فبدت لبنة فشممت رائحة المسک حین انبعثت اللبنة فاذا شیخ جالس فی قبره یقرء القرآن و حافظ
ابو بکر خطیب بسند خود از عیسی بن محمد طوماری آورده که گفت ابو بکر بن مجاهد مقری را در خواب دیدم گویا میخواند گفتم
تو مرده و میخوانی گفت در پس هر نماز و نزد ختم قرآن خدا را دعا میکردم که مرا از کسانی گرداند که در قبر قرآن میخوانند انتهی
و انا ادعو ربی بمثل ذلک وهو الذی لا یخیب من دعاه و ابن عباس گفته مومن را در قبر مصحف میدهند تا در آن بخواند

اخرجه الخلال فی کتاب السنة وفیه ضعف سید علامه گفته ورئی الحافظ ابو یعلی فی النوم بعد موته و هو فی مدینة جدرانها وحیطانها
کلها کتب فسئل عن ذلک فقال سألت الله ان یشغلنی بالعلم کما کنت اشتغل به فانا اشتغل بالعلم فی قبری انتهی گویم شوقی که
مر بعلم دین ست خصوصاً با کتاب مبین و سنت سید المرسلین بر جناب باری عم نواله وجل جلاله مخفی نیست اگر این احقر عباد
وافقر مخلوق خود را هم باین شغل دران گوشه تنهائی بنوازد از کرم عمیم و رحمت شامل او چندان دور نیست وما ذلک
علی الله بعزیز و از یزید رقاشی و حسن وغیرهما مروی ست که هر که مرد و او را چیزی از قرآن برای آموختن باقی مانده است
حق تعالی ملائکه را میفرستد تا بقیه قرآن بیاد او دهند تا آنکه از قبر برخیزد وعن عطیة العوفی نحوه و نسائی و حاکم و بیهقی
در شعب الایمان از عایشه روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم دخلت الجنة فسمعت قاریا یقرء القرآن فقلت من هذا
قالوا حارثة بن النعمان فقال رسول الله صلعم کذلک البر کذلک البر وکان ابر الناس بامه واخرج البیهقی عن ابی هریرة
نحوه مرفوعاً ایضاً و یافعی در روض الریاحین از بعض صالحین حکایت کرده که قبر مردی را از عباد کندیدم و خواستم که لحد
سازم خشتی از گوری که متصل این حفره بود بیفتاد و چیزی بینم که مردی سفید جامه در گور نشسته تقعقع میکند و در کنار او
مصحفی از ذهب مکتوب بذهب ست و در ان قرائت میکند گفت مگر قیامت قائم شد گفتم نه گفت خشت را بجای او نه
عافاک الله پس خشت را در جای او نهادم انتهی گویم شاید مصحف برای غیر حافظ باشد والله اعلم **تزاور الاموات
فی قبورهم و بعضهم فیها یزور بعضا تحسنوا اکفان من تقضما** + عن جابر قال قال رسول الله صلعم
احسنوا اکفان موتاکم فانهم یتباهون و یتزاورون فی قبورهم اخرجه الحرث بن ابی اسامة فی مسنده والدیلمی فی الدرایة
والعقیلی وعن ابی هریرة مرفوعا نحوه وعند ابن عدی واخرج مسلم فی صحیحه اذا ولی احدکم اخاه فلیحسن کفنه و نحوه مرفوعاً
عن انس وزاد فانهم یتزاورون فی اکفانهم اخرجه العقیلی والسخاوی فی التاریخ و مثله عن ابی قتادة مرفوعا عند النسائی
و ابن ماجة و محمد بن یحیی الهمدانی فی صحیحه و ابن ابی الدنیا و البیهقی فی شعب الایمان اهل علم گفته اند که مراد تحسین کفن بیاض
و نظافت و کثافت او ست نه گران بها بودن آن زیرا که در حدیث از مغالاة نهی آمده و از ابن سیرین آمده که وی
کفن حسن دوست میداشت و میگفت که موتی در اکفان خود زیارت یکدیگر میکنند و اما قول ابو بکر رضی الله عنه انما هو للمهلة
یعنی الصدید پس خود جناب وی بذکر سببش پرداخته و عایشه را فرموده اغسلی ثوبی هذین وکفنینی بهما فانما ابوک احد رجلین
اما مکسو حسن الکسوة او مسلوب سوء السلب پس کفن خود را بغسل حسن ساخت و اختیار کرد که او را بهتر ازین کفن خواهند پوشانید
یا از وی این کفن را خواهند ربود و از عمر بن الخطاب آمده اقتصدوا فی کفنی فانه ان کان لی عند الله خیر ابدلنی ما هو خیر منه
وان کنت علی غیر ذلک سلبنی واسرع سلبی واقتصدوا فی حفرتی فانه ان کان لی عند الله خیر وسع لی فی قبری مد بصری وان
کنت علی غیر ذلک ضیقه حتی تختلف اضلاعی و حذیفه رضی الله عنه نزد موت خود فرمود ابتاعوا لی ثوبین ولا علیکم
ان تغالوا فان الحبیب صاحبکم بخیر یکسی خیرا منهما والا سلبهما سلبا سریعا گویم کسوت در قبر مختص ببعض عباد الله ست و عقباه

بر خیر و رحمت الهی ست نه بر آرایش ظاهری ولهذا گفته اند ؎ از برون چون گور کافر پر حلل + و اندرون قهر خدای
عز و جل + و درباره قصر کفن و عدم تحسین آن منامات صحیحه در روایات مرسله وغیره آمده حافظ ابن القیم رح در کتاب
الروح در مسئله تزاور ارواح گفته الارواح قسمان معذبة ومنعمة فاما المعذبة فهی فی شغل عن التزاور والتلاقی واما المنعمة المرسلة
غیر المحبوسة فتتلاقی وتتزاور وتتذاکر ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها التی علی مثل عملها وروح
نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم الآیة
وهذه المعیة ثابتة فی الدنیا وفی البرزخ وفی دار الجزاء والمرء مع من احب فی هذه الدور الثلاث قال وقد تواترت
الرؤیا بذلک بعده شیئ کثیر ازان ذکر کرده وگفته که سنت صریحه بدان آمده ست گویم ظاهر آیه وحدیث مذکور آنست
که آدمی با دوست خود ست اگرچه در عمل قاصر باشد وقتی که محبت برای خدا بود وهم اعتقاد آن کس باشد واین بشارت
عظیم ست برای ما غربا زیرا که هر چند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزومند گواه ست که محبت ما با صحابه وتابعین
و زمره محدثین از متقدمین ومتاخرین واتحاد ما در عقاید واتباع وانکار طبایع ما از اهل بدع ورای وفسق ثابت ودائم
وازینجا امیدواریم که حق تعالی در برزخ و در حشر ما را تحت لواء سید المرسلین صلعم و در جرگه متبعین پاکیزه و در فریق
ایشان در خیرات انجا گرداند واین کار بر وی تعالی آسان ست ترا زهر آسان ست ؎ شنیدم که در روز امید وبیم
بدان را به نیکان ببخشد کریم + آری ؎ گرچه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام + در بهار آفرینش رشته گلدسته ام
ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشر بن براء بن معرور بمرد مادرش بر وی رنج بسیار کرد وگفت ای رسول خدا
همیشه هالکی از بنی سلمه هلاک میگردد آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشر پیام فرستم فرمود آری والذی نفسی
بیده یا ام بشر انهم لیتعارفون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر پس هیچ هالک از بنی سلمه نمی مرد مگر آنکه ام بشر نزدش
آمده میگفت ای فلان علیک السلام و وی میگفت وعلیک السلام باز میگفت بشر را از من سلام بخوان و درین باب
روایات ست و در بعضی ازان آمده که خبر یکدیگر می پرسند اگر معلوم شد که فلانی مرد تا ایشان نرسیده انا لله وانا
الیه راجعون او را الهاویه بردند حدیث بذلک ابو ایوب الانصاری مرفوعا واما تلاقی ارواح احیاء واموات پس
ابن القیم برای آن مسئله عقد کرده وگفته ان شواهد ها وادلتها اکثر من ان یحصرها الا الله تعالی والحس والواقع من اعظم الشهود
بها فتلتقی ارواح الاحیاء والاموات کما تلتقی ارواح الاحیاء بعده برین مسئله کلام کرده ومرائی صادقه واسعه ذکر نموده
که این مختصر گنجایش آن ندارد سعید بن مسیب گفته عبد الله بن سلام وسلمان فارسی باهم ملاقی شدند یکی دیگری را گفت
اگر پیش از من بمیری مارا ملاقات کنی واز لقاء رب خبر دهی واگر من پیش از تو بمیرم با تو ملاقی شوم وخبر دهم دیگری گفت
که مگر احیاء واموات باهم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت ست میروند هرجا که میخواهند سعید گفت که
فلانی بمرد او را در خواب دیدم گفت توکل کن ومبشر شو که مثل [illegible] شیء را ندیدم گویم حق تعالی فرموده وعلیه

فلیتوکل المتوکلون ۵ گفت پیغمبر با آواز بلند و بر توکل نازل شده بعد عباس بن عبد المطلب گفت
میخواستم که عمر را بخواب بینم پس ندیدم او را مگر نزد قرب حول چه می بینم که عرق از پیشانی خود پاک میکند و میگوید هذا
اوان فراغی ان کان عرشی لیهد لولا ان لقیت رؤفا رحیما و عبد الله پسر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید کدام
اعمال را افضل یافتی گفت ای پسر من استغفار را و مسلمه بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب دید
و پرسید که ای امیر المؤمنین بعد موت بکدام حال گردیدی گفت ای مسلمه اینده فراغ یافتم والله ما استرحت الا الآن
گفتم کجا هستی گفت با ائمه هدی در جنات عدن و این قسم منامات بسیار ست که یکی صاحب یا قریب یا غیر خود را در خواب
دیده و وی او را بچیزی خبر داده که جز صاحب رؤیا کسی آنرا نمیدانند و این واقعات نامحصور اند و مردم دران مشترک
ابن القیم گفته وقد ذکرنا نحن وغیرنا من ذلک عجائب بعده گفته رؤیا سه نوع ست یکی از خدا دوم از شیطان سوم از
حدیث نفس و رؤیای صحیحه چند قسم ست یکی الهام که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام ست که حق تعالی در منام
با بنده خود کرده قاله عبادة بن الصامت دوم التقاء روح نائم با ارواح موتی از اهل و اقارب و اصحاب و غیرهم سوم عروج
روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مر او را چهارم دخول روح در جنت و مشاهده آن و جز آن پس التقاء ارواح
احیاء و موتی نوعی از انواع رؤیای صحیحه ست که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتهی **معرفة الاموات من
اتاهم والشعور به** وردهم السلام عليه ويعرفون من اتاهم زائرا ويأنسون ان اتى المقابر +
وسلموا علے المسلم في اي يوم قاله ابن القيم + عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم ما من رجل يزور
قبر اخيه ويجلس عنده الا استأنس به ورد حتى يقوم اخرجه ابن ابي الدنيا في كتاب القبور وعن ابي هريرة قال اذا مر
رجل بقبر يعرفه فسلم عليه الا رد عليه السلام اخرجه البيهقي في الشعب وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ما من احد
يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام صححه ابن عبد الحق واخرجه ابن عبد البر في الاستذكار
والتمهيد وفي الباب روايات و محمد بن واسع گفته ان الموتى يعلمون تزاورهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده حافظ ابن القيم
گفته الاحاديث والآثار تدل على ان الزائر متى جاء علم به المزور وسمع سلامه وانس به ورد عليه وهذا عام في حق الشهداء
وغيرهم وانه لا توقيت في ذلك قال وهو واضح من خبر الضحاك الدال على الوقت انتهى و بهمین اشارت ست در نظم
ابن القیم گفته قد شرع رسول الله صلعم لامته اذا سلموا على اهل القبور ان يسلموا عليهم سلام من يخاطبون فيقول السلام
عليكم دار قوم مؤمنين وهذا خطاب لمن يسمع ويعقل ولولا ذلك لكان هذا الخطاب بمنزلة خطاب الجماد والمعدوم قال وتكفي
في هذا تسمية المسلم عليهم زائرا ولولا انهم يشعرون لما صح تسميته زائرا فان المزور ان لم يعلم بزيارة من زاره لم يصح
ان يقال زاره هذا هو المعقول من الزيارة عند جميع الامم وكذلك السلام عليهم ايضا فان السلام على من لا يشعر ولا يعلم
بالمسلم محال وقد علم النبي صلعم امته اذا زاروا القبور ان يقولوا السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين وانا ان شاء الله بكم

بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منكم والمتاخرين نسأل الله لنا ولكم العافية فهذا السلام والخطاب والندا الموجود لمن يسمع
ويعقل ويخاطب ويرد وان لم يسمع المسلم الرد انتهى وعن ابی هريرة قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي على
الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع و
انا ان شاء الله بكم لاحقون قال ابو رزين يا رسول الله يسمعون قال يسمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا قال اى جوابا
يسمعه الحی والا فهم يردون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون
دل على انهم لا يعرفون زائرا ولا يتلقون خبرا ... الآية وتفسيرها والاقصد لهما ينظرون الا صيحة واحدة
تاخذهم وهم يخصمون والآية فی صيحة يوم القيامة وان الاحياء لا يستطيعون توصية الكلام فی شرح حقيقت
واعلموا بان هذه الصفات اكثرها للروح لا للذات فاصرف عنان القول نحو الروح شرحا آله
بالحق والصحيح كلام درين مسئله پيشتر در ذيل شرح ابيات سيوطی رح بقدر ضرورت مقام گذشته و ناظم درينجا چهار
مسئله متعلق بدان ذكر كرده وگفته فالروح جسم حادث نورانی حی خفيف مسرع السريان ينفذ فی
الاعضا نفوذ النار فی الفحم او كالماء فی الاشجار مسئله اولی جسم بودن روح ودرين مسئله از نظار واهل علم
اقوال ست كه ابن القيم ذكر آن كرده وهرچه در خور ابطال بود برردش پرداخته وبيان حق نموده وبران ايضاح استدلال
كرده پس هرچه منجمله آن لائق اهمال ست از ذكرش اعراض كرده شد وانچه موافق دليل ست آن را آورده می شود
قال رحمه الله تعالى هو جسم مخالف بالماهية لهذا الجسم المحسوس وهو جسم نورانی علوی خفيف حی متحرك ينفذ فی جوهر الاعضا
ويسری فيها سريان الماء فی الورد وسريان الدهن فی الزيتون والنار فی الفحم فما دامت هذه صالحة لقبول الآثار الفائضة
عليها من هذا الجسم بقی ذلك الجسم ساريا فی هذه الاعضاء وافادها هذه الآثار من الحس والحركة الارادية واذا فسدت هذه الاعضا
بسبب استيلاء الاخلاط الغليظة عليها وخرجت عن قبول تلك الآثار فارق الروح البدن وانفصل الى عالم الارواح
وهذا القول هو الصواب فی المسئلة وهو الذی لا يصح غيره وكل الاقوال سواه باطلة وعليه دل الكتاب والسنة واجماع الصحابة
وادلة العقل والفطرة انتهى بعده اوله اين مسئله را برای نسق سوق كرده وبقرآن وحديث استدلال نموده ويك صد
وشانزده دليل از ادله كتاب وسنت ايراد كرده وگفته الرابع عشر بعد المائتين ان العقلاء كلهم متفقون على ان الانسان
هو هذا الحی الناطق المغتذی الحساس المتحرك بالارادة وهذه الصفات نوعان صفات لبدنه وصفات لروحه ونفسه الناطقة
فلو كانت الروح جوهرا مجردا لا داخل العالم ولا خارجه ولا متصلا به ولا منفصلا عنه لكان الانسان كذلك او كان بعضه
فی العالم وبعضه لا خارج العالم ولا داخله وكل عاقل يعلم بالضرورة بطلان ذلك فان الانسان بجملته داخل العالم بدنه وروحه
وهذا فی البطلان ايضا بمنزلة قول من قال ان نفسه قديمة غير مخلوقة فجعلوا نصف الانسان مخلوقا ونصفه غير مخلوق وقال بل هذا
والذی عليه الجمهور من العقلاء ان الانسان هو البدن والروح معا وقد يطلق اسمه على احدهما دون الآخر بقرينة فانا كر

لهم اربعة اقوال في مسمى الانسان هل هو الروح فقط او البدن فقط ام مجموعهما او كل واحد منهما انتهى والمسئلة الثانية
كون الروح حادثة او قديمة وهي مسئلة ضل فيها طوائف من بني آدم وهدى الله اتباع رسله على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فيها للحق
المبين فاقول اجمعت الرسل على انها محدثة مخلوقة مصنوعة مربوبة مدبرة هذا معلوم بالاضطرار من دين الرسل كما يعلم
بالاضطرار من دينهم ان العالم حادث وان معاد الابدان واقع وان الله تعالى هو الخلاق وان كل ما سواه مخلوق له وقد
انقضى عصر الصحابة والتابعين وتابعيهم وهم القرون المفضلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حدوثها وانها مخلوقة
حتى نبغت نابغة ممن قصر فهمه في الكتاب والسنة فزعم انها قديمة غير مخلوقة واحتج بانها من امر الله وامر الله غير مخلوق وبانه تعالى
اضافها اليه كما اضاف علمه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام ابن تيمية روح الآدمي مخلوقة مبتدعة
باتفاق سلف الامة وائمتها واهل السنة وقد حكى اجماع العلماء على انها مخلوقة غير واحد من ائمة المسلمين مثل محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وحكى ابو محمد بن قتيبة والف فيه ابو عبد الله
بن منده والذي يدل على انها مخلوقة له وجوه وقد ذكر ابن القيم ان الناس في المراد بالروح في الآية خمسة اقوال واختار
انه الروح الذي به حيوة الحيوان وان السوال عن قدمها وحدوثها ثم قال ابن القيم والنصوص الدالة على انه كان الله ولم يكن
شيء غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شيء غيره وكان عرشه
على الماء الحديث وهو دال على انه لم يكن مع الله ارواح ونفوس ليساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا بل
هو الاول وحده لا يشاركه غيره في اوليته بوجه من الوجوه ومنها النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم ارواح مستغنية عن
اجساد تقوم بها وهم مخلوقون قبل خلق الانسان وروحه فاذا كان الملك الذي يحدث الروح في جسم ابن آدم مخلوقا فكيف
تكون الروح الحادثة بنفخه قديمة سيد علامه محمد بن اسمعيل رح گفته قلت اما هذا الدليل فليس بناهض لانه يقول الخصم ارسال
الملك بنفخه لا يدل على حدوثها اذ قد يرسل بالشيء القديم يجعله في الحادث كما يقولونه في الكلام انه قديم وانه نزل به ملك
فيلقيه الى رسل الله ففي غيره من الادلة غنية وقد تنبه لهذا ابن القيم وحاول الجواب فجاء بما لا يستدل له انتهى واما آنكه دليل
حدوث روح مجرد بودن اوست ومجرد نمي باشد مگر مخلوق پس اين دعوى مفتقر بسوى استدلال ست وتحقيق آنست كه
ثابت شده است كه نيست قديم مگر الله واوله بدان در علم كلام قائم اند وهركه مدعي قديمي همراه خدا باشد بروي برهان ست
وبراي مدعي قدم ارواح دليلي ناهض يافته نشد ودر اضافتش بسوى خدا در قوله قل الروح من امر ربي حجت بر قدمش نيست
بلكه دليل بر مخلوق بودن اوست واما آنكه خلق روح قبل اجساد ست يا بعد آن پس اين بحث ديگر ست كه درينجا قبول شده
واز محل نزاع نيست وابن القيم رح درين بحث اطالت متفاوت كرده واختيار كرده كه خلقت روح بعد خلق اجسام ست
واطال في هذا ورد ما خالفه ليكن ناظم رح گفته والذي قوى لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير معلوم زمانها ولا ابتداؤه
وذلك ان ادلة القائل بتقدم خلقها واضحة وتكلف ابن القيم لردها فما نهض ما قاله ولولا محبة الاقتصار هنا لسقت كلام ابن القيم

وحاكمت بين الطائفتين انتهى ومسئله سوم قول ناظم رح ست والنفس والروح هما شيئان + وقيل شئ واحد
والثاني + اختاره العلامة ابن القيم + لما دعاه من دليل قيم + حافظ ابن القيم گفته اختلف الناس
فى الروح والنفس فمن قائل ان مسماهما واحد وهم الجمهور ومن قائل انهما متغايران ونحن نكشف سر المسئلة بحول الله وقوته
انتهى بعده از لغت وجز آن بران كلام كرده وسوال يهود از روحى بود كه جبرئيل جى شناخته مى شود وآن روح نزد قدماست
ومردم آنرا نمى دانند واما روح بنى آدم پس از غيب نيست وطوائف مردم از اهل ملل وغيرهم دران كلام كرده اند و
در تفسير روح از ابن عباس روايات آمده وآن همه مضطرب ست كما قاله ابن القيم رح وساقها فى كتابه وبيّن وجه الاضطراب

وموتها خروجها من البدن + هذا الذي يختاره ذو الفطن + فهذه الاربع فى المسائل + متفرقة الانواع
والدلائل + واين مسئله چهارم ست كه آيا روح مى ميرد يا نه حافظ ابن القيم گفته اختلف الناس فى هذه فقالت طائفة
تموت وتذوق الموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت قالوا وقد دلت الادلة على انه لا يبقى الا الله وحده قال تعالى
كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام وقال كل شئ هالك الا وجهه قالوا واذا كانت الملائكة
تموت فالنفوس البشرية اولى بالموت قالوا وقد قال اهل النار ربنا امتنا اثنتين فالموتة الاولى هذه المشهودة وهى للبدن والاخرى
للروح انتهى قلت ومن هذا القبيل قول مير درد الدهلوى رح ساغر فانى وبزم وساقى فانى + باهر كه شدى
درد ملاقى فانى + بردار دل از هستى بى بود جهان + الله بود باقى وباقى فانى + وترجمته انا بالعربية
وهى تفنى السقاة ويفنى الكاس والنادي + ومن تلاقيه من خل ومن عادي + لا تركنن الى الدنيا
ودهرها + يفنى الجميع ويبقى ربنا الهادي + بعده ابن القيم گفته وقال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقا
وانما تموت الابدان قالوا ويدل على هذا الاحاديث الدالة على نعيم الارواح وعذابها بعد المفارقة الى ان يرجعها الله الى اجسادها
ولو ماتت الارواح لانقطع عنها النعيم والعذاب وقال تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء
عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله فهذا مع القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم وقد ذاقت
الموت قال والصواب ان يقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها وخروجها منها فان اريد بموتها هذا القدر فهى ذائقة
الموت وان اريد انها تعدم وتضمحل وتصير عدما محضا فهى لا تموت بهذا الاعتبار بل هى باقية بعد خلقها فى نعيم او عذاب
كما صرحت به النصوص انها كذلك حتى يردها الله الى اجسادها وقد نظم هذا الخلاف احمد بن الحسين الكندى فقال تنازع الناس
حتى لا اتفاق لهم + الا على شجب والخلف فى الشجب + فقيل تخلص نفس المرء سالمة + وقيل تشرك
جسم المرء فى العطب + الشجب الهلاك يريد انهم اختلفوا فى كل شئ الا فى الهلاك اى الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا
فقالت طائفة تهلك النفوس مع الابدان فتشارك الجسم فيه وقيل بل تخلص سالمة عن الهلاك كذا فى الجمع گويم هلال بن سعد در وعظ
خود گفت اى اهل خلود اى اهل بقا شما براى فنا آفريده نشده ايد بلكه براى بقا ودوام وچاره نيست از ان ليكن نقل

می کنید از داری بداری وقال بعض العرفاء ؎ ولو کنا اذا متنا ترکنا ٭ لکان الموت راحة کل حی ٭ ولکنا اذا
متنا بعثنا ٭ ونسأل بعده عن کل شیء ؎ مرده هم فکر قیامت دارد ٭ آرمیدن چقدر دشوار است بعده ابن القیم گفته
فان قیل فعند النفخ فی الصور هل تبقی الارواح حیة کما هی او تموت ثم تحیی قیل قد قال تعالی ونفخ فی الصور فصعق من
فی السموات والارض الا من شاء الله فقد استثنی سبحانه وتعالی بعض من فیهما من هذا الصعق
فقیل هم الشهداء وهو قول ابی هریرة وابن عباس وسعید بن جبیر وقیل هم جبریل ومیکائیل واسرافیل وملک الموت وهذا قول
مقاتل وغیره وقیل هم الحور العین وغیرهم ومن فی النار من اهل العذاب وخزنتها وهو قول اسحق بن سافلا من اصحابنا وقد
نص الامام احمد علی ان الحور العین والولدان لا یموتون عند النفخ فی الصور وقد نص تعالی علی ان اهل الجنة لا یذوقون فیها
الموت الا الموتة الاولی فلو ماتوا مرة ثانیة لکانوا قد ماتوا مرتین واما مستقرها بعد خروجها من البدن فقد مر بیانه والخلاف فیه
وله بعد فراقها الاتصال به فیعرف زائره وغیره وتعلقات الروح بالبدن اربعة الاول تعلقها به فی بطن الام جنینا وذلک بعد
نفخها فیه والثانی تعلقها به بعد خروجه الی الارض الثالث تعلقها به حال النوم فان لها به تعلقا من وجه ومفارقة من وجه
الرابع تعلقها به فی البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه فانها لم تفارقه فراقا کلیا بحیث لا یبقی لها الیه التفات البتة
وقد تقدم من الاحادیث والآثار والمنامات ما یدل علی ردها الیه وقت سلام المسلم وهذا الرد اعادة خاصة لا یوجب حیوة
البدن قبل یوم القیامة انتهی کلام ابن القیم رحمه الله تعالی وچون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذکر کرد اجور
اعمال را که بعد موت لاحق موتی میگردد وفرمود ویلحق المیت بعد الموت ٭ من اجر ما قدم قبل الفوت ٭ عشر
خصال ادبج فی مسلم ٭ وغیرها فی غیره فلتعلم ٭ هذا علیه جلة الاعیان ٭ ومثلها ایضا عا
الاخوان ٭ یعنی هرچه از جزای اعمال بعد انتقال در قبر بمیت می پیوندد وثوابش پیوسته بروی جاری وساری
می ماند ده چیز است سه از آن متفق علیه شیخین بخاری ومسلم اند از حدیث ابوهریره بلفظ اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا
من ثلث صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له اخرجه البخاری فی الادب ومسلم وابوداود والترمذی وابن ماجه و
هفت چیز باقی در چند حدیث آمده اول مرابط امام احمد از ابی امامه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اربعة
تجری علیهم اجورهم بعد الموت مرابط فی سبیل الله بعده ذکر همان سه چیز گذشته کرده دوم کسی ست که راه نیک برآورد مسلم
از جریر بن عبدالله مرفوعا روایت نموده من سن سنة حسنة کان له اجرها واجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم
شیئا سیم علامه فرموده ولحدیث ابی سعید مرفوعا من علم آیة من کتاب الله او بابا من علم انمی الله له اجره الی یوم القیامة
فتعلیم آیة من کتاب الله عزوجل فانه داخل فی حدیث ابی هریرة فی قوله او علم ینتفع به فان تعلیم کتاب الله رأس العلم
فعطفه هنا علیه من عطف العام علی الخاص انتهی گویم چون تعلیم یک آیه کریمه این ثمره شریفه می بخشد که اجر معلم تا روز حشر
برپاست پس هرکه تعلیم تمام قرآن بکسی بکند اجر او را چه شمار توان کرد که چندان ست خصوصا از اجر کسی که تفسیر کتاب الله

نوشته باشد و خدمت حدیث رسول الله صلعم بجا آورده و آنرا شایع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ
میسر که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله واسع و رحمته قریب
و عمده و کثیره سوم و چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابو هریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه آمده مصحفی که آنرا میراث
گذاشته و مسجدی که آنرا بنا ساخته و نهری که آنرا جاری نموده و مسافر خانه که آنرا برای غربا بنا کرده باشد و در حدیث
مرفوع انس نزد ابو نعیم و بزار زیادت حفر بیر و غرس نخل یعنی کندن چاهی و نشاندن درختی از خرما نیز آمده پس این هفتم
هشتم باقیه گشته با سه چیز اول ده گردید و این بر تقدیریست که اجراء نهر و حفر بیر یک چیز مقرر شود والا فالمجموع احدی
عشرة خصلة افاده العلامة السید رح وقال ایضاً وفی ذهنی انه قد نظمها الحافظ ابن حجر ولم یحضر فی نظمه حال تالیف هذا
فنظمتها فقلت یجری علی المرء من بعد فی لحده + اجور عشر جاءها المصطفی + الولد الصالح یدعو له + وعلمه
النافع بین الوری + او صدقات قد جرت او قضی + مرابطا او مسجدا قد بنا + او مسکنا لابن سبیل
ومن + مصحف ورث لما توی + وغرسه النخل واجراءه + نهرا و بیر حفرت فی الثری + وسنة احسن
فی بثها + فهذه عشرات لاسوی + انتهی واہل علم تفسیر کرده اند صدقہ جاریہ را بوقف و تقیید نموده اند ولد صالح را
بآنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن
ماجه و ابن خزیمه بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر مقید و تقیید علم بنافع در حدیث ابو هریره نزد مسلم آمده و در
غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و در بعض احادیث تقیید رش بنشر آمده ولهذا ناظم لفظ بین الوری آورده که مفید نشر است
چه نشر علم بتدریس و تالیف و نحوهما باشد هر ابطالیست که در ثغر و بر سر حد اسلام مرده پس جمله اعیان برینا کرده این همه
اعمال مذکوره لاحق میت می شوند و مثل آن دعا از اخوان است چنانچه ناظم رح گفته و حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح
نوشته انها ینتفع ارواح الاموات من فعال الاحیاء امران مجمع علیهما بین اهل السنة من الفقهاء واهل الحدیث والتفسیر احدهما
ما تسبب الیه المیت فی حیوته والثانی دعاء المسلمین له واستغفارهم والصدقة والحج علی نزاع فی الذی یصل من ثوابه
هل ثواب الانفاق او ثواب العمل فعند الجمهور ثواب العمل نفسه وعند الحنفیة انما یصل ثواب الانفاق انتهی واختلفوا

فی الصوم والصلوة + وغیرهما من القربات + والحق ان الکل مما یلحق + دلت له ادلة تحقق + قد

سقتها فی شرح هذا النظم + نقضی لمن حققها بالجزم + بان ما یهدی من الطاعات + لای میت

کان خیر آت + حافظ ابن القیم رح گفته اختلف فی العبادات البدنیة کالصوم والصلوة وقراءة القرآن والذکر
فمذهب احمد وجمهور السلف وصولها وهو قول بعض اصحاب ابی حنیفة رح نص علی هذا احمد رح لما قیل له الرجل یعمل الشیء
من الخیر من صدقة او صلوة او غیره کان فیجعل نصفه لابیه او لامه قال ارجو وقال المیت یصل الیه کل شیء من صدقة
او غیرها وقال ایضا اقرأ آیة الکرسی ثلاث مرات وقل هو الله احد وقل اللهم ان فضله لاهل المقابر والمشهور من مذهب

ومالک ان ذلک لا یصل انتہی و تسہید علامہ در شرح ابن نظم نوشتہ اعلم ان الدلیل علی انتفاعہ بما فعل لہ الاحیاء والکتاب
والسنۃ والاجماع و قواعد الشرع اما الکتاب فقولہ تعالیٰ والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان فاثنی اللہ علیہم باستغفارهم للمؤمنین قبلہم فدل علی انتفاعہم باستغفار الاحیاء
ودل علی انتفاع المیت بالدعاء واجماع الامۃ علی الدعاء لهم فی صلوۃ الجنازۃ وقد قال صلعم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا لہ
الدعاء اخرجہ ابو داود فی السنن من حدیث ابی هریرۃ رضی اللہ عنہ وقد ثبتت الاحادیث بانہ صلعم دعا فی صلوۃ الجنازۃ علی
من صلی علیہم وحفظ عنہ دعائہ کما جاء فی صحیح مسلم من حدیث عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
علی جنازۃ فحفظت من دعائہ اللہم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ الحدیث وهذا اعنی انتفاع المیت بدعاء الاحیاء لا نزاع
فیہ انما خالف فیہ قوم من اهل البدع فقالوا لا یصل الی المیت شئ من دعاء ولا غیرہ وهو قول باطل لا یفتقر الی ردہ فانہ
یردہ القرآن والسنۃ وما علم منهما فلا نطیل بادلۃ انتفاع الاموات بدعاء الاحیاء بل نشتغل بالاستدلال علی وصول ما عداہ
من القرب البدنیۃ وغیرها قلت هکذا قال ابن القیم رح ولا یخفی ان الدعاء لیس من باب اهداء ثواب القربۃ بل سوال والتماس
من اللہ ان یعطی المسئول لہ ما طلبہ السائل شفاعۃ منہ وتوسل الی اللہ بدعائہ ان یعطی المسئول لہ ما طلبہ ولیس هنا ثواب عمل
یهبہ لہ ویهدیہ الیہ وثواب هذا الدعاء والاستغفار والسوال والشفاعۃ باق للسائل فهذا لیس من ادلۃ اهداء الثواب واما
ثناء اللہ علی المؤمنین بدعائهم لاخوانهم الذین سبقوهم بالایمان فهو ثناء علیہم لاعترافهم لہ بفضیلۃ السبق وصلتهم لهم بالدعاء
بعد الموت وسوالهم لهم المغفرۃ بعد ان سألوها لانفسهم وثواب هذا الدعاء باق للسائلین لانهم لم یجعلوا انهم وهبوہ لاخوانهم
السابقین فان وهبوہ فلدلیل آخر هو ما سیاتی فنقول اما وصول الصدقۃ فقد ثبت فی الصحیح عن عائشۃ ان رجلا اتی النبی
صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی افتلتت نفسها ولم توص واظنها لو تکلمت تصدقت افلها اجر ان تصدقت عنها قال نعم
وفی صحیح البخاری عن ابن عباس ان سعد بن عبادۃ توفیت امہ وهو غائب عنها فاتی النبی صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی
توفیت وانا غائب عنها فهل ینفعها ان تصدقت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان حائطی المخراف صدقۃ عنها وفی السنن
ومسند احمد عن سعد بن عبادۃ انہ قال لرسول اللہ صلعم ان ام سعد ماتت فای الصدقۃ افضل قال الماء فحفر بیرا وقال
هذہ لام سعد وعن عبد اللہ بن عمرو ان العاص بن وائل نذر ان ینحر فی الجاهلیۃ مائۃ بدنۃ وان هشام بن العاص نحر حصتہ
خمسین وان عمروا سأل النبی صلعم عن ذلک فقال اما ابوک فلو اقر بالتوحید فصمت او تصدقت عنہ نفعہ ذلک اخرجہ الامام
احمد واما وصول ثواب الصوم ففی الصحیحین عن عائشۃ رض ان رسول اللہ صلعم قال من مات وعلیہ صوم صام عنہ ولیہ
وفیهما عن ابن عباس قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال ان امی ماتت وعلیها صوم شهر افاصوم عنها قال نعم فدین اللہ احق
ان یقضی وفی روایۃ جاءت امرأۃ فقالت ان امی ماتت وعلیها صوم نذر افاصوم عنها قال ارأیت لو کان علی امک
دین فقضیتہ اکان یؤدی عنها قال فصومی عن امک وهذا اللفظ للبخاری وحدہ تعلیقا وعن بریدۃ رضی اللہ عنہ قال

بينا انا جالس عند رسول الله صلعم اذ اتته امرأة فقالت انی تصدقت علی امی بجاریة وانها ماتت قال وجب اجرک
وردها علیک المیراث فقالت یا رسول الله انه کان علیها صوم شهر افاصوم عنها قال صومی عنها قالت فانها لم تحج افاحج
عنها قال حجی عنها رواه مسلم وفی لفظ شهرین وعن ابن عباس ان امرأة رکبت البحر فنذرت ان الله نجاها ان تصوم
شهرا فنجاها الله فلم تصم حتی ماتت فجاءت بنتها او اختها الی رسول الله صلعم فامرها ان تصوم عنها رواه اهل السنن واحمد وکذلک
روی عنه وصول ثواب بدل الصوم وهو الاطعام ففی السنن عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم من مات وعلیه صیام شهر
ان یطعم عنه لکل یوم مسکین رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی لا نعرفه مرفوعا الا من هذا الوجه والصحیح انه من قول ابن عمر
موقوفا وفی سنن ابی داود عن ابن عباس قال اذا مرض الرجل فی رمضان ولم یصم اطعم عنه ولم یکن علیه قضاء وان نذر
قضی عنه ولیه **واما وصول ثواب الحج** ففی البخاری عن ابن عباس ان امرأة من جهینة جاءت الی النبی صلعم فقالت
ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها قال حجی عنها ارأیت لو کان علی امک دین کنت قاضیة اقضوا الله فالله احق بالقضاء
وفی معناه عن ابن عباس مرفوعا اخرجه النسائی واخرج البیهقی فی شعب الایمان والاصبهانی عن ابن عمر مرفوعا ما وصل
ذو رحم رحمه بافضل من حجة یدخلها علیه فی قبره بعد موته وعن زید بن ارقم مرفوعا من حج عن ابویه ولم یحجا اجزأ عنهما
وبشرت ارواحهما فی السماء وکتب عند الله برا اخرجه البیهقی فی فوائده وعن ابی هریرة مرفوعا من حج عن میت
فللذی حج عنه مثل اجره وهذا عام فی کل حاج لکل میت اخرجه الطبرانی فی معجمه الاوسط وقد وقع الاجماع علی ان قضاء
الدین عن المیت من ای قاض قریب او جنبی من غیر ترکته او منها یسقط عن ذمته ودل له حدیث ابی قتادة حیث ضمن
دین میت کان علیه دیناران فلما قضاهما قال له رسول الله صلعم الآن بردت جلدته واجمعوا ایضا علی ان الحی اذا کان له
حق عند المیت فاسقطه عنه وابراه انه ینفعه کما یسقط عن ذمة الحی فاذا سقط عن ذمة الحی بالنص والاجماع مع امکان
ادائه منه لنفسه فاولی واحری ان یسقط عن ذمة المیت وینفعه ذلک واذا انتفع بالابراء والاسقاط انتفع بما یهدی له من
ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق للعامل فاذا اهداه ووهبه للمیت انتقل الیه کما ان الذی علی المیت من الحقوق
ونحوها هو محض حق للحی فاذا ابرأه عنه وصل الابراء الیه وسقط من ذمته فکلاهما حق للحی فای نص او قیاس او قاعدة من
قواعد الشرع یوجب وصول احدهما ومنع وصول الآخر بل هذه النصوص متظافرة علی وصول ثواب الاعمال من الاحیاء الی
الاموات وتوضیح ذلک ان الصوم مجرد ترک ونیة محضة تتقوم بالقلب لا یطلع علیها الا الله سبحانه وکف للنفس عن المفطرات
وقد اوصل الله تعالی ثوابه الی المیت کما فی الحدیث فکیف بالقراءة التی هی عمل مسموع مرئی ونیة بل لا تفتقر الی النیة فوصول
ثواب الصوم الی المیت تنبیه علی وصول ثواب سائر الاعمال وتزیده وضوحا ان العبادة علی ثلثة اقسام بدنیة ومالیة
ومرکبة منهما فنبه الشارع صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم بوصول الصوم علی وصول سائر العبادات البدنیة ونبه بوصول
الصدقة علی وصول سائر العبادات المالیة ونبه بوصول الحج المرکب من المالیة والبدنیة الی وصول ما کان کذلک فالانواع

الثالثة ثابتة بالنص والاعتبار انتهى قول الناظم رح ملخصا ولكن الراجح عندی الاقتصار علی النص دون الاعتبار فاعتبروا
یا اولی الابصار بعده ناظم رح ادلهٔ مانعین ایراد نموده وآن دوازده دلیل ست واز هر دلیل جواب شافی وپاسخ کافی داده
ودر رد ش اطالت نموده وگفته واذا انتهی بنا القول الی ههنا علمت قوة القول بانه یصل الی المیت کل ما اهداه له الحی من
قربة من صلوة وصیام وتلاوة قرآن وحج وغیر ذلک من کل ما یوجر علیه العبد ویجعله لاخیه من باب الاحسان والصلة والبر
واحوج خلق الله الی الصلة هو المیت رهین الثری الذی قد تعذر علیه فعل کل طاعة ولا کلام ان الانسان یتصدق علی غیره
یوجر لان الله لا یضیع عمل عامل بل قد ثبت ان العبد اذا دعا لاخیه بظهر الغیب قال له الملک آمین ولک مثل ذلک فکیف
اذا احسن الیه وهو فی غیبة لا یرجی ایابه الی الداعی والمهدی منهما ثم ان ما اهداه لاخیه حسنة والحسنة بعشر امثالها فمن اهدی
الیه مثلا ثواب صوم یوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ایام واجر تلاوة عشرة اجزاء ومن ههنا
یظهر ان جعل طاعته لغیره افضل من ادخارها لنفسه ولذا اقر صلعم من قال له اجعل لک صلوتی کلها وقال له اذا تکفی همک
وهذا شیء قد فعله هذا الصحابی لاشرف خلق الله صلی الله علیه وسلم ومن این لک انه لم یفعل السلف ذلک فانه لا یشترط فی
هذه القربة اشهادها الناس علیها ولا اخبارهم بها وحسبنا انه ما فعل هذا احد منهم فانه لا یقدح فیهم لانه مندوب لا واجب ولانه
قد ثبت لنا دلیل جواز فعله سواء سبقنا الیه احد او لا واما الاهداء الی رسول الله صلعم فقال ابن القیم رح ان من الفقهاء المتاخرین
من استحسنه ومنهم من لم یستحسنه ورآه بدعة فان الصحابة لم یکونوا یفعلونه ولان النبی صلی الله علیه وآله وسلم له اجر عمل کل عامل من غیر
ان ینقص من اجر العاملین شیئا لانه صلی الله علیه وآله وسلم هو الذی دل امته علی کل خیر وارشدهم ودعاهم الیه فله مثل اجورهم من غیر ان ینقص من اجورهم
شیء انتهی ومثله لابن قاضی شهبة فی جواب سؤال واقول اما انه لم یفعله احد من الصحابة فغیر صحیح فقد فعله الصحابی الذی قال له
صلعم انه یجعل له صلوته کلها وظاهره حیا ومیتا ثم ان ابن القیم رح قد جعل من ادلة وصول الاهداء الدعاء والاستغفار وصلوة
الجنائز وهذا کله قد فعله السلف له صلعم وامرهم به وان یدعوا له بایتاء الوسیلة والفضیلة وامرهم الله تعالی بالصلوة علیه
صلی الله علیه وآله وسلم الی یوم الدین والصلوة دعاء له فای مانع عن اهداء ثواب سائر الاعمال الیه صلی الله علیه وسلم واما قوله
ان له مثل اجر من عمل من امته طاعة فنعم هو کذلک فلیزد له العامل اهداء اجره لیکون له صلعم الاجران صلی الله علیه وسلم
ما اختلف الملوان وما طلع النیران وما بقی الابرار فی غرف الجنان والفجار فی لافح النیران وهذا عندنا شیء مقطوع به فقد
وصلنا جماعة من قراباتنا ومشایخنا رحمهم الله تعالی بصلات من دعاء او تلاوة او صدقة ورایناهم فی المنام شاکرین لما
صنعناه وظهر لنا نفعهم بما اسدیناه انتهی مختصرا درجا بعده سید علامه رح ذکر بعض حکایات متعلقهٔ این باب کرده ولیکن
نزد همه سطور اقتصار بر ما ورد اولی واحوط است بعده گفته اخرج الطبرانی فی الاوسط عن انس قال سمعت رسول الله صلعم
یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت فیتصدقون عنه بعد موته الا اهداها له جبرئیل علیه السلام علی طبق من نور ثم یقف
علی شفیر القبر فیقول یا صاحب القبر العمیق هذه هدیة اهداها الیک اهلک فاقبلها فتدخل علیه فیفرح بها ویستبشر ویحزن

جیرانه الذین لا یهدی لهم شیٔ انتهی و از عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده که وی غلامی از طرف برادر خود عبد الرحمن
آزاد کرد با امید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد اخرجه ابن سعد و محرر سطور از طرف والدین و برادر کلان خود و همشیره
خواهر خود حج بیت الله و زیارت مسجد و مزار مبارک رسول الله صلعم کنانیده و از طرف مادر چاهی بر شاه راه هوشنگ آباد
و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بهوپال و از طرف برادر مهمان سرائی بقرب چاه مذکور صدقه جاریه ساخت و برای
بقیه نیز فکر چنین صدقه پیشنهاد خاطر کسیر ست از حق تعالی امیدوارم که اجور این اعمال بایشان رساند و ما و ایشانرا
برحمت عامهٔ خود از فتن برزخ و اهوال حشر و آفات موقف نجات بخشیده بشرف جوار صلحاء عباد از انبیاء و اولیاء
و اصحاب حدیث بنوازد و ما ذلک علیهم فضله و نواله بعزیز و عن الحجاج بن دینار قال قال رسول الله صلعم ان
من البر بعد البر ان تصلی علیهما مع صلاتک وان تصوم عنهما مع صیامک وان تصدق عنهما مع صدقتک اخرجه ابن ابی
شیبة و عن علی مرفوعا من مر علی المقابر وقرء قل هو الله احد احدی عشرة مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر
بعدد الاموات اخرجه ابو محمد السمرقندی فی فضائل سورة الاخلاص و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم من دخل
المقابر ثم قرء فاتحة الکتاب و قل هو الله احد والهاکم التکاثر ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر
من المؤمنین والمؤمنات الا کانوا شفعاء له الی الله اخرجه القاسم بن سعد بن علی الزنجانی فی فوائده و عن انس ان
رسول الله صلعم قال من دخل المقابر فقرأ سورة یٰس خفف عنهم وکان له بعدد من فیها حسنات اخرجه عبد العزیز صاحب
الخلال بسنده قرطبی گفته قوله صلعم اقرؤا علی موتاکم یٰس یحتمل ان تکون هذه القراءة عند المیت حال موته و یحتمل ان تکون
عند قبره سیوطی گفته بالاول قال الجمهور گویم ورجحه ابن القیم بوجوه من الترجیحات و عبد الواحد مقدسی گفته نزد قبور بخوانند
و محب طبری گفته که در هر دو حال بخوانند و اول اولی ست و غزالی در احیاء العلوم و عبد الحق در کتاب العاقبة از احمد بن
حنبل روایت کرده اند که چون در مقابر داخل شوید سورهٔ فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد بخوانید و ثواب آنرا برای
اهل مقابر گردانید که این ثواب بانها میرسد سید علامه فرموده قلت فهذه و امثالها من احادیث مرفوعات و منامات
صالحة دالة علی انتفاع الاموات بما یهدی لهم من الاحیاء والمنامات وان کانت بمجردها لا تکون دلیلا لکن کما قال العلامة
ابن القیم یحتج انها علی کثرتها بحیث لا یحصیها الا الله تعالی قد تواطأت علی هذا المعنی وقد قال رسول الله صلعم ان رؤیاکم قد
تواطأت علی هذا المعنی انها فی العشر الاواخر یعنی لیلة القدر فاذا تواطأت رؤیا المؤمنین کانت کتواطی روایاتهم و
کتواطی آرائهم علی استحسان شیٔ او استقباحه وما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن وما رأوه قبیحا فهو عند الله قبیح انتهی
کلام ابن القیم [illegible] گویم بی شبهه رویت مومنین جمیع امصار و اقطار از قرون خالیه و شهود حالیه امارت حسن و قبح شیٔ ست
اگرچه حجت قطعیه و نص شرعیه نباشد لیکن استقراء و ادراک آن خیلی دشوار ست و رویت جماعة دون جماعة یا اهل
اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع ست و احوط در امثال این مسائل اقتصار بر وارد ست نه تشبث بقیاس و اقتباس

واین احتیاط قاطع نزاع اختلاف و رافع شقاق باهل اسلام و موجب جمع میان روایات ست فتدبر وبالله التوفیق

قال الناظم السید العلامة رحمه الله تعالى وههنا قد انتهى المراد * من جمع ما يهدي به العباد * الى سبيل الخير والرشاد * والاجر للعامل في المعاد * مصليا من بعد حمد الواحد * على النبي وآله الاماجد بدوام مهما دامت الادواح * وان فنت مردوفا الاشباح * حضرت سید علیه الرحمة بعد این نظم میفرماید

هذا والحمد لله آخر ما اردنا الكلام عليه من شرح ابيات السيوطي وما الحقنا من نظم ولواليه والحمد لله اولا وآخرا في كل حين من الاحيان ولحظة من لحظات الزمان حمدا يفوق حمد كل انسان بل يفوق حمدا حمده به الثقلان الانس والجان بدوام بدوام الله عدد ما خلق الله ونسأله ان يثبتنا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة وان يرحمنا اذا انزلنا اللحود وفارقنا المهود ورحلنا عن الاوطان والحقنا بالسابقين من الاخوان ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وعلى الله توكلنا في ساعات الليل والنهار ولا حول ولا قوة الا بالله وصلى الله على محمد وآله وصحبه وسلم فرغنا من تأليفه يوم الخميس لعله غرة شهر رجب من شهور سنة ست وستين ومائة والف انتهى كلامه وانا اقول بمثل ما قال السيد رحمه الله تعالى وارجو قبوله من الله ذي الجلال والاكرام وقد اتممت شرح هذا النظام في اواخر شهر شعبان من سنة اثنتين وتسعين ومائتين والف الهجرية على صاحبها الصلوة والتحية والحقت به خاتمة تشتمل على بعض الوصايا ومما تفيد جدا لمن هو من اهل التقوى والمغفرة وارجو العمل بها من اخلافي عند حلول اجلي وحدي ونزولي في لحدي والوزر على من لم يعمل بها بعد صدور الوصية بها وانا بريء من كل من يعمل بما لم يرد به كتاب وسنة صحيحة وبالله التوفيق وهو المستعان

خاتمة الشرح في ذكر الوصية وما يناسب ذلك عن ابن عمر ان رسول الله صلعم قال ما حق امرئ مسلم له شيء يوصي فيه يبيت ليلتين وفي رواية ثلث ليال الا ووصيته مكتوبة عنده رواه الشيخان وغيرهما وعن جابر قال قال رسول الله صلعم من مات على وصية مات على سبيل وسنة ومات على تقى وشهادة ومات مغفورا له رواه ابن ماجه وعن انس مرفوعا المحروم من حرم وصيته رواه ابو يعلى باسناد حسن واهل علم گفته اند که وصیت واجب ست بر هر که بروی حقی از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر هر که حق کسی نیست مستحب ست و محل وصیت در مال مطلقا حصه سوم ست در واجبه استیفایش بصورت احتیاج بسوی آن باید کرد و در مستحبه بتقیص باید نمود و طریق وصیت آنست که ذکرش بزبان پیش دو عدل بکند یا نوشته بر دو عدل بخواند و آن هر دو گواه شوند و این اولی ست و اما حقوق ناس پس مثل دیون و ودائع و امانات و مضمونات ست همچو مبیع و مغصوب و مسروق و همچو حقوق بدنیه مثل ضرب و جرح و استخدام بغیر حق و همچو حقوق قلبیه مثل شتم و استهزاء و نحوها پس وصیت کن بقضاء دیون و رد ودائع و امانات و مضمونات و ارضاء خصوم و رد و امر آخیر و اما حقوق الله پس همچو صلوة و صیام و حج و زکوة ست تا توانند بتادیه آن پردازند و قضاء عمری بدلیلی ثابت نشده و صوم ولی از طرف میت بسنت صحیحه ثابت گردیده و دادن زر نقد برای ادا الصلوة فایته بجهت

فقهاءست مستند بدلیلی ضعیف هم نیست تا بقوی چه رسد آری عاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع در کفاره میتواند داد
و اگر حج بروی فرض ست ونکرد وصیت کند بمقدار مصارف ضروری یک حج تا از طرف وی ادا کرده شود و اما
وصایای مستحبه از تبرعات محضه پس غنی از بیان ست لیکن اینقدر باید دانست که تصدق در حال صحت وحیات افضل
واکثر در ثواب از تصدق در مرض و نزد ممات ست ٥ برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست
عن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال ای الصدقة اعظم اجرا قال ان تصدق وانت صحیح شحیح تخشی الفقر وتامل
الغنی ولا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا ولفلان کذا رواه الشیخان و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلعم قال لان یتصدق المرء فی حیوته وصحته بدرهم خیر له من ان یتصدق عند موته بمائة رواه ابو داؤد وابن حبان فی صحیحه
و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلعم یقول مثل الذی یعتق عند موته کمثل الذی یهدی اذا شبع رواه ابو داؤد
والترمذی وقال حدیث حسن صحیح و وصیت بدفع چیزی بسوی قاری نزد قبر باطل ست اگرچه اهل زمان دران بکثرت
گرفتار اند صاحب طریقه محمدیه درین باب رساله نوشته ست مسمی بانقاذ الهالکین دران ازاله این شبه فرموده و احقاق
حق نموده و همچنین وصیت باتخاذ طعام بعد موت تا سه روز یا زیاده باطل ست وهو الاصح وبه قال ابو بکر البلخی مؤلف
طریقه محمدیه گفته فظهر من هذا ان المعتاد فی زماننا لیس بجائز بلا خلاف واما فعل الورثة من اموالهم فمکروه وبدعة مستقبحة
من عمل الجاهلیة وکذا الاجابة لدعوتهم و عن انس رضی الله عنه مرفوعا لا عقر فی الاسلام وهو الذی کان یعقر عند القبر
بقرة او شاة انتهی و روی احمد وابن ماجة باسناد صحیح عن جریر بن عبد الله قال کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت وصنعهم الطعام
من النیاحة و سنت در قبر لحد ست و شق هم جائز و این باختلاف احوال عباد و تراب بلاد باشد و توسیع و تعمیق دران
تا صدر مرد درست ست و زیاده بران افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر نصف قامتش کافی ست
و باید که قبر مسنم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قرطبی گفته و منع من الارتفاع الکثیر الذی کانت الجاهلیة تفعله
و عن علی انه قال لابی الهیاج الاسدی الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا
مشرفا الا سویته اخرجه مسلم و مسائل احتضار و کفن و دفن در کتب فقه حدیث مبسوط اند مثل نیل الاوطار و مسک الختام
وجز آن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قدیما و حدیثا رسائل مستقله تالیف کرده اند پس اشتغال بذکرش درینجا ضرورت
نیست مؤلف طریقه محمدیه در بعض مولفات خود گفته یجوز قراءة القرآن فی المقابر مطلقا علی ما هو المختار للفتوی من قول محمد
لکن انما یجوز اذا قرء حسبة لله واما القراءة للدنیا فحرام لا یحصل منها ثواب اصلا لفقدان النیة والاخلاص المشروطین فی
استحقاق الثواب و وصف العبادة بل یاثم القاری والمقری انتهی و این قراءت پاره از قرآن در مقابر نزد زیارت
اموات ست نه بعد دفن بر قبر و متصل آن چنانکه حافظان اجیر و امراء تجویز میکنند که آن حرام ست واکل اجرتش ممنوع چنان
دانسته شد آنچه گذشت پس بحکم سنت مطهره وصیت امری ضروری از ضروریات شرعیه ست لهذا محرر سطور [illegible]

واحباب خود وصیت میکنند چنانکه بباید و پیش از ایصا می نویسد که عمر این بنده شرمنده در حین تحریر این مقاله و تقریر
بچهل و چهار سال رسیده و یقین که عبارت از مرگ ست بر سر رسیده می آید زیرا که هر آینده نزدیک ست و هر گذشته دور والعبد
ما فات وما اقرب ما هو آت قوت جوانی و ولولهٔ شباب زائل و پیری و سفیدی موی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از انفاس
مستعار در علم باری نسیم چند نفس باقی ست و مرگ کدام جای از عرب و عجم مقدر و بهر حال مدفن این خاکدان فانی را گذاشتنیست
و از این کالبد خاکی گذشتنی و کار و بار با حق سبحانه و تعالی افتادنی در این عمر گذشته هر چه از معاصی و ذنوب صغیره و کبیره بوقوع
آمده باشد و معلوم الهی ست از همه توبهٔ نصوح بر زبان داریم و بدل نادم و خائف و بجان ترسان و لرزانیم و تا می توانیم خود را
از اکتساب محارم و اقتراف جرائم دور تر میگردانیم و توفیق بدست خالق ست و حق تعالی وعدهٔ عفو بر توبه فرموده و رسول
خدا صلعم تائب را همچو بی گناه قرار داده پس از اینجا امیدم قوی و رجائم راسخ ست که آن همه کرده ناکرده گردد و درست
این ست ٥ یکسر مو ولت سفید نشد * گرچه موئی به تن سیاه نماند * ای حسن توبه آنگهی کردی * که ترا طاقت گناه نماند
والحمد لله تعالی که بدانست خود هیچ گاه آلوده ذره از شرک و ملوث بنوعی از بدعت نشده ام و بفسقی از فسوق بته دل و قعر
خاطر رضا نداده و اگر بمقتضای فساد زمانه گاهی در چنین مجلس اضطرار الا اختیاراً مبتلا شده باشم بمجبوری و اکراه طبع صبر
نموده از آن باخلاص تائبم و تا ممکن شد از آن گریخته ام و نعمتهای خداوندی جلت عظمته و عم نواله در حق این هیچمیرز
کس مهر پس بیش از انست که اگر هر موئی تنم زبانی شود و جنانی مستقل گردد شکر اندکی از احسان او در عمر دراز ادا نتوانم کرد
در تنم آنچنان نگاه داشت که کسی با وجود پدر چنان زیست با ناز و نعمت نکند و از حضیض جهل و ضلالت محض بدستگیری
و توفیق خود باوج علم و هدایت رسانید و از مذلت فقر و فاقه بعزت غنا و دولت ترقی بخشید لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک از مذهب تقلید رجال بر آورده بشاهراه اتباع کتاب و سنت نمود و مقهور احدی و مجبور کسی نساخت
و از اوصاف ابناء زمان که مفاخرت بانساب و طعن در احساب کنند و تحاسد و تباغض نمایند و نتیجهٔ علوم اکتساب فخر
و جاه و مکابره و مجادله دانند و در فکر شکست یکدیگر می مانند و با اهل حق طرف می شوند و سبب ایذای خلق الله میگردند
و سرمایهٔ دانشمندی را در سر تحصیل مراتب دنیوی و دولت ناپایدار صحبت فساق اشرار و امرای ناهنجار در می بازند
و ریا و سمعه و اکل باطل بزی علما و مشائخ و بحافظ پیشه دارند و در پی نام و ننگ تمام کشید و این او و رسم را در نظر او
حقیر و ناشایسته وانمود و معاش او را از بدو شعور و آغاز هوش در کسب ید منحصر فرمود و از وجوه مکاسب محرمه باز داشت
و جز خود محتاج دیگری و منت پذیر احدی از خلق چه اقارب و چه اجانب نساخت و به تیسیر کتب ائمهٔ دین و صحف شرع مبین
و درستی سلسلهٔ روایت سنن مطهره و اقامت نسبت با زمرهٔ محدثین کرام و علمای اعلام اعانت کافی و مدد وافی فرمود
و بی جهد و فکر من مال حلال زیاده بر مقدار حاجت و کفایت اهل و عیال ارزانی داشت و توفیق تفسیر منکر بقدر میسور بخشید
و فرزندان سعادتمند روزی کرد و چشم بینا و گوش شنوا و دل دانا و خاطر آگاه عنایت فرمود و بانواع نعم صوری

و معنوی و لطائف و فضائل ظاهری و باطنی که من دانم و آفریدگار من مخصوص ساخت و از تبعات دولت و آفات
خفاکه نجات از آن با بنا جنس ناکثر حاصل می شود محفوظ داشت و در علم و دولت بر بسیاری از اکابر دین و دنیا عزت
مرحمت فرمود و از امراض عقلیه و از نقلیه و اسقام بدنیه که جهانی در آن گرفتار است عافیت روزی کرد و از اخلاق
رذیله که کتب سنت صحیحه و تصوف قدیمه بر آن مشتمل است متخلی و با خلاق حمیده بقدر تقدیر میسور متحلی ساخت عرض که عد
نعمای منعم حقیقی و حد حمد و شکر محسن مطلق طاقت زبان و کار دل ناتوان نیست ؎ از دست و زبان که برآید
کز عهدهٔ شکرش بدر آید ٭ اگر اشجار تمام عالم اقلام و ابحار جمیع دنیا مداد گردد کلمات محامد ربانیه و عبارات محاسن الهیه
منتها و نه پذیرد و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ؎ مجلس تمام گشت
بپایان رسید عمر ٭ ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم ٭ چه من و چه قدرت من که جرأت بر ادای حمد و شکر الطاف نامتناهی
رحمان و مراتب عفو و غفران او کنیم و چه همت من که خود را در حامدین و شاکرین بشمریم هرگز پرتوی ازین آفتاب یا حرفی
ازین کتاب نشان نتوان داد و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها از نعمتهای او یکی این است که از اصلاب مسلمین و ارحام مسلمات
آفرید و از نسل سید المرسلین و شفیع المذنبین و خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوة و السلام و علی آلهم اجمعین گردانید و بسوی صراط
مستقیم اسلام هدایت فرمود و بران استقامت بخشید و توفیق اشاعت علوم حقه کتاب و سنت بتالیف و نشر داد و از همه
بیگانه ساخته با خود آشنا ساخت ؎ در بیگانگی از خلق با حق آشنا کردست ٭ بطبع من بکس کم ساختن بسیاری سازد ٭
با احدی غشی در دل و از یکی شکوهٔ بر زبان نیست نه فکر آزار کسی ست و نه اندیشهٔ گرمی بازار خود نه شوق دیدن احدی
از ابناء جنس ست و نه شیوهٔ اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی ست و نه طریقهٔ مجادله با کسی نه از قبول عالم غرضی
و نه از رد خلائق تعبی نه فکر عروج خود ست و نه صدمهٔ نزول خویش در همه حال و هر حین خوشدلیم و بحمد و شکرا و تعالی
تر زبان ؎ زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد ٭ بچشم خلق سبک یا گران شدیم چه شد ٭ هیچ رنگ درین گلستان
قراری نیست ٭ تو گر بهار شدی ما خزان شدیم چه شد ٭ حق تعالی عم احسانه یکی از احسن اوقات برای موت مانند
تامی شهر رمضان یا عرفه یا دادن صدقه چنانکه در حدیث ابن مسعود نزد ابو نعیم آمده یا نزد عمل صالح مثل حج و عمره و صوم و
جهاد یا روز جمعه یا شبش یا نماز و مانند آن در اشرف اماکن نصیب نموده خاتمهٔ حیات بی ثبات بر اقرار کلمهٔ طیبه
و عقیدهٔ توحید و مجانبت بدع و اشراک فرماید که این نعمت بس بزرگ ست و این دولت بسی بزرگ و در برزخ و مواقف حشر
و مساکن رضوان همسایگی برگزیدگان خود برحمت عامهٔ خویش روزی گرداند که غایت آرزوی این نمودی بود و این ست
بس بس و چنانکه درین دار ناپایدار بعض دستگیری خویش کفیل همه حوائج او شده و حاجتمند هم جنسی نکرده همچنان در آن
عرصهٔ پر هول آثار رحمت خود را در حق این نگونسار گران بار جلوهٔ اظهار بخشیده از مخالف نا تمام نجات تام دهد
و با لجمله این وصایا و دلوع ست لوعی آن است که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد و در غایتش از جانب فرزندان

[illegible]

واعزه موجب خوشنودی روح این بنده و رضای حق سبحانه ست انشاء الله تعالی و نوع ثانی آنست که رعایت سبب صلاح
و فلاح موصی اهم ست و نفعهم الله تعالی پس نوع اول آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت صحیحه و اتباع
احادیث صریحه کنند و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح عالم و ماموین موحدین مخلصین بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه
خوانند و قبر را خام دارند و زیاده از یک شبر بلند نسازند و بران کتبه ننویسند و گنبد بنا ننمایند و منصه و حصار اساس ننمایند
که این همه حرام و منهی عنه و ممنوع ست و در سنت مطهره وعیدهای سخت و درشت بران وارد گشته و رسوم دنیوی مثل سوم
و دهم و چهلم و ششماهی و سالیانه و جز آن و دیگر رسوم خاندان ما نیست و همه بدعت ضلالت ست رسول خدا صلی الله علیه
وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان را از گریه و زاری منع بلیغ باید کرد و اگرچه
زنان ما را عادت گریستن جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست در حالت حیات خود این چیزها را پسند نکردیم و احدی
را از اهل خانه مرتکب شدن آن ندیدیم تا بما بعد ممات چه رسد آری بدعا و استغفار و صدقه از مال حلال اگر توفیق خیر
رفیق باشد امداد باید کرد که نفع این چیزها بموتی ثابت ست لیکن بروجهی باید کرد که سنت صحیحه بدان ناطق ست نه بر وجه
عادت اهل زمان و مبتدعان ست و دعای اولاد صالح برای آباء و امهات خیلی نفع دارد و ما برای والدین خود در نمازها
دعای خیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدای خواهیم و از وی سبحانه امید باجابت داریم همچنین
از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار ست و الحمد لله که از دیون و ودائع و امانات و
مضمونات احدی هیچ شی بر ذمه ما نیست که ایصا بقضاء آن رود و مسائل متعلق این نوع در کتاب نیل الاوطار و روضه
ندیه و مسک الختام و غیرها در ذیل کتاب الجنائز بوجه بسط تمام مرقوم ست مطابق آن به احتیاط کار بند شوند و هرگز
سر موی از طریقه سنت مخالفت نکنند و نه در عاقبت در منکر شویم و جنازه را بر سر برگیران نه برند و بران شال یا دوشاله
نیندازند و در تجهیز تعجیل نمایند و لاشه را دیرتر در خانه نگذارند و حفاظ را برای قرآن خواندن به قبر نگمارند که حرام ست
و قاری و مقری هر دو آثم و اجرت قراءت حرام قطعی ست خدا نخواسته اگر اتفاق انتقال درین بلده بهوپال که حالا نزیل آنیم شود
حفر قبر و باقی واقعه بر سر عنبر کافی ست و رنه امید آنست که سفر آخرت در یکی از دو حرم محترم مکه مکرمه و مدینه مشرفه
دست بهم دهد و جوار صلحا میسر گردد و حصول این امل از قاضی الحاجات بسی آسان ست چندان دشوار نیست ان شاء الله
تعالی انجام کار همچنین خواهد شد اللهم ارزقنا شهادة فی سبیلک واجعل موتنا ببلد رسولک اینجا جز را
آرزوی تمام ست که چنان صورت بندد که جان در راه جان آفرین رود و جرعه جام شهادت علیا نوشیده آید
گر نثار قدم یار گرامی نکنم * گوهر جان بچه کاری دگرم باز آید * نوع دیگر که مفید پس ماندگان میتواند شد آنست که دنیا
اعتبار را فنا چه بسیاری از انسان در عهد و اکثری در طفلی و جمعی در جوانی می میرند و بعضی که به پیری و شیخوخت میرسند
تمام عمر شان از ایشان در اندک فرصت هیچ یا و هبا از دست میرود و نمیدانند که کجا رفت * بر لوح عمر حرف اقامتی ست

که در بزم وجود بنسیم هزه بهم زدنی خاموش ست بلکه از آغاز نشو ونما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال ست
بغفلت میگذرد و بنا بر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی کمتر میدانند و بعد انقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب و
هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشرطیکه اجل فرصت دهد و تندرستی و فراغ دستی هم نصیب شود همین بیست
و پنج سال ست و اگر اوقات خواب که برادر مرگ ست برآید بمقدار مذکور هم بنقصان می گراید و معاملهٔ آخرت که انقطاع
پذیر نیست بر سر دوش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش ست و نجات از آن خیلی دشوار پس بغایت ابلهی باشد
که باین لذت قلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و مکابدت نا ملائم میسر نمیگردد لذات باقیه و نعم سرمدیه
دائمه را برباد دهد و دامن دولت پایدار عقبی را از دست همت بگذارد و بآلام ابدی و عذاب سرمدی راضی و گرفتار شود
و فانی را بر باقی اختیار نماید و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله و جوانی که نشو و نمای او بر طاعت و علم و عبادت باشد روز حشر
زیر عرش سایه یابد و توبه از گناه در جوانی بهتر از پیری ست درین باب احادیث وارد شده ست ه توبه از باده در ایام
جوانی کردم ٭ اول مستی من بود که هشیار شدم ٭ جهد باید کرد تا یکی از آن هفت گروه باشد که روز حشر زیر عرش سایه گیرند
و از خدای تعالی سائل فردوس برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندرستی و رستگاری و فراغ
دستی نمیرسد و من زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور. فرض
وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی باهم متعارض گردد تا توانند مصلحت دینی را بر همه چیز مزیت نهد و
مقدم دارد کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد دنیا هم بقدر تقدیر لوی حاصل میگردد و هر که مصلحت
دنیا را بر فضیلت اخری ایثار میکند دین از دستش چون تیر از کمان بدر میرود و دنیا هم بیش از قسمت و پیش از وقت او را
طمع بدنمیگردد ست ه دنیا طلب تا همه دینت باشد ٭ دنیا طلبی نه آن اینت باشد ٭ بر روی زمین زیر زمین جا ابزی
تا زیر زمین روی زمینت باشد ٭ طالب دنیا سبب گریختن دنیاست و گریختن از آن سبب حصول اوست هر که در پی
سایهٔ خود دود سایه ازوی بگریزد و هر که خود بگریزد سایه دنبال او را نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود من جعل الهموم
هما واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه حق تعالی با من بندهٔ شرمنده همین معامله کرد تجربه درین زمانه همچنان ست که هر که مصلحت
دنیا را مقدم میدارد دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسر الدنیا والآخرة می شود و اگر دنیا حاصل می شود در مدت
قلیل زوال می پذیرد و قیام ندارد و نتیجهٔ آن خسران ابدی لاحق حال میگردد هزارها کس را درین زمانه دیدیم که کیفما اتفق بدولت
رسیدند با فنا از آنها اثری بر روی کار نماند ست ه غافل مشو ز عشوهٔ دنیا که این عجوز ٭ مکاره می نشیند و محتاله میرود ٭ منجمله
تقدیم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در مناکحت دینداری را منظور نظر دارند و بر رفاه معیشت و حصول زر و مال نگاه
نگذارند بلکه صحیح النسب سید الحسب را نصب العین سازند در روز قیامت جز دین و تقوی سوال از دولت و حشم نرود
و نه پرسند که رشته دار کدام دولتمند امیر یا رئیس ست فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون حفظ نسب [illegible] و نسب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقویم نسبت طینی با سید المرسلین ست علیه و علیهم الصلوة والسلام در بنا کحت ذکور مضائقه نزد
ضرورت نیست اما در مناکحت اناث حفظ سیادت ضرورست که فخر ماست هم در دین و هم در دنیا و کیف که گروه اهل بیت
مخصوص بچیزهاست که در غیر ایشان یافته نمی شود و نافع در دارین ست لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نه بدون آن
و اکمل کاملین نوع بنی آدم و اشرف ملائکه و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفے احمد مجتبی شفیع المذنبین اند صلی الله تعالی
وسلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هر کس هر قدر مشابهت که با آن جناب بهم رساند و در باطن و ظاهر و صفات فطری و
اخلاق کسبی و علم و اعتقاد و عمل در عادات و عبادات و معاملات خلق و خالق ما نا شود و قدم بر قدم مبارکش رود آنکس را
همان قدر نصیب از مزایای آخرت حاصل گردد و در دنیا بمقدار اتباعش کامل شمرده شود و هر که درین مشابهت قاصر ست
بمقدار قصور مذکور ناقص ست و لهذا در زمرهٔ اهل علم بجهت کمال اتباع سنت مطهره و کتاب عزیز که زمرهٔ محدثین کرام اهل آثار
اعلام اختیار کرده اند گوی سبقت بر همگنان برده اند و در جماعهٔ اولیاء اصحاب سلسلهٔ نقشبندیه بعزیمت اتباع مخصوص اند
و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر افضلیت ایشان ست و اگر همت ما قاصران از کمال متابعت
نبوی صلعم بکوتاهی گرائیده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دینیه و دنیویه میسر نگشته فقط بر ادای واجبات
و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عادت و عبادت و معاملات قناعت کرده و اعتقاد توحید و اتباع موافقت نموده آید
این هم غنیمتی ست کبری در صحیحین مرفوعاً آمده من اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
و حق تعالی ارشاد کرده که نیستند اولیاء خدا یعنی دوستان او مگر متقیان و تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات
و احتراز از مشتبهات ست نه از کثرت نوافل و عبادات و اتیان بمستحبات و تطوعات و اقبح محرمات رذائل نفس ست
از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلا بفسوق و جوع و هوی و تمنا
و مانند آن و بعد از ان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارند موضع آن کتب فقه ست و اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند
و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس آنچه اتلاف حقوق العباد باشد و ترک صریح صلهٔ رحم بود از ان خود
بعزم همت اجتناب واجب داند و در فعل منکرات شریک احدی از اقارب و اجانب و احباب و امرا و حکام نگردد و حق تعالی
اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین ست و رسول خدا صلعم رحمة للعالمین و شفیع المذنبین انجا امید عفو و ترک انتقام از حقوق الله
قوی ست و اما حقوق العباد پس خود در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار ست ضبط آن همه درینجا دشوار
رسول خدا صلعم فرموده المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و ارشاد کرده ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکره لهم
ما تکره لنفسک و این دو حدیث درین موضع کافی ست و دیگر از نصائح آنست که با اتباع خود از زن و فرزند و نوکر و غلام
و کنیز و رعیت حتی الاستطاعة معاشرت بمسامحت کنند تا همگنان راضی و دوست باشند و از تقصیرات خفیفهٔ ایشان
درگذرند و متبوعان خود را از حسن ادب و لطف فرمانبرداری و خیرخواهی و خدمت گزاری و نصیحت ظاهر و باطن خوشنود

و مهربان سازند مگر آنکه امر بمعصیت کنند و شریک فسوق خود سازند که درین صورت طاعت ایشان نیست لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق و با اقران و اقربا و غربا و احبا و اخوان و اخوات و همسایگان باخلاص و محبت و غمخواری و تواضع و انکسار
عمر بسر نمایند دنیا جای سهل ست بهر نهج میگذرد و برای معاملاتش با هم تقاطع خوب نیست هیچ خانه برباد نشده مگر وقتی که باهم
منازعت و مخاصمت رو داده و آن کسانیکه اندیشهٔ دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد ؎
هیچ دانی که شیرمردی چیست ٭ شیرمردی زبان دانی نیست ٭ آنکه با دوستان تواند ساخت ٭ آنکه با دشمنان تواند زیست ٭
حق تعالی ارشاد کرده میفرماید ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما
یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو حظ عظیم و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ
بالله انه هو السمیع العلیم این آیهٔ شریفه جامع فوائد دنیا و آخرت ست و عامل بدان مسلمان کامل ؏ اگر مردی احسن
الی من اساء ٭ و این حکم در حق کسی ست که با وی برای دنیا ناخوشی و دلتنگی و دشمنی باشد اما کسی که خالصاً لله تعالی با وی
دشمنی و بغض بود مثل روافض و خوارج و مانند آن از اهل بدعت و عادیان سنت پس با آنها موافقت ضرور نیست الا مدارات
بمصلحت دنیا اگرچه پدر یا پسر باشد حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء
الی قوله لن تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم و آیات درین باب بسیارست در
خاندان ما همیشه ائمهٔ اهل بیت و مشایخ طریقه و علمای دین گذشته و شده آمده اند که در هر عصر ممتاز بوده اند در علم و عمل الا دو
کس از اجداد قریب که گرفتار دولت و محتاکر دیدند و مبتلای محبت دنیا افتادند تجاوز الله عنهم ؎ من بودم و کنجی و حریفی
و کتابی ٭ عشق را که نشان داد بلا را که خبر کرد لیکن آخر عنایت الهی دستگیری کرد و همان شیوهٔ قدیم را اعاده فرمود و پدر بزرگوار
سرخیل علما و اتقیا و تاج مکلل اهل بیت باصفا بر آمد و ایثار عقبی بر دنیای فانی [illegible] بر همه چیز فرمود آری این
عاجز از بلوغ رتبهٔ پدری قاصر ماند لیکن بقصد و همت خود بلکه بتقدیر ایزدی گریختن از آن سبب حصول ایزدی شده بود مقصودا
بجای خود سخت شرمنده و انگشت بدندان ست چه کند ؎ انچه نصیب است بهم میرسد ٭ گر نستانی بستم میرسد ٭ لیکن
فرزندان سعادتمند را باید که از چنین ابتلا خود را حتی الامکان دور دارند و هرگز بامثال این تجربیات تن ندهند که
خالی از فساد دنیا و معاد نیست ؏ گر بما نرسیدیم تو باری برسی ٭ و دریابند که علم بهتر از دولت ست بلکه علم از فقر و غنا
بهتر از غنا بر وجه کمال ست که آن فانی ست و این باقی ؎ علم با او [illegible] درون زر و سیم ٭ شد یکی فوق و
دگری تحت ٭ علم عبارت از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال و افعال و اقوال ست و کتب شریفه
متکفل بیان اوست و این علم بدون دریافتن ارشاد القرآن کریم و حدیث رسول رؤف رحیم علیه و علی آله الصلوة والتسلیم
و تفسیر و شرح سنت و اصول اینها و دریافتن طریقهٔ سلف امت و ائمه و اهل قرون فاضله ثلثه رحمهم الله تعالی
و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و بیشتر روایات فتاوی و غیره اعداد مسائل و فروع کتب فقه و جدلی

وغیر مستند بدلیل ست و دریافت حال صحت و سقمش بدون این علوم میسر نمیگردد پس درین علوم سعی بلیغ باید کرد و دامن
برای تحصیلش چست باید بر زد چه اگر توفیق کریم رفیق باشد اقتصار برین علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و وافی ست
و از امراض قلبی و قالبی شافی و خواندن حکمت اوائل و دفاتر فلاسفه لاشی محض ست کمال دران مثل کمال مطربان در علم
موسیقی ست این موسیقی هم فنی از فنون حکمت ریاضی ست آری قدری قلیل از منطق که خادم علوم ست اگر دفع تعصب بلحاظ دفع فتن
و شبهات مخترعهٔ اهلش بخوانند مضائقه ندارد اما انهماک دران موجب حرمان از برکت علوم حدیث و قرآن ست و بحمد الله تعالی
کتب تفاسیر و احادیث و معدات این علوم در کتابخانه بدرجه کمال موجود ست با وجودش فرزندان را حاجت بکتب دیگر
نیست فهرست این کتب در سلسلة العسجد نوشته ایم و قدر این کتب که نعمت عظمی ست و بصرف زر کثیر و مال خطیر بیش از حیثیت
آنها از بلاد حجاز و عرب و امصار عجم بمحن شاقه و افکار طویله حاصل کرده ایم باید شناخت چه مثل این مواد در هر بلاد دست هم
نمیدهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده ست ع دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت * الله الله که تلف کرد
که اندوخته بود * و این همه ذخائر عقبی را با اموال نقود و امتعه و جز آن هرچه شرعا و عرفا در ملک خاص ماست برای اخلاف
میگذاریم باید که مطابق فرائض الله مندرجه سنت صحیحه و کتاب الله هر دو برادر با خواهر و غیرها تقسیم نمایند و بر قسمت یکدیگر
بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از اقارب قریبه حصص آن بدهند و معاش خود را بکسب ید مقصور دارند و خدمت قضا
و افتا و انچه بدان می ماند هرگز اختیار نکنند اگرچه مجبور شوند و معاش را بمقدار کفاف غنیمت شمرده هوس زیاده ننمایند که در
حدیث شریف آمده ماقل و کفی خیر مما کثر و الهی و اصل غنا توانگری نفس ست و در مصارف هرچند غنی باشند جادهٔ اقتصاد
سپردن و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسیر عسری و تبشیر یسری ست و تا توانند مطابق وصایای قرآنیه
و حدیثیه و نصائح اساتذه و مشایخ مثل وصایای شیخ عبد الخالق غجدوانی و شاه ولی الله محدث دهلوی و شیخ ثناء الله پانی‌پتی
رحمهم الله عز و جل کاربند شوند این وصایا در کتابخانه موجود ست و مشتمل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت ست و اینجا تحریرش
بنا بر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علماء وقت در مسائل و علوم شریعت طرف شدن و رد و قدح در کلام یکدیگر کردن
و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم و تحقیق افضل از دیگری شمردن و از قول و فعل خود بهم شدن و بدفع آن
بتقریر و تحریر پرداختن چیزی نیست بلکه سبب محرومی از برکات اسلام و موجب نقصان از بلوغ درجهٔ ایمان کامل ست
اشتغال بدرس و تدریس کتب احادیث و تفسیر و صرف وقت در اثبات سنت و قمع بدعت بعد حصول علم یقینی بدان بجای
خود کافی ست و انتصار مذاهب پدران و استادان و مشایخان باختیار طریقهٔ جدل خوب نیست حق ثابت بر داعیه‌ی
باطل نمیگردد پس چرا بد باید برد و اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضایع باید ساخت اگر از فروض اعتقادی
و عملی فرصت وقت دست بهم دهد با حسن نیت صرف انفاس گرامی که گوهر بی بها و جوهر شاهوار ست در مطالعهٔ کتب دینیه
از تفسیر و حدیث و اصول فقه و اصول کتاب و سنت می باید و همچنان در نشر علوم حقه صادقه بتدریس طلبهٔ علم که خوش عقیده

وهم مذهب باشند وتهذیب نفوس خود بر وفق منطوق قرآن وحدیث دولت عظمی وفضیلت کبری ست تا گرا توفیقش
بخشند وگرا از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کنند وتکلف در ملبس ومسکن وماکل ومشرب ومنکح وانهماک وتحسین این چیزها
شیوهٔ دنیاداران غافل از آخرت ست اهل اسلام وعارفان نعم عقبی را از ان عار وانکار می باید ؎ خوشا جهان
تهیدستی وغریبانش ٭ زوال نیست در اقبال بی نصیبانش ٭ فقیری که با ایمان صحیح کامل دست وبه بهتر از سلطنت تمام
روی زمین ست وتوحید رب العالمین سر جمله طاعات ست ومردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله با ثبات قلب واتقان
ایقان عجب دولت بی زوال ست اللهم ارزقنا واخلافنا ودوری از صحبت فساق وکناره کشی از محبت اهل منکر ونفاق
دلیل سعادت اخروی ست صحبت ابرار در عمر دراز اثر میکند وهمنشینی اشرار وفجار زود تر در میگیرد ؎ زاهد از حلقهٔ رندان
بسلامت بگذر ٭ تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند ٭ ترک نماز عمداً کفر ست وتارکش کشتنی وگردن زدنی ست وتارک صوم
بلا عذر فاسق غیر عادل ست وتارک حج باوجود استطاعت که عبارت از زاد وراحله ست هیچ یهودی یا نصرانی می میرد ودر فتنه
گوشه گرفتن سنت سلف صلحا ست وجهاد بر تقدیر وجود شرائط ثابته از کتب سنت فرض کفایه وماضی ست تا روز قیامت
با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد ودر عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست از دین ودنیا شوئیدن ست
غدر هندوستان که در سنه ۱۲۷۳ هجری واقع شده جهاد نبود لیکن مقتول مظلومش مفتون نیست وشاید که اجری یابد ومجاهد عامه
ورای مجتهد مخطی بود در دریافت احکام فتن کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق ست باوجودش حاجت استفسار مسئله
از عالمی نیست ودر ادراک فقه سنت وتفسیر کتاب الله اصول اینها مولفات ما درین دیار کافی ست واکثر مولفات ضروریه
ائمهٔ حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی وحافظ ابن القیم جوزی وسید محمد بن ابراهیم وزیر وحافظ ابن حجر عسقلانی وشیخ
جلال سیوطی وسید محمد بن اسمعیل امیر وقاضی محمد بن علی شوکانی وامثال ایشان در کتابخانه محفوظ ست وبقیه مصنفات
این حضرات با برکات را تلاش وجستجو باقی ست وسرمایهٔ کتابخانه روز افزون گویا تمام دولت ما وآبای ما همین کتب علوم سنت
پس بس ما این اهم ودانیم که در چشم ما خیلی قلیل ودر دیدهٔ اهل دنیا بسیار ست وپیش ما کمتر از خذف ونزد اهل دنیا بهتر از
جواهر ودر نظر ما حقیر ومهان ودر بصر ابنای گیتی عزیز وجلیل ودر حقیقت خوابی وسرابی وظلی ونمایش آبی بیش نیست اهل دین
بدان نظر بینند وبعشوه اش از جا نروند ؎ آمد اندیشهٔ دنیا بطلبگاری دل ٭ گفتم آن شیفتهٔ بی سر وپا حاضر نیست ٭
همت آنست که تا تواند با خلق خدا احسان کند وخود تا امکان وطاقت منت پذیر احدی نشود الید العلیا خیر من الید السفلی
؎ بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند ٭ ما هم از دست سرد خود چیزی بخشیده ایم ٭ اخذ زکوة بر سادات حرام است
از کسی نستانند اگرچه بافاقه وفقر قرین باشند وباحدی از سادات نه هر که باشد وهر کجا که باشد وبهر حالت سقیمه که باشد
تقصیر در عبادات بهتر از تکثیر در معاصی ست چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع ست لذت گناه باقی نمی ماند ووبالش
باقی ست ومشقت طاعت میگذرد واجر وثوابش ثابت ست هر که این نکته را دریافت حالی ومآلش نیکو شد صواب

وخلوص اصل اصول جمله طاعات ست ورنه کالای بد بریش خاوند باشد صواب آن عمل ست که مطابق کتاب وسنت
باشد وخالص آن فعل ست که برای خدا بدون لوث نجاست شرک وآمیزش چیزی که ریا وسمعه بود وچون این هر دو اصل
قائم ودائم شد امید نجات دارین قوی پشت گردید وسررشته مغفرت وعفو بدست آمد وخود را مولوی یا ملا یا حاجی
یا حافظ یا قاری یا صوفی گویانیدن یا با القاب شرعیه وکنی فاضله مثل شیخ الاسلام ومجد الدین وابو البرکات وابو الحسنات
وانچه بدان ماند ملقب ومکنی ساختن وبران خوشدل وبدان راضی بودن چیزی نیست دانشمندی آنست که عالم عامل باشد
ومتقن علوم کتاب وسنت بدرجه تحقیق بود ودر دریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگری نشود وسهمنا متسم باین اسما نبود وقاضی
ومفتی بودن بلای بزرگ ست اصحاب این مناصب اکثرهم که در سر دنیا دین باخته اند ودر کش اهل دنیا گردیده ومصلحت
عاجل را بر مصلحت آجل مقدم داشته پروای شرع وایمان خود نکرده اند حفظنا الله وایاکم عن ذلک ؎ راز درون
پرده زرندان مست پرس ✻ کین حال نیست زاهد عالی مقام را ✻ غرضیکه اگر از دست برآید وتوفیق الهی مساعدت فرماید
مسلمان خالص شود فلان وبهمان شدن وابن فلان وچنین وچنان بودن عائق از فضائل آخرت ست ؎ این حدیثم
چه خوش آمد که سحرگه میگفت ✻ بر در میکده با دف ونی ترسائی ✻ گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد ✻ وای گر درپی امروز
بود فردائی ✻ دنیا سراسر زور ست وجز زور وفریب ست نمی آید اکثر اهل عالم چه جاهل وچه عالم دران گرفتار اند وهر روز در هر زمانه رنگ
وبوی این گل بدبو تازه تر بروی کار می آید وآنرا غایت عقل ونهایت هوشیاری میدانند وبدان مفاخرت می نمایند
وهرکه همرنگ ایشان وهمدم وهم وضع ایشان نیست اورا ابله وسفیه انگارند ونمیدانند که غافل ازین ذکر وفکر عاقل ست
وگرفتار این دام ودد احمق جاهل فردا که روز عیار ذات الصدور وابلای سرائر ست هر مضمر ومستور ست معلوم شود که درچه کار بوده اند
وانفاس گرامی را در سر کدام خسیسه درباخته عاقبت محمود را تباه ساخته اند ؎ بوقت صبح شود همچو روز معلوم ست ✻
که با که باخته عشق در شب دیجور ✻ وبالجمله حوادث روزگار وتقلبات ادوار وتطورات اهل دنیا وآفات وتبعات این
سپنجی سرا بیش ازان ست که بذکرش توان پرداخت وتدابیر دفع ورفع آن باید آموخت لایحصیها الا الله سبحانه مگر مسلمان
پاک اعتقاد ومومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد وهمه گیتی پر فساد شود وجمله بنی آدم براه ناصواب پویند وی تنها صراط
مستقیم اسلام وجاده قویم ایمان بی یار ومددگار قیام کند ومراقب خدای تعالی در هر فرح وترح وصلاح وفساد وآمد وشد
وموت وحیات وغنا وفقر ماند وذیل سنت مطهره وکتاب عزیز را قولاً وفعلاً واعتقاداً از دست ندهد بلکه دین اسلام را سخت
بدندان گیرد وبا زعاج احدی از خویش وبیگانه ونادان وفرزانه از جا نرود ؎ بیا ای عشق رسوائی جهانم کن که یکچند
چندی ✻ ملامت های بیدردان شنیدن آرزو دارم ✻ واین حالت استقامت را فوق کرامت وولایت گفته اند واین
ماجرا را غنیمت کبری واکسیر اعظم وکبریت احمر وعنقای سعادت وکیمیای هدایت شمار ؎ مذاهب شتی للمحبین
فی الهوی ✻ ولی مذهب فرد اعیش به وحدی ✻ این قدر گفته ونوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

که بر ذمهٔ هر بندهٔ مسلمان برای خدا و کتاب و رسولش صلی الله علیه و علی آله و سلم و عامهٔ مومنین و خاصهٔ ایشان نصحتم ست
ورنه درین آخر زمان حرف پند گفتن آهن سرد کوفتن و باد مشت پیمودن ست انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء والسعید من
سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه این قدر بیش تو گفتیم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست فرزندان
کامگار را باید که در حق این عاجز زبون مطابق وصایای نوع اول بجا آرند ورنه در حشر دامنگیر شویم و در حق خود موافق نوع
دوم کاربند گردند ورنه نادم خواهند شد و نقصان دارین خود خواهند کرد نصیحت گوش کن جانان که از جان دوستر
دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را هذا واختم هذه الخاتمة بذکر ما ورد فی سعة رحمة الله و سبقها و غلبتها علی غضبه
سبحانه و تعالی و ذلک کالذیل علیها والامارة لحسن العاقبة اعاذنا الله تعالی عن النار الحاطمة قال الله سبحانه و تعالی ان الله
لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد
الله غفورا رحیما کتب علی نفسه الرحمة قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء
فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون وان ربک لذو مغفرة للناس علی
ظلمهم وان ربک لشدید العقاب نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وان عذابی هو العذاب
الالیم قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون
للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم
ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم انک انت العزیز
الحکیم و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته و ذلک الفوز العظیم والملائکة
یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم الاخبار عن انس
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول قال الله عز و جل یا ابن آدم انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک علی ما کان
منک و لا ابالی یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک علی ما کان منک و لا ابالی یا ابن آدم
لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا لاتیتک بقرابها مغفرة اخرجه الترمذی و حسنه وعنه
رضی الله عنه ان النبی صلعم دخل علی شاب و هو فی الموت فقال کیف تجدک قال ارجو الله یا رسول الله و انی اخاف
ذنوبی فقال رسول الله صلعم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه الله تعالی ما یرجو و آمنه مما یخاف
اخرجه الترمذی وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم حسن الظن من حسن العبادة رواه الترمذی وعنه عن
رسول الله صلعم انه قال قال الله عز و جل انا عند ظن عبدی بی و انا معه حیث یذکرنی والله لله افرح بتوبة عبده من احدکم
یجد ضالته بالفلاة و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و اذا اقبل الی یمشی

اقبلت اليه هرولة رواه الشيخان وعن ابي هريرة ان النبي صلعم قال لو اخطأتم حتى تبلغ السماء ثم تبتم لتاب الله عليكم اخرجه ابن ماجة باسناد جيد وعن ابي هريرة
انه سمع رسول الله صلعم يقول ان عبدا اصاب ذنبا فقال يا رب اني اذنبت ذنبا فاغفر لي فقال له ربه علم عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له ثم اصاب
ذنبا آخر وربما قال اذنبت ذنبا آخر فقال يا رب اني اذنبت ذنبا آخر فاغفره لي فقال له ربه علم عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له
ثم مكث ما شاء الله ثم اصاب ذنبا آخر وربما قال ثم اذنب ذنبا آخر فقال يا رب اني اذنبت ذنبا فاغفر لي فقال له ربه علم
عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به فقال ربه غفرت لعبدي فليعمل ما شاء رواه الشيخان ؎ بر درگه دوست گناهی
بخشند ❊ صد ساله گنه بیک آهی بخشند ❊ عفو گنهم بناتوانی کردند ❊ زینجاست که کوه را بکاهی بخشند ❊ وعن عبد الله بن عمر
عن النبي صلعم قال ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر رواه الترمذي وقال حديث حسن وعن ابن مسعود عن النبي صلعم قال التائب
من الذنب كمن لا ذنب له رواه ابن ماجة والطبراني وعن عبد الله بن مغفل قال دخلت انا وابي على ابن مسعود فقال له
ابي اسمعت النبي صلعم يقول الندم توبة قال نعم رواه الحاكم وقال صحيح الاسناد وعن ابي هريرة عن النبي صلعم قال والذي
نفسي بيده لو لم تذنبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون فيستغفرون الله فيغفر لهم رواه مسلم ؎ دارم گنهی ز قطره
باران بیش ❊ وز شرم گنه فکنده ام سر در پیش ❊ ناگاه ندا شد که مترس ای درویش ❊ ما در خور خود کنیم تو در خور خویش ❊
وعن ابي هريرة ان النبي صلعم قال لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتي تغلب غضبي و
في رواية سبقت رحمتي غضبي رواه مسلم وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلعم يقول جعل الله الرحمة مائة جزء
فامسك عنده تسعة وتسعين وانزل في الارض جزءا واحدا فمن ذلك الجزء يتراحم الخلائق حتى ترفع الدابة حافرها عن
ولدها خشية ان تصيبه وفي رواية عنه ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بين الجن والانس والبهائم والهوام فبها
يتعاطفون وبها يتراحمون وبها يعطف الوحش على ولدها واخر الله تعالى تسعا وتسعين رحمة يرحم بها عباده يوم القيامة
رواه مسلم وعن سلمان قال قال رسول الله صلعم ان الله خلق يوم خلق السموات والارض مائة رحمة كل رحمة منها طباق
ما بين السماء الى الارض فجعل منها في الارض رحمة فبها تعطف الوالدة على ولدها والوحش والطير بعضها على بعض فاذا كان
يوم القيامة اكملها بهذه الرحمة رواه مسلم وعن ابي هريرة ان رسول الله صلعم قال لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة
ما طمع بجنته احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب انه قدم على
رسول الله صلعم سبي فاذا امرأة من السبي تبتغي اذا وجدت صبيا في السبي اخذته فالصقته ببطنها وارضعته فقال لنا رسول
الله صلعم اترون هذه المرأة طارحة ولدها في النار قلنا لا والله وهي تقدر على ان لا تطرحه فقال النبي صلعم لله ارحم بعباده
من هذه بولدها رواه مسلم الى غير ذلك من الاحاديث الواردة في هذا الباب وهي كثيرة طيبة جدا ورزقنا الله تعالى الخاتمة
الحسنى واذاقنا حلاوة رضوانه الاسنى وادخلنا برحمته وفضله دار النعيم ووقانا من عذاب البرزخ ونار الجحيم
وصلى الله تعالى وسلم وبارك على خير خلقه سيدنا محمد النبي الامي وعلى آله وصحبه بعدد كل من نطق وسكت تمت

صدقی بذا والمسئول ممن اطلع علی ہذا الکتاب من العلماء الاعلام والمشایخ الکرام ان یلحظوه بعین العنایة ویسبلوا علیه ذیل الرعایة ویصلحوا ما بدی فیه من الخلل ویصححوا ما کان فیه من العلل فقد ابی الله ان یصح الا کتابه العظیم وان یسلم من النقص الا خطابه الکریم ولنعم ما قیل ؎ اخا العلم لا تعجل بعیب مصنف + ولم تتحقق زلة منه تعرف + فکم افسد الراوی کلاما بعقله + وکم حرف المنقول قوم وصحفوا وکم ناسخ اضحی لمعنی مغیرا + وجاء بشئ لم یرده المصنف + ولما بلغ بنا الکلام الی ہذا المقام عن لنا ان نختمه بهذه الابیات اقتداء ببعض الکرام وبالله التوفیق وبیده حسن الختام ؎

الهی لئن لم تعف فالویل کله	لعبد مسیئی ذا اضلال و باطل
تحلو علما الیس فیه بعامل	وکم قال من قول ولیس بفاعل
فان تنتقم من ظالم شر ظالم	فعدل اتی من عادل خیر عادل
وان تعف منك العفو فضل اتت به	سحائب جود جاد بالخصب هاطل
علی مجدب عطشان طغان مقفر	فقیر الی غوث یغیث و وابل

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمة الطبع نتیجه طبع شهسوار جولانگاه اتباع برهم زن هنگامه شرک و ابتداع عمده ارباب معقول قدوه اصحاب منقول مولوی محمد عبد الرشید بن شاه محمد کشمیری نائب محکمه افتا لطف الله به و احسن الیه و بارک له و فیه و علیه

اوراق السنه بلغا و فصاحت نشان و صحائف صدور فصحا شیوا بیان صرف و فاتح محامد منتهی انشا ارض و سما است که فواتح و خواتم کتب ساکنان این خاکدان کهن بر دو حرف حمد و مجد نهاده و اقلام اناملِ علمای خوش بیان وارقام جوارح فضلای بلاغت نشان وقف مدائح ممدوح ملی املاء معاش و معادی ست که رسائل و مسائل نوآموزان این دبستان پر محن بر روی باب حیات و ممات ترتیب داده و جداول صفائح مصاحف ایمان و آیات شفاء امراض جنان اتحاف تصلیه و تسلیم بر رسول کریمی ست که نقوش توحید بر جریده روزگار رقم فرموده و دست صحت املاء و انشاء عمر فانی و عنه دست عبارت حیات جاودانی اهداء تحیه و تکریم بر رؤف و رحیمی ست که ابواب شرح متن متین عالم اولی و اخری بر روی جهانیان کشوده او در یا فشانی ابر دیده کور سواد ان غلو کیش و سواد نامه اعمال جاهلین تعصب اندیش ترجم و ثنا بر آل و اتباعی ست

که سر دفتر احمر اجابت اند و شکنجه اجزاء جماعهٔ ضلالت و سرکوبی طایفهٔ مبتدعه و کمرشکنی زمرهٔ متعصبه ترضیه
و دعا برای اصحاب و اشیاعی ست که شیرازه بند کارنامهٔ هدایت و کارد سر تراش زمرهٔ غوایت اند صلی الله
علیه وعلی آله واصحابه ماسعی ساع مجمع الشتیت وتلی تال ابیات التثبیت اما بعد بمشام شمیم آشنایان وقائع عالم
جاودانی وسایه نشینان طوبای معانی ومبانی فهملای نوید قربای شیرین کامان کوثر کتاب وسنت ونشترگزاران
شرائین شرک وبدعت مژدهٔ دولت جاوید باد که درین نزدیکی اوان وقرب زمان دامنی مملو از ریاحین عالم
غیب وسبدی پر از گلهای رنگین ملکوت لاریب وسنت بهم داده نه خزف پاره های قیل وقال که برخاک انداختنی ست
و نه خار زار آراء رجال که به تبر قرآن وحدیث بریدنی بلکه درج لآلی متلالی مسائل ست که بمیزان سنت سنجیده شده
و دوحهٔ گلهای رنگین دلائل ست که از گلبن نبوت وضیئه چیده بشام ایزد نخستین تجلی طور لیست که بر دل موسی
صفتان تافته وتازه نسرین گل رعنائی ست که بگوشهٔ دستار مقبلان جا گرفته شگرف آئینه ایست که صورت
عالم مثال درو پدیدار و شگرف خزینه ایست که پر و هنده ز لعل و گهر جیب و کنار دل برای وصال این شاهد
زیبا قرین اضطرار ست و چشم تمنا براه نظاره اش سراپا انتظار وکیف که اکثر مصنفات علماء سرزمین هند
کالبدی بی روان و دفتر پریشان ست نقلی چند از این وآن بهم رسانیده رساله نامیده ومشت خاکی از رهگذر
تقلید برداشته نقش فلک تقلید بستن منظر است پریشان دلیل تهیدستی و برهان بی مایگی ست همانا بدانست
این گروه باده در خمخانهٔ عنایت ازلی همان قدر بود که حریفان گذشته را تر دماغ ساخته حالیا بساط تحقیق
برچیده اند وگویا ازان دریا دریا راوق نمی در پیمانهٔ سنت وکتاب باقی نمانده اگر روزی بذروهٔ بلند تتبع
دواوین سلف محدثین فرا میرسیدند میدانستند که هنوز علم فراوان ست وکوشش را میدان وسیادین تحقیق را
فرسان و عرصهٔ انصاف فراخ ونظر عدل را سررشته دراز یا للعجب از تماشائیان این باغ که در بستهٔ جلوهٔ
گل تحقیق از رخنهٔ دیوار تقلید می بینند وخراسندگان فضای این بهارستان گل مراد از گلستان اتباع کتاب
وسنت برنمی چینند وکیف که سجاده نشینان فضل وکمال سر بگریبان دلق خمول فرو برده اند وجاده شناسان
فرق مراتب رجال برانگشت سکوت دندان زده باری الحمد لله والمنة که هنوز دفتر آثار سلف و جلوهٔ پیراسته
دوست نیرنگی دوران کارنامه پیشینیان آمادهٔ تماشائی جرس ناقهٔ لیلی عنایت ازلی همچنان در آواز ست
وجلائل شاهد فیوض ابدی را دربا ذیعنی عزیزی که نهان خانهٔ ضمیرش از فراوانی امتعهٔ گرانمایهٔ سنت وکتاب مملو
ومشحون ست وسند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل ومقرون درین قرن ثالث عشر که سررشتهٔ اشاعت
حق بگسستن رسیده و صبح حشر و نشر بدمیدن آرمیده وآتش پاس کیش وملت بافسردگی گرائیده لوای احیاء
مراسم سنن واماتت امور سیئه بر وجهی افراشته که هنگامهٔ نصرت دین محمدی که هرکس وناکس بدان منت بر خود گذاشته

نتوان نهاد گرم گردیده و بالاخوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعه شرک بکنج عدم خزیده گیست که درین میدان
بادیه گوی مسابقت بازد یا از روی حجت نیره دم تساوی زند زهی یگانه داور که وجود با جودش را وسیله
سد ثغور اسلام و جناب فیضش را ذریعه آسایش کافه انام گردانید و خهی سعادت این جوان بخت که به بث و نشر
سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیبر ناموری هر دو جهان کشوده دست و بازو
جرگه موحدین ست و قلب و دماغ جماعه متبعین و روح و ریحان اخیار و ابرار ست و سکرات الموت فجار و اشرار
سایه طوبای راست کرداری ست و کوثر تشنه لبان رستگاری آرایش جمال کمال ست و افزایش کمال جمال
نور حدیقه سنت و کتاب و نور حدقه دودمان بوتراب **والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن**
خانصاحب بهادر ملقب بنواب ادام الله مجده و کبت عدوه همانا که بارگاه تدوین دواوین دین اسلام
درین روزگار ببیبن جزوی کسی دیگر بار نیافته و بمسند احیاء علوم نافعه غیر از ذات با برکاتش نخستین هیچ کسی
نه نشسته کمند همت والا لیش که بذروه اصلاح معاد بند ست اصلاح معاش را نیز فرو نمیگذارد و صفحه ضمیر منیرش
که سطور نور کتاب بهتیو اسباب عقبی ست نسخه تدبیر مملکت و رعایا را نیز از حاشیه صفحه خاطر بیرون نمی اندازد درین
حین که این شرح متین و کتاب مبین در احوال برزخ نوشته حق آنست که باحیاء سنن موتی در تن اسلام جان
تازه دمیده و بآبریزی سنت سنیه خفتگان بستر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بوجهی مکشوف
نموده که گویا معقول را محسوس فرموده و کیف که اعظم مسائل ملت حقه محمدیه ترجیح اخری بر اولی و ایثار عقبی بر
دنیاست و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بندد و بی سعی آثار و اخبار صحیحه وراز ها
قاصران چنانکه باید نشنید خنک آنکس که بر زخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای ما بعد الموت اسباب نجات
مهیا سازد و سعادتمند آنکه عاجل خود را تابع آجل خویش نموده بتدارک آن عالم پردازد و بای حال چون این
کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت انتما از کتم عدم بمنصه وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان واجب الاذعان
بطبع آن شرف نفاذ یافت کارکنان انجام اندیش امتثالا للامر این شاهد زیبای عالم جاودانی را بمزید اهتمام
در مجله طبع جلوه اظهار بخشیدند و در عهد سعادت مهد علیا حضرت نقطه دائره فرمان روائی نکته کتاب دادگری
و عدل پیرائی نخبه مخدرات آخر زمان حسنه از حسنات جهان قامع بنیان شرک و بدعت رافعه رایات کتاب
و سنت حامیه حمی ایمان ماحیه آثار کفر و طغیان عمده خواتین خلاصه خواتین علیه الهمم جناب **نواب شاهجهان بیگم**
ادام الله معالیها و طابت ایامها و لیالیها باهتمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گزیده عنوان صحیفه لطف و
احسان مولوی محمد عبد المجید خان مهتمم مطابع دار الاقبال بهوپال صانها الله عن الزوال و تصحیح و تنقیح
معدن علوم مخزن فهوم مرکز دائره فضل عظیم طغرای فرمان خلق کریم ذو المجد العالی مولوی سید ذو الفقار احمد

القوی بهوپالی و تحرکت معیار فضائل سدیده منتج فواضل عدیده خلاصهٔ زمرهٔ کرام زبدهٔ علما را ناصح حاوی بزرگی و برتری مولوی محمد عبدالصمد پشاوری سلمهما الله تعالی و بکتابت ستحلی بهر زیب متحلی از اهتمام شین و زین منشی محمد احمد حسین صفی پوری سلمه القوی در حدود ۱۲۹۳ هجری با واخر ماه صفر در زیب المطابع مخاطب بمطبع شاهجهانی حلیهٔ انطباع و پیرایهٔ اختتام پوشید و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطناً

قصیدهٔ تاریخ تالیف نتیجه طبع رسا و فکر آسمان پیمای نبض شناس قلمرو مزاجدان سخن ماهر نکات هر فن ظهوری ظهور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شهیر سلمه القدیر

ای مخاطب از دل ناشاد و حالش مینویس	قصهٔ درد دل و شرح ملالش مینویس
فرق نشناسند سخنواران ز خسرو تا گدا	گر ز جم جامی به پیش آید سفالش مینویس
آن سوی افلاک بهر فکر پا میگیر باز	کنگره وا ز وهم نیروی بالش مینویس
هیبتی دارد هر اصغر عام اقبال سخن	گر درین وادی حریف آید شغالش مینویس
مقدم محبوب معنی را مخواه از دیگران	هان گر از ممدوح من باشد تعالش مینویس
دیده ور نواب صدیق الحسن خان نامجو	بی نظیر و بی مثال و بی همالش مینویس
بهر خاقان شوکتی افزای طغرایش فرست	بهر قیصر عزتی بخش و مثالش مینویس
آنکه آن را منبع فن ابر دانش سے نگار	آنکه بحر جود و دریای نوالش مینویس
گر ستیزه دل بوردستان با غلام و گهش	زود با تم نامه در پیش زالش مینویس
مرتضی را کیست از بستان اولادش بگو	مصطفی را کیست از گلزار آلش مینویس
عرف حاسد گر نگاری خاک پایش می نگار	نام دشمن گر نویسی پایمالش مینویس
هان که ننویسی و گر خواهی نوشتن ناگزیر	ثانی در عالم فرض محالش می نویس
آنکه زو بالاتری نارند فکرش باد گیر	آنکه زو رعناتری نبود خیالش مینویس
هر دو جانب صفحهٔ افلاک را سکن سیاه	مختصر شرحی ز بهر فضل و کمالش مینویس
فضل منشا عالم سحر طرازش بر طراز	نثر پیرا ناظم جادو مقالش مینویس
غالب و آزرده هم بزم خیالش بوده اند	چون من دیوانه در صف نعالش مینویس
از شتابی توسن کلکش بمنت باز دار	صفحهٔ میدان محشر را مجالش مینویس
گر نمی باشد عمل بر غیر قولش زانکه گفت	گر بود قصد سخن عین ضلالش مینویس

سبز تر باد درخت عمر او بهر شگون — گر دعا گویی بر اوراق نهالش بنویس
زد رقم شرحی بر ابیات و شمارش نام کرد — کین چنین شرحی ز اسباب جمالش بنویس

لاجرم بی جد بآیین آوردای شهیر
پر ز علم عالم برزخ بسالش بنویس
سنه ۱۲۹۲ هجری

قطعهٔ تاریخ تالیف نتیجهٔ خاطر ماهر جامع فنون سخندانی نظیر الوری و خاقانی منشی احمد علی بهوپالی متخلص باحمد سلمه الواحد الاحد

امیر جهان داور داد گر — کثیر المناقب سنی الصفات
باوصاف او می کنم اکتفا — نسنجد درین وزن چون ام ذات
نه بینم باین حسن یک فرد را — چو بر هم زنم دفتر کائنات
درون سویدای من حب او — نهانست مانند آب حیات
همه گاه در کار حق مشتغل — بهر دم سوی علم دین التفات
بزیر نگین هم عرب هم عجم — علم برکشد اندرین مولفات
سخن از لبش همچو قند و شکر — قلم در کفش مثل شاخ نبات
درین شرح ابیات از کردگار — موفق شود بهنادر نکات
سرت گردم ای جان من گوش کن — غنیمت شمر چهار روزه حیات
ز خود بشکنی قید این آب و گل — برون آیی از قلعهٔ شش جهات
برای روانت خداوندگار — سر شاخ طوبی نویسد برات
چه اعمال نیکو نباشد ترا — بروز قیامت رعایت صحاف
ز ایثار و انفاق و تقوی و بر — ز خیرات و احسان صوم و صلوة
ز صدق و صفا و صلاح و سداد — ز حج و جهاد و ادای زکوة
کلیم ابصر بگذری بر صراط — ترا دست گیرد چو این صالحات
ز هولی که در مطلع رو دهد — نلغزد دران وقت پای ثبات
سوال نکیرین را هم جواب — بقولی بیاری که یابی نجات

ذکر حاجزی بیست احمد ترا	چه بیرون خراجی ز خاکی ثبات
چو از سال تالیف این نامه کس	سوالی کند از نوای نیکذات
علی الفور گوئی که هان یاد کن	بیست رود آنچه بعد از وفات

طبع کتاب ثمار التنکیت شرح ابیات التثبیت از جامع هنر و فضل فرید وحید مولوی سید ذو الفقار احمد سلمه الله الصمد

چون امیر و اوگر والا همم	نخبه خاصان این دار السرور
دید ورو انش گزین تقوی نشان	کس نیاید همچو او اندر عصور
فیض جود همت علیای او	بر دو از بهوپال اسباب فجور
سینه اش گنجینه اسرار حق	خاطرش جویای ابعاد شرور
هستیش سرمایه اعلای دین	ذات او پیرایه جسم غیور
شان سنت از وجودش مرتفع	ذات بدعت از نهیبش در دثور
هر د بدعت زنده شد سنت بوی	یافت توحید خدا از وی ظهور
جمع او تالیف لم یسبق الیه	آمد از وی آنچه ناید در دهور
[illegible]	می رسانم وصف او نزدیک و دور
اعنی صدیق الحسن خان نامور	شهره دوران اعوام و شهور
بر کتاب نظم اسیوطی نوشت	نامه کز وی بود شرح صدور
آنکه در تحقیق بی همتا بود	آنکه در تدقیق به از هر زبور
جامع آیات و اخبار نبی	پادشاه عالم قرب و حضور
آمده است این نامه نادر رقم	حاوی احوال مقبور و قبور
آنچه در برزخ رود بر مردگان	آنچه بیند صالح و طالح بگور
آنچه واصل گرددش از صدقها	آنچه باطل گردد از وزر و غرور
آنچه بیند نزد نزع جان پاک	آنچه پیش آید پس از دفن قبور
ماخذش قول پیمبر بوده است	چون نباشد مایه فرح و سرور
مقصدش تنقیح ماجریات قبر	مطلبش تلخیص احوال نشور
می شنو گر خواهشش از راه عدل	پای تا سر حکمت و عرفان و نور
ذو الفقار از بهر سال طبع شد	طالب تاریخ اجلی از بدور
هاتفی از روی دل ارشاد کرد	طبع شد تبیان اصحاب القبور

الحمد لله درین نزدیکی که این نامه هدایت جامه پیرایه اختتام پوشید تاریخ تالیف و ختم طبع در رسید
خطوط اهل مکه مکرمه بنام نامی و اسم سامی صاحب ثمار التنکیت عامل الله عدوه بالتثلیث محرره سوم و چهارم
صفر سنه ۱۲۹۳ هجری باین مضمون فرحت مشحون گوئی گریبان وصول گردید که کتب مولفه سامی از تفاسیر و اصول فقه
و اصول تفسیر و عقاید و تواریخ و جز آن که بصحابت واردین این بلده طیبه بتقریب تادیه فریضه حج حصول یافته بود
خلیل باشا و حاکم عاشور و علمای شرق و فضلای غرب و بیت المقدس و اهل قذان و بحرین و مصر و بلغار و فارس
و غیرهم مثل احمد شرقی و عبد القیوم قذانی و شیخ ابراهیم بحرینی و صاحب ناظورة الحق بلغاری و جز ایشان از
ارباب علم و تقوی چون غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه بکمال قدرشناسی و احتیاج دست بدست ربوده و
از قبول و شهرت و اعتبار حظ وافر یافت و بموقع عظیم از احتیاج اهل علم واقع شد و لله الحمد و اصحاب علوم
کتاب و متبعان سنت برای تکمیل بقیه نسخ تفسیر و دیگر توالیف عربیه و فارسیه مطابق فهرست علیحده چشم در راه
و گوش برآواز اند و شیوع آن باکناف و اطراف کالشمس فی رابعة النهار بر روی کار آمد و نفع عظیم باهل الله
بخشید والله یختص برحمته من یشاء تا آنکه حاکم عاشور دو نسخه حصول المامول من علم الاصول بزور گرفت
هر چند عوض آن گفتگوی مساحت ثمن بمیان آمد سر بقبول فرو دنیاورد و خواهی نخواهی بستاند و ذلک فضل
الله یوتیه من یشاء علمای و بیدار بلندهمت بملاحظه این کتب برای مولف دست بدعوات مستجابه بوده اند و فضلای
والاتبار عالی همت مشتاق دیدار مصنف اجزل الله اجره و جعله من الذین لهم الحسنی و زیاده ✽ و مکتوب شیخ علامه
محمد بن عبد الله بن حمید مفتی الحنابلة بمکة المکرمة حالا مورخه سوم صفر سنه صدر این سطر الحمد لله
رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین اجمل ما یهدی من ارض مکة و الحرم و اکمل ما یسدی
من مهبط الوحی و الکرم الی حضرة الجناب الاکرم و المقام الاعز الافخم ناصر السنة السنیة النبویة و قامع البدع
الرذلة الدنیه صاحب الهمة العلیة و ساحب اذیال المجد و الحمیة نواب امیر الملک والاجاه السید صدیق حسن خان بهادر
ادام الله مجده الزاهی الزاهر و عزه الباهی الباهر و کمال الباطن و الظاهر و قد ورد منشر قلم الکریم فحصل لی السرور
ما الله به علیم و ساعدنا خادمکم فی شراء الذی وجد من مطلوبکم من الکتب و اسماء الکتب و قیمتها طی هذا تشرفوا
علیها ان شاء الله تعالی و اما الدعا لحضرتکم فهو شیء لازم اولا من جهة المحبة و المعرفة السابقة و ثانیا من جهة
قیامکم بالسنة و نشرها و نصرها ایدکم الله بما بیده الربانیة و امدکم بمدده الرحمانیة و نسأل الله التوفیق و القبول
بجاه سیدنا الرسول و ادام الله عزکم و مجدکم ✽
محبکم المخلص الداعی محمد بن عبد الله بن حمید ۳ صفر سنه ۱۲۹۳ الهجریة القدسیه

صحت نامه شمار التنکیت و ضالة الناشد الغریب

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴	۱۸	اول المسلمین	من المسلمین	۴۷	۲۳	وواد	وواد
۵	۵	الی قوله	الی قوله	"	۲۵	الضرغ	الفزع
۵	۱۲	والسلام	والسلام الاتمان	۵۳	۸	انتفاره	انتفاه
۷	۱۶	تقاری	نقاری	۵۶	۱۲	بنا آلهنا	ربنا آلهنا
۸	۱۹	ومفیدهٔ	ومفیدة	"	۲۳	قال	عن جویبر قال
۱۳	۱۶	باسناد	وباسناد	۵۹	۱۸	یقبل	لقلیل
۱۵	۴	فاشهینا	فانتهینا	۶۰	۵	علی السلام	علی علیه السلام
"	۵	ستغیثوا	استغیثوا	۶۱	۹	وکل	وکل
۲۰	۸	اذا التقم	اذا التقیتم	"	۱۱	سورة	آخر سورة
"	۹	یتقلکم	یتقبلکم	"	۱۷	روبناه	روینا
۲۰	۸	طوالعت	طوالعی	"	۲۳	اوردها بوهریرة	ابوهریرة آورده
"	۲۳	مجتهد	مجدد	۶۳	۱۱	حقی	حتی
"	۱۱	برتهها	تنهایه	"	۱۳	الش	الشر
۲۷	۱۷	یاابرار	یاابرار	۶۵	۱۳	امن قتنة	امن من فتنة
۲۸	۱۲	قرأت	قرئت	۶۸	۸	فیقال	یقال
۲۹	۲۱	موسنو	موسنوا	"	۹	نکیر	النکیر
۳۰	۲	افینه	اغنیه	"	۱۲	باتیاسها	بانیابها
۳۲	۸	الاسری	الاسراء	"	۱۷	رسول	الی رسول
"	۲۳	الملاک	الملأ	۶۹	۳	کاودیده	کاودیده
۳۳	۲۳	علیه	یمر علیه	"	۳	لم ترقع	لم ترتفع
۴۷	۱۹	حق	حق	۷۱	۷	تنبیه	تنبه

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا
۷۱	۹	فیجی	فیجیٔ	۹۱	۱۲	—
〃	۱۰	یشئ	بشئ	۹۲	۱۱	یقرو
〃	۳	وذعانی	ودعانی فی	〃	۲۰	اعظم نعم
〃	۱۱	تجزنی	تجہزنی	۹۴	۷	المرأی
〃	〃	جبیبک	حبیبک	〃	۱۸	تاالیشان
〃	۱۵	فتنہضہ	فتنہضہ الملائکۃ	〃	۲۰	والحسن
۷۳	۵	ینادي	ینادٰی	〃	۲۰	الشہور
۷۴	۱	لاتلتفت	لایلتفت	۹۵	۱۹	متی علم
۷۵	۲۲	تبعیت	تثبیت	۹۷	۹	اللام
۷۶	〃	ز ناظم	رانا ظم	۹۹	۷	والوالدان
۷۷	۱۳	انبیا	انیا	〃	۹	فتحرف
۷۸	۳	المؤطا	الموطا	〃	۱۱	لم تفارقہ
۷۹	۱۰	ہاتیک	ہاتیاک	۱۰۱	۳	بالاستفہام
۸۰	۲۳	قال	کما قال	۱۰۴	۲۳	عمو وخالیہ
۸۳	۸	حضق	حضیض	۱۰۵	۳	ماتہدي
۸۴	۱۵	الالہام	الہام	۱۱۰	۲۵	رشۃ
۸۵	۳	مصطلح	اصطلاح	۱۱۲	۱	لمخلوق
〃	۱۵	الصوان	الرضوان	۱۱۳	۷	یبیش
۸۸	۹	و+ بالعذیب	وبالتعذیب	〃	۱۶	غجذوانی
〃	۱۱	حیثم	حیثم	۱۱۵	۱۵	ودو
〃	۱۴	خیرا	خیر	〃	۲۴	حیین
〃	۱۹	وحذم	وخدام	۱۱۶	۱۶	شدید
۹۰	۱۵	ولہ باب	ولہ بابان باب	۱۱۷	۴	تم

صواب
شادمان
یقرء
اعظم النعم
المزایا
وتاالیشان
والحس
الشهود
متی زار علم
الامام
والولدان
فیعرف
لم تفارقه
باستغفارهم
عهود عالیه
ماهیه
رشته
لمخلوق
بیش
غجدوانی
ودّ
للمحبین
لشدید
ثم